دین سوزی معاصر

نقدی بر مکاتب پلورالیسم، هرمنوتیک و مباحثی؛ چون قرآن و تأثیر پذیری از فرهنگ زمانه، وحی و تجربه نبوی و استمرار آن، قرائت‌های انسانی ازدین، خطا پذیری قرآن در مسائل علمی و این جهانی، موقّت یا دائم بودن احکام اسلام و نقدی بر دیدگاه دکتر سروش، نصر حامد، ابوزید و محمّد شبستری

تألیف و تحقیق:
کمال روحانی

دین سوزی معاصر

«نقدی بر مکاتب پلورالیسم، هرمنوتیک و مباحثی؛ چون قرآن و تأثیر پذیری از فرهنگ زمانه، وحی و تجربه‌ی نبوی و استمرار آن، قرائت‌های انسانی از دین، خطاپذیری قرآن در مسائل علمی و این جهانی، موقّت یا دائم بودن احکام اسلام»

تألیف و تحقیق:

کمال روحانی

سرشناسه	: روحانی، کمال، ۱۳۵۵
عنوان نام پدیدآور	: دین‌سوزی معاصر؛ نقدی بر مکاتب پلورالیسم، هرمنوتیک و مباحثی چون قرآن و تأثیر از فرهنگ زمانه/تالیف و تحقیق کمال روحانی
مشخصات نشر	: آراس، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۲۹۹ص
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۵۶-۲۰-۰
فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه ص ۲۹۲-۲۹۸ و همچنین به صورت زیرنویس
موضوع	: قرآن؛ تحقیق؛ وحی و الهام
موضوع	: تاویل؛ کثرت گرایی مذهبی ـ اسلام؛ هرمنوتیک ـ جنبه های مذهبی
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۰ ۹د۹ر/BP۹۱/۲
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۱۷۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۰۹۵۲۲۲

شناسنامه کتاب

نام کتاب : دین‌سوزی معاصر

مؤلف : کمال روحانی

ناشر : آراس

تیراژ : ۲۰۰۰ جلد

نوبت چاپ : اول ۱۳۹۰

قیمت : ۵۰۰۰ تومان

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۵۶-۲۰-۰

مرکز پخش:

ایران، سنندج، پاساژ عزتی، پخش کتاب امام غزالی

تلفن:۲۲۵۶۱۰۰ ـ ۰۸۷۱

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ

خدایا چنان کن سرانجام کار

تو خشنود باشی و ما رستگار

فهرست مطالب

عنوان | صفحه

فصل دوم

(هرمنوتیک، تقسیر و تأویل)

فصل سوم

(قرآن و فرهنگ زمانه و قرائت‌های انسانی از دین)

فصل چهارم

(وحی و تجربه‌ی نبوی و استمرار آن در طول زمان)

فصل پنجم

(وحی و خطا پذیری آن در مسائل علمی و این جهانی)

گسترشِ پیوسته‌ی جهان تا نابودی از نظرگاه قرآن ۲۳۴

فصل ششم

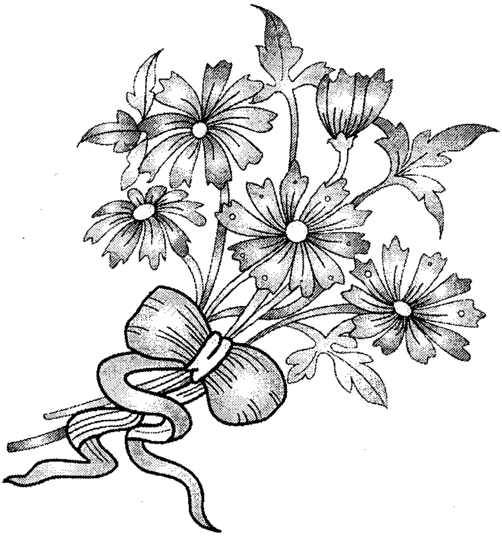
(موقت یا دائم بودن احکام اسلام)

فصل هفتم

(قرآن، اسلام و پیامبر از منظر دانشمندان و متفکران غرب)

فصل هشتم

فهرست‌ها: (نام‌ها، مکان‌ها، منابع و مآخذ)



بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتِ مؤلّف

خداوندا، باز تو را سپاس به خاطر این همه نعمت و بی نهایت درود به خاطرآن همه لطف و کرم که به این کوچک‌ترینِ بندگانت، عطا فرمودی. در برابر دریای لطف و کرمَت، عاجزانه سر در پیش افکنده، با زبانی آغشته به گناه و قلبی آکنده از هوا، امّا امیدوار، تو را سپاس می‌گویم و بدان امیدم که این بضاعتِ مُزجات و نقدِ بی مقدار را بپذیری و در روز رستاخیز آن را همراهِ گَرد و خاک برخاسته از سُمِ اسبانِ اصحاب کبارﷺ به آستانت برسانی و در زیر پرچم اسلام و خوشحال در خدمتِ رسول خدا، محشور گردانی! آمین

و هم، کلامی دارم خدمت آقا و سرور کائنات، محمّد عربیﷺ او که سفیر رحمت و زداینده‌ی زحمت است و هم پیام آور صلح و دوستی:

یامحمّد، از سرزمین کُردستان تا آستانِ مدینه بر تو درود می‌فرستم و سلامِ بی ریا و عاشقانه‌ی مردمان خود را به درگاهت، روانه می‌دارم.

یا محمّد، از وقتی که به رسالت برخاستی، کور دلان، ناتوان از دیدن آفتاب رسالتَت بودند و هر دَم تو را به چیزی متّهم می‌ساختند و هر لحظه برای تو و یاران باوفایت اندیشه‌ای پلید در سر می‌پروراندند؛ گاه تو را کاهن و گاه، شاعر خطاب می‌کردند و چه بسیار تو را با جنّیان همراز می‌دانستند. علی رغم آن همه افترا و کارشکنی، باز

رسالت الهی تو گوش مزدوران جهان را پیچاند و ندای یکتا پرستی و خدا خواهی‌ات در قلبِ مظلومان و آزادگان، سرود صلح و شادی طنین انداز کرد.

یامحمّد، از همان زمان تا کنون، همصدا با سرود صلح و آشتی دین اسلام، دنیا مداران کور دل و کینه توز از پای ننشسته‌اند و پیوسته به نقشه و شبهه افکنی مشغولند و پی در پی طرحی دیگر می‌زنند و نقشی دیگر رو می‌کنند.

یا محمّد، نیک مستحضرید، اگر در گذشته به عناوین مختلف در جبهه‌ی مقابلِ اسلام قرار می‌گرفتند، امروز به نامِ روشنفکری و نوگرایی به میدان تاخته، درصددِ فریب اذهانند؟!

یامحمّد، اینان چه زیبا سنگ اسلام‌خواهی بر سینه می‌زنند و چه بازیگوشانه افکار پلید را در ذهن و روان نوباوگان اسلام می‌چکانند.

یامحمّد، اینان چه زیبا سخن می‌گویند و چه عناوین مختلفی را یدک می‌کشند و چه با ابهّت، هوای نفس را بر باد می‌دهند!؟

یا محمّد، اینان از مقامِ علّامه و عالِمی اسلامی بالاتر رفته‌اند و القابی دهن پُر کن؛ چون دکتر و اندیشمند و دگر اندیش را باخود یدک می‌کشند. یادم رفت خدمتتان بگویم: این بزرگواران به فلسفه‌ی غرب هم مسلّطند و نظریات کانت و شلایر ماخر و... را در چنته دارند و چه پُر طمطراق می‌خواهند به نام نوخواهی، سکولاریسمِ دین گریز غرب را به ذهن ما مسلمین تزریق کنند!؟

عجبا !یامحّمد، گاهی یکی از این پیروان مؤمن، در مقابل این «ایسم»ها و تجدد خواهی‌ها به جدال برخاسته، با نصوص قرآن و

حدیث، پاسخی می‌گوید. هنوز حرف از دهنش خارج نشده، می‌گویند شما چه می‌گویی! گوینده‌ی این سخن، فلان اندیشمند غربی یا فلان دکتر و استاد دانشگاهی است، دیگر حرف‌تان درمقابل آن بزرگوار، ارجی ندارد!!

یا محمّد، خلاصه‌ی کلام آن است که عدّه‌ای عجب علیه قرآن و دین وحیانی اسلام و آموزه‌های آن، زوزه می‌کشند و کم کم می‌خواهند به ما مسلمانان، حالی کنند که دیگر قرآن و حدیث و آموزه‌های وحیانی را لب طاقچه بگذارید، فقط اگر خسته شدید و دل‌تان گرفت یا خواستید ثوابی ببرید اشکالی ندارد تورّقی از این قرآن بکنید و برای دنیای خود از عقل جمعی یا متخصصان ملّت استفاده نمایید که دیگر نیازی به آموزه‌های هزار و چندی سال پیش ندارید!؟

عجبا یا محمّد!عجبا! اینان خیال‌شان گرفته که چند متخصّص لائیک صفت و منفعت پرست از خدای واحد و حکیم که آفریدگار همگان است، بهتر به منافع آگاهند!؟

یا محمّد، دلم گرفته، خیلی هم بد گرفته، نمی‌دانم چرا برخی از مسلمین این‌گونه به دامان غرب افتاده‌اند و هرچه از آن جا می‌آید خیال می‌کنند گوهر شب‌چراغ و طلای ناب است. اینان به جای واکاوی در متون مقدس اسلامی، کورکورانه به دنبال دین گریزان و دین ستیزان افتاده‌اند!

یا محمّد، همین بلادِ ما که کردستان باشد از قدیم یکی از سنگرهای دفاع از دین و اسلام بود و هم‌اکنون نیز از دژهای محکم قرآن محسوب می‌شود امّا متأسفانه انگشت شمار، کسانی پیدا شده‌اند

که با همان لقمه‌ی شیرین تجدّد و به روز کردن دین اسلام، زوزه کشیده، درصدد تحریف اذهان برآمده‌اند... حال، بگذریم که سر رشته دراز است.

نگارشْ این کتاب، داستانی طولانی دارد. یکی دوسال قبل در یکی از سایت‌های اینترنتی مطالبی علیه دین و قرآن و آموزه‌ای آن منتشر شده بود و عدّه‌ای ناآگاهانه و گروهی هم مزوّرانه در صدد اشاعه و طرح آن مطالب در مجالس و محافل بودند. از آن‌جا که از قبل‌تر با این افکار نو تراویده‌ی دوبار سر برکرده، آشنایی داشتیم، دوباره به پی گیری دقیق‌تر مطالب مطروح علاقه نشان دادیم و در لاک خودمان، پاسخ برخی از پرسش‌ها و شبه افکنی را پیدا کرده بودیم. القصّه؛ شبی با استاد بزرگوار جناب آقای ملّا محمّد ملازاده ـ حفظه الله ـ که در این وادی کاسه و کوزه‌ای شکسته بود، هم‌کلام شدیم، ایشان بنده را به نوشتن مطالبی گرچه اندک، تشویق کردند تا پاسخی باشد به عقل گرایانِ به قول خودشان نوگرا!

شش ماهی سپری شد و در طول این مدت به یادداشت برداری و تحقیق اقدام کردم اما انگیزه‌ای برای تدوین و باز خوانی نداشتم تا این‌که با پدر بزرگوارم به خاطر بیماری ایشان به تبریز مسافرت کردیم. در راه موضوع را با ایشان در میان نهادم و پاره‌ای از موضَع گیری‌های این عقل گرایانِ دگر اندیش را خدمت‌شان عرض نمودم. پدر، فرمودند: باید به یادداشت‌هایت سامان دهی و به سهم خود، خدمتی جهادگونه عرضه کنی و به قول شاعر:

آب دریا را گر نتوان کشید   هم به قدر تشنگی باید چشید

قبل از این‌که به نگارش بپردازم، باز در کارم دو دل بودم تا این‌که به یاد سخنی از یکی از نویسندگان به نام «لورن آیزلی» افتادم و کار خود را به مثابه‌ی آن پسر بچه‌ای که آیزلی دیده بود، دانستم و داستان این بود که:

می‌گویند: لورن آیزلیِ نویسنده هرگاه می‌خواست برای نوشتن الهام بگیرد به لب اقیانوس می‌رفت و آن‌جا قدم می‌زد. یک روز پسرکی را دید که در کنار ساحل می‌دود و چیزی به دریا می‌اندازد. آیزلی با عجله رفت و پرسید که چکار می‌کند؟ آن پسرک جواب داد: دارم ستاره‌های دریایی را که بر اثر پایین آمدن دریا بعد از مد در ساحل مانده‌اند جمع می‌کنم و به دریا می‌اندازم. آیزلی با حالت تعجّب پرسید امّا ساحل کیلومترها طول دارد و میلیون‌ها ستاره‌ی دریایی بر ساحل افتاده‌اند، تو که نمی‌توانی همه‌ی آن‌ها را به دریا بیندازی و سعی‌ات مؤثر نخواهد بود؟ آن پسرک درحالی که خم شده بود و یک ستاره‌ی دریایی را به دریا می‌انداخت، گفت: برای این یکی که مؤثّر بود و توانستم او را نجات دهم، نه؟

من هم نگارش و تحقیق این کتاب را به کارِ همان جوانی تشبیه کردم که عزم خود را جزم کرده بود تا منفعل نباشد و ستاره‌هایی را به مقصد برساند. شاید کار ناچیز ما هم برای کسانی مفید و مؤثر باشد!

کتابی که ـ به لطف الهی ـ در اختیار خوانندگان عزیز قرار گرفته است از آن دست کتاب‌هایی است که موضوعی چالشی و فکری را دنبال می‌کند. موضوعی که امروزه نقل محافل نو اندیشی دینی و لائیکی است. در این تحقیق، سعی کرده‌ایم عمده‌ی مطالب مطروح از

جانب این افراد را مورد بررسی و نقد قرار بدهیم و خواننده را به سر منزل مقصود برسانیم.

در نگارش کتاب، بنا بر آن گذاشته‌ایم با اطمینان و حوصله، پا پیش گذاشته، در عینِ ادب و متانت، موارد شبهه‌ای را به بوته‌ی نقد ببریم. این‌که تا چه اندازه موفّق بوده‌ایم خدا می‌داند و شما خوانندگان عزیز.

خلاصه، هرچه هست، همین است و امید است که اگر خطایی در آن راه دارد ـ که محققاً راه دارد – به بزرگواری خود، ما را ببخشایید یا گوشزد کرده تا در چاپ‌های بعدی اصلاح گردد.

در پایان لازم است از برادران بزرگوار، آقایان کاک ملّا کمال پیروت زاده، کاک ملّا رحمان احمدی از عمق جان و بُنِ دندان، تشکّر کنم که سخاوتمندانه کتاب‌خانه‌های ارزشمند و پُربار خویش را در اختیار این جانب قرار دادند تا بتوانم از آن گنجینه‌های با ارزش، خوشه‌چینی نمایم.

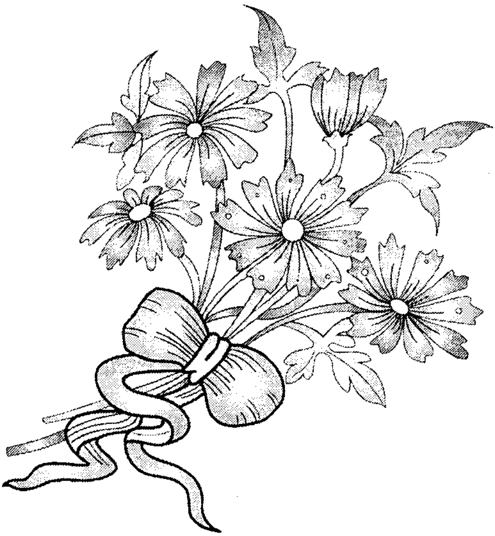
الحمد لله ربّ العالمین ـ کمال روحانی ۱۳۸۹/۱۲/۱

پیران‌شهر: خیابان شریعتی (جنب شهرداری)

همراه: ۰۹۱۴۱۶۸۹۵۱۴

فصل اول

(پلورالیسم، کثرت باوری یا کثرت انگاری)



پلورالیسم، کثرت باوری یا کثرت انگاری

از آن اوانی که دنیای غرب، رنسانس علمی را تجربه کرد (اواخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱٦) کم‌کم نوعی خانه تکانی در تمامی بافت‌های زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، علمی، فکری و... ایشان به وقوع پیوست که در بسیاری جهات، مهمّ و ارزنده و در پاره‌ای موارد، ناخوش و گزنده بود. در واقع می‌توان مدّعی شد رنسانس، سرآمد و نقطه‌ی آغازینِ تمام تحوّلات در جهان کنونی است: «دوره‌ای که انسان اروپایی به وجود خود پی می‌برد و بازکاوی آگاهانه و همه سویه از هستی انسانی خویش را در عرصه‌های مختلف اندیشگی، از خود بروز می‌دهد. با گذر زمان، باورهای سنتی را می‌شکند، به تدریج، همگام با یافته‌ها و آزمودگی‌های خویش در جاده‌ی پیشرفت و نوآوری گام بر می‌دارد. بر پرورش عقلانی مردم تأکید می‌ورزد. در قلمرو سیاسی، نظام‌های استوار بر فرد باوری را پی می‌نهد. در صحنه‌ی اجتماعی، فلسفه‌ی زندگی را تغییر، ارزش‌های اخلاقی تازه‌ای شکل می‌دهد. در

حیطه‌ی اقتصادی با تأکید بر سوداگری و سودگرایی، عرصه‌ی جدیدی فراز می‌آورد که بنیادش بر پول و سرمایه است.

در عرصه‌ی علم با تکیه بر تجربه‌ی حسّی و نقّادی علمی، مرزهای دانایی را در می‌نوردد و در اصول شناخت گذشتگان تردید و شک می‌اندازد و نقّادی را فراز می‌آورد. افزون بر این، قاعده بندی زندگی اجتماعیِ مبتنی بر فئودالیسمِ دوران قرون وسطی را در هم می‌ریزد و پایگاه‌های اجتماعی را بر پایه‌ی قانون و خرد ورزی بر پا می‌دارد و سلطه و اقتدار را در تأکید بر قانون مشروع می‌سازد و ایمنی انسانی و عدالت اجتماعی را تبلیغ و سلطه‌ی فردی را نفی می‌کند. تمامی این کُنش‌ها و واکنش‌ها در درازای سده‌ها رخ می‌دهد».[1]

از نمودهای بارز این تحوّل و دگر اندیشی، پیدایش «مکاتب» و «ایسم» های مختلف است؛ به گونه‌ای که تا کنون نیز، سَیر زایشی آن‌ها ادامه دارد. تحوّل مذکور، ابتدا در هنر و ادبیات به وقوع پیوست و به تدریج به دیگر شاخه‌ها و علوم نیز سرایت کرد و توانست نتایج خوب و ارزنده‌ای را در بدو پیدایش بروز دهد ولی در دراز مدّت خالی از زحمت و غبار خسران نبود.

پُر واضح است، سیّالیّت افکار، باعث حرکت و مهاجرت آن‌ها از اقلیمی به اقلیمی دیگر می‌شود؛ یعنی، نمی‌توان برای خروج،

---

۱. تجدد ادبی در دوره‌ی مشروطه، یعقوب آژند، تهران، انجمن قلم ایران، ص ۱۹.

خزیدن و نشر افکار و ایده‌ها مرز جغرافیایی و سیاسی قایل شد. لذا یکی از مناطق هدف در رواج افکار نوزادِ غربی و حتّی علم و تکنولوژی و جامعه‌ی نوین، کشورهای اسلامی بوده و هستند که در حوزه‌ی ریزیش افکار تراویده از غرب قرار گرفتند. در گیر و دار این تصادمِ فکری عقلی غرب با جهان اسلام، نوابغ و دانشمندان اسلامی مواضعِ متعدد و مختلفی را اتّخاذ کردند:

۱. گروهی با بُهت زدگی به غرب و فرهنگ نوین آن نگریسته، در مقابل آن کاملاً منفعلانه عمل کردند و به این باور رسیدند که هر چه از دنیای غرب می‌رسد آن را بدون بازنگری، بومی سازی و راستی آزمایی پذیرفته، تماماً و کمالاً در کشور خود اجرا کنند.

۲. گروهی دیگر در مقابل این جریان، کاملاً انجمادی عمل کردند لذا تمام فراورده‌های فکری غرب را مردود اعلام نمودند.

۳. علی رغم دیدگاه‌های افراطی فوق، گروهی از روشنفکران آگاه و عالِم، سعی کردند؛ چونان صرّافی چیره دست و جرّاحی زبردست به موشکافی و تحلیلِ تفکّرات نورس غربی بپردازند و مضّار و منافع آن را برای جامعه ی اسلامی بیان کنند. اینان افرادی بودند که با علم توأم با فهم از زیر ساخت‌های تنومند فرهنگ و تمدن اسلامی به این پیکار علمی فکری وارد شوند و به تنویر افکار جوانان و ملّت‌ها بپردازند.

این نوابغ فکری، به خوبی توانستند جوامع اسلامی را به این حدّ از هوشیاری برسانند که بسیاری از تراوشات نوپدید غرب که با

ظاهری آراسته و با نام «ایسم» به حلقوم جهان اسلام ریخته می‌شود در بسیاری موارد، بنیادهای قوی آن در قرآن و سنّت حضرت رسول ﷺ دیده می‌شود و به قول حافظ:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
آن چه خود داشت ز بیگانه تمنّا می‌کرد

آری، این دانشمندان آگاه و عالمانِ دانا، حامل این پیام بزرگ و بشکوه بودند که اسلام، منبعی وَحیانی و ایمانی است و قانونگذاری آن از جانب خدایی است که در رأی و عملکردش خطا و سهویی راه ندارد و این‌که مکاتب ظاهر فریب غرب که در دل و جان برخی از مسلمین ریشه دوانده است به صورتی پر بارتر، استوارتر و پاک و همخوان با فطرت در اسلام وجود دارد.

گرچه حرکت و تلاش مصلحانِ جهان اسلام در ابتدا با تأنّی و سستی پیش می‌رفت امّا در چند سده‌ی اخیر، سرعت بیشتری به خود گرفته است و جهان اسلام کم کم به منابع و ذخایر اصیل خود پی برده، با دوباره خوانی و بازکاوی آن‌ها، درصدد است که جوانان و نسل کنونی را به این آبشخور عظیم فکری که منتج و برخاسته از منبع وحی الهی است رهنمون نماید و جوانان را به آن باور برسانند که مبانی فکری و فرهنگی جهان اسلام، بسی از مکاتب و تراوشات فکری غرب بالنده‌تر و پویاتر است.

عطف به این مهم، تحقیق حاضر، اقدامی است برای ادامه‌ی همان راه روشنفکری و واشکافی مقولات و تراوشات مکاتب غربی

و به تیغِ نقد کشیدن آن‌ها، بدان امید که در این مسیر به سرچشمه‌ی راستی دست یابیم.

یکی از این مکاتب نوظهور و پر هیاهو، مکتب پلورالیسم است که چندی است نقل محافل و ذکر مجالس است. در این مقال می‌خواهیم به بررسی و علل پیدایش، اساس‌های فکری، زیر ساخت های آن در جهان غرب و اسلام بپردازیم و گونه‌هایی چون پلورالیسم، پلورالیسم اسلامی، اسلام و پلورالیسم غربی و.. .. را به چنبر تحقیق و بررسی بکشانیم.

تعریف پلورالیسم از دیدگاه علم لغت

پلورالیسم از واژه‌ی(Plural)[1] به معنی متکثّر و چندگانه و (ism) به عنوان صفت، به معنی مکتب، عقیده و مرام ساخته شده است.

ایسم (ایزم، سیسم، سیزم، شیسم)[2] در لغت به معنای اصالت، اصول، رویه و در حالت پسوندی به معنای مکتب است، در حال حاضر «ایسم» به صورت یک پسوند رایج به دنبال واژه‌ها و اصطلاحات سیاسی، ادبی، هنری، مذهبی، عرفان، فرهنگی و قومی می‌آید.

عطف به موارد فوق، اگر کلمه‌ی مشتق پلورالیسم را بخواهیم در زبان فارسی ترجمه کنیم می توانیم معانی زیر را برای آن بیاوریم:

کثرت باوری، کثرت گرایی، چندگانگی، کثرت مداری، کثرت

---

۱. فرهنگ معاصر هزاره، علی محمد حق شناس، ص ۱۲۶۱، نشر فرهنگ معاصر.
۲. فرهنگ تفسیری ایسم‌ها، محمد حاجی زاده، تهران، نشر جامه دران، ص ۱۱.

انگاری، کثرت اندیشی.

پلورالیست (Pluralist): کثرت گرا، فرد یا جامعه‌ای که به کثرت گرایی و کثرت اندیشی معتقد است.

اصطلاح پلورالیسم

لزوم کثرت عناصر و عوامل را در جامعه با داشتن حقّ مشروعیتِ منافع آن‌ها ضروری می‌داند و به زبانی دیگر به کثرت و استقلال گروه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی در هر نظام باور دارد.[1]

با این حساب، اصطلاح پلورالیسم، قابل انعطاف و توسعه بخشی است و می‌توان آن را به میادین مختلف فکری، فرهنگی، سیاسی و... شمولیت بخشید و به وجود پلورالیسم در جنبه های مختلف زندگی جامعه ی بشری معتقد شد، از آن جمله:

۱. پلورالیسم سیاسی؛
۲. پلورالیسم فرهنگی؛
۳. پلورالیسم اجتماعی؛
٤. پلورالیسم فکری؛
٥. پلورالیسم اقتصادی؛
٦. پلورالیسم قومی؛
۷. پلورالیسم دینی.

---

۱. همان، ص ۱۱۳.

آن‌چه از میان وجوهِ مختلف پلورالیسم مدّ نظر تحقیق است، پلورالیسم دینی است که در دهه‌های اخیر بالا گرفت و ما در این مقال درصدد خواهیم بود که شاخه‌های مختلف پلورالیسم دینی را بیان کنیم و آن را در میزان دین و کانون شریعت اسلام و به نقد بکشانیم.

سابقه‌ی تاریخی پلورالیسم یا کثرت گرایی

چنان‌که قبلاً بیان شد، پروسه‌ی تکثّرگرایی به صورت علمی و مجدّانه در قرن اخیر مخصوصاً چند دهه‌ی آخر آغاز گردید. در ادیان وحیانی، مفاهیم پلورالیستی بیان شده است؛ برای مثال، آیاتی از قرآن به مفهوم پلورالیستی اشاره دارند و همچنین در دیدگاه عرفایی چون مولوی و ابن عربی نباید شک کرد که اکثر توأم با مفهوم تکثرگرایی است. در مسیحیت گرایش به کثرت گرایی سابقه‌ی تاریخی بلندی ندارد، شاید قدیمی‌ترین اثری که در آن چنین گرایشی یافت می‌شود، رساله‌ای است از نیکولاس‌سوسایی در قرن پانزدهم به نام «صلح بین اشکال گوناگون ایمان» که در آن نویسنده گفتگویی خیالی بین نمایندگان ادیان بزرگ تصوّر می‌کند. به قرن بیستم که می‌رسیم در آن برهه‌ی زمانی در بحث‌های مربوط به حرکت‌های میسونری مسیحیت، رفته رفته سخن از تحمّل و تساهل به میان می‌آید، البته بیشتر با تأکید بر جنبه اخلاقی آن و به

دنبال، تساهل، معنا و ضرورت عمیق‌تری یافت.[1]

دیدگاهِ تکثرگرایی جان هیک از جانب افرادی در جهان اسلام مورد استقبال و ترویج قرار گرفت؛ برای مثال محمد آرکون در شمال آفریقا، فضل الرحمان در هند، عبدالکریم سروش با نوشتن کتاب «صراط‌های مستقیم» و نصر حامد ابوزید و محمد شبستری و...

شایانِ ذکر است با نگاهی گذرا به آموزه‌های دیگر ادیان درخواهیم یافت که ریشه‌های این تفکّر در دیگر ادیان مخصوصاً دین اسلام با اختلافاتی جزئی مطرح شده است از جمله می‌توان به آیاتی از قرآن و احادیث در مورد پلورالیسم برون دینی استدلال کرد:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ * وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾[2] «بگو: ای کافران ! * آنچه را که شما (بجز خدا) می پرستید، من نمی‌پرستم.* و شما نیز نمی‌پرستید آنچه را که من می‌پرستم. * همچنین نه من به گونه شما پرستش را انجام می دهم. * و نه شما به گونه من پرستش را انجام می دهید. * آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم !»

﴿لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَه الْوُثْقَى لاَ انفِصَامَ لَهَا وَاللهُ سَمِيعٌ

---

۱. صراط‌های مستقیم، عبدالکریم سروش، مقاله سید امیر اکرمی، ص ۲۱۳.

۲. کافرون/۵ـ۱.

عَلِیمٌ﴾[۱] «اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخّص شده است، بنابراین کسی که از طاغوت نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم ترین دستاویز درآویخته است اصلاً گسستن ندارد. و خداوند شنوا و دانا است.»

نظریه‌ی جان هیک و بنیان‌های آن در تکثّرگرایی

جان هیک، نظریه ی خود را از تئوری کانت درباره‌ی «ارزش معلومات اشیا» برداشت نموده است. کانت، معتقد بود: چنین نیست که اشیا، اصل‌های قابل ادراک باشند و ذهن، ادراک خود را تابع حقیقت آن‌ها نماید، بلکه ذهن ما اشیا را با ادراک خود منطبق می‌کند؛ یعنی، ذهن، هر شیء را هرگونه ادراک کرد آن شیء را مطابق با آن ادراک می‌داند خواه آن ادراک با حقیقت شیء مذکور تطابق داشته باشد، یا خیر. همچنین کاری نداریم به این‌که ادراک ذهن با حقیقت اشیا مطابق هست یا نیست، چون آن را نمی‌توانیم بدانیم و آن‌چه می‌دانیم این است که ما اشیا را چنان در می‌یابیم که ادراک ذهن ما اقتضا دارد؛ برای مثال، کره‌ی خورشید در نگاه چشم غیر مسلح یک قرص طلایی است امّا در نگاه چشم مسلح در رصدخانه، کره‌ای است هزاران برابر، بزرگتر از زمین. در دیدگاه کانت، هر دو فرد، چیزی را دریافته‌اند که ذهن آن ها ادراک کرده است.[۲]

---

۱. بقره/۲۵۶.
۲. کلام جدید، عبدالله احمدیان، ص ۱۵۵.

جان هیک، تئوری کانت را بر دین هم تطبیق داد و گفت: چنین نیست که دین یک اصل و حقیقت قابل درک باشد و گروه‌ها ادراک خود را تابع آن اصل و حقیقت نمایند، لذا هر ادراکی که مطابق حقیقت آن باشد حق شمرده شود و آن‌چه مطابق نباشد باطل به حساب می‌آید. در نتیجه چنین نیست که دین فقط یک دین باشد و بقیه‌ی ادیان باطل باشند بلکه چنین است که ذهن انسان‌ها دین را بر ادراک خود منطبق می‌کنند و هر دسته و گروه چیزی را از دین دریافته که ذهن‌ها، اقتضا کرده است و کاری ندارد به این‌که آن چیز مطابق با حقیقت دین است یا خیر، بنابراین ادیان، عموماً در یک سطح قرار دارند و عموماً از منطق قرار دادن دین بر ادراک گروه ها تحقق یابد و همه‌ی دین‌ها همچون یک، حق به شمار می‌آیند. نتیجه آن‌که پلورالیسم دینی در زمینه حق بودن تمام ادیان کاملاً صحیح است و به هیچ وجه، حق در انحصار دینی از ادیان نیست.[1]

نقدِ دیدگاه کانت و جان هیک

اگر طبق نظر کانت و جان هیک، معتقد باشیم، حقیقت مطلق در دست هیچ کس نیست و هر کسی از عینکِ رنگی خاصّی به حقیقت می‌نگرد. پس باید گفت: تمام شرایع یا ادیان، صراط‌های غیر مستقیم و معارفِ نا استوار و تفسیرهای لرزانی از شهود حقیقت مطلق می‌باشد و بشر نیز از روزی که دیده به جهان گشوده،

---

۱. همان، ص ۱۵۶.

هیچ گاه به حقیقت دست نیافته است.

هرگاه، تمام شرایع و ادیان در صف واحدی قرار گیرند و همگی پیام‌های غیر صحیحی از هستی باشند باید بگوییم میان یهودیت، مسیحیت، اسلام و مکاتب دیگر؛ مانند بودائیزم و هندوئیزم و حتی مکاتب الحادی؛ مانند ماتریالیسم و ناتورالیسم، فرقی نیست؛ زیرا همگی در این‌که چهره‌ی غیرصحیحی از هستی ترسیم می‌کنند، شریک و سهیمند و نتیجه این است که افراد در گرایشِ تثلیث مسیحیت و توحید اسلام و الوهیت برهمایی و بودا مخیّرند.این چنین تفسیری حاکی از بحرانی فکری است که بر صاحب این نظریه مستولی شده است.[۱] زیرا در اسلام و طبق آموزه‌های دینی، اموری به صورت قطعی و ثابت وجود دارند؛ مانند وجود خدا، توحید و واجبات و.. . لذا این‌که طبق نظریه کانت معتقد باشیم آموزه‌های دینی، بازتاب متنوّع در ادراک افراد از دین است با امور ثابت و مسلّم اسلام در تضاد است.

علل پیدایش پلورالیسم در غرب[۲]

۱. لیبرالیسم سیاسی و دینی

لیبرالیسم سیاسی که نوعی ایدئولوژی سیاسی است برپایه‌هایی از قبیل تساهل و مدار، حقوق و آزادی‌های فردی مبتنی است. طبق

---

۱. کثرت گرایی یا پلورالیسم دینی، جعفر سبحانی، ص ۶۳.
۲. پلورالیسم، رضا میرزائی.

این دیدگاه، دولت باید از دخالت در امور شخصی مردم بپرهیزد و حریم حقوق فردی را حفظ کند، از جمله‌ی این حقوق فردی، آزادی بیان و عقیده است و از بارزترین موارد عقیده هم عقیده‌ی دینی است؛ یعنی هرکس در جامعه باید در بیان عقیده‌ی دینی خود آزاد باشد. معمار لیبرالیسم دینی، شلایر ماخر آلمانی (۱۷٦۸ــ ۱۸۳٤) تلقی می‌شود.

۲. آموزه‌ی نجات

این عامل، عمده‌ترین مسأله‌ی کلامی مؤثّر در پیدایش پلورالیسم دینی است. براساس این آموزه در کلام مسیحی فقط کسانی رستگار می‌شوند و از قهر و دوزخ الهی نجات می‌یابند که به ربوبیت و مرگِ فدیه‌وار حضرت عیسی نجات یابند. کسانی که به این آموزه اعتقاد ندارند یا غسل تعمید انجام نداده‌اند نمی‌توانند به بهشت راه یابند. عقیده به این عقیده باعث می‌شود که مسیحیان جز خود و هم‌کیشان خود را حق و رستگار ندانند و این باعث پیدایش تناقض در ذهن افراد لیبرال اندیش است که چگونه با دیگر ادیان تعامل کنند.

دیدگاه‌های تقابلی با پلورالیسم

با بررسی علل پیدایش پلورالیسم در غرب، می‌توان به چند دیدگاه تقابلی یا تعاملی با آن دست یافت و آن این‌که پلورالیسم در مقابل دیدگاه‌های مختلف دینی قرار می‌گیرد که در ذیل به آن‌ها

اشاره می‌کنیم:

۱. انحصارگرایی (exclusivism)

انحصارگرایی به حقانیت یک دین و بطلان دیگر ادیان قایل است؛ یعنی، دینی معتقد باشد که تمام سعادت یا تمام حقیقت نزد اوست و هیچ دین دیگری از حقیقت و سعادت نصیبی ندارد. کاربارت، متکلم مسیحی معتقد است راه سعادت فقط در مسیحیت است.

۲. شمول گرایی (inclusivism)

این طرز فکر هم به حقانیت مطلق دین و حقانیت نسبی سایر ادیان حکم می‌کند؛ به دیگر سخن دینی معتقد باشد دیگران هم از سعادت و حقیقت نصیبی برده‌اند از قبال سهم من از حقیقت و سعادت.[۱] کارل‌رانر، کشیش مسیحی طرفدار این نظریه است.

۳. ابطال گرایی

این فکر، تمام ادیان را باطل می‌داند و ادیان مختلف سماوی و زمینی را مخلوق ذهن بشر می‌خواند.

پلورالیسم دینی

طرحی است که برخی از دانشمندان و متکلمین غربی با تأثیرپذیری خاصّی در پاسخ به بعضی از مسائل عقیده و همچنین

---

۱. نقدی بر قرائت رسمی از دین، مجتهد شبستری، ص ۳۸۱

برای حلّ برخی از مشکلات اجتماعی ارائه می دهند. این نوع از پلورالیسم در دهه های اخیر با کار جان هیک(متولد ۱۹۲۲)[۱] در جهان مسیحی بالا گرفت، ایشان می‌دید که بسیاری از غیر مسیحی‌ها وجود دارند که تحت تأثیر ادیان دیگر، انسان‌هایی پاک و بی‌آزار بار آمده‌اند. بنابراین گفت: «نگوییم که مسیح خداست و فقط به وسیله‌ی او می‌توان به بهشت رسید؛ چرا که اگر قرار باشد تنها گروه مسیحیان به بهشت بروند پس عمل خیر بقیه چه می‌شود؟![۲]»

جان هیک، مشهورترین فیلسوفی است که به صورت برجسته به تکثّرگرایی پرداخته است. وی کشیشی مسیحی از فرقه‌ی «پرس بیترین» در انگلستان بود که چند سال در آمریکا تدریس نمود و همان‌جا بازنشسته شد. جان هیک قبل از آن در بیرهنگام، شرق انگلستان فعالیت می‌کرد و با مسلمانان، هندوها و یهودیان ارتباط داشت. همین ارتباط و تعامل با پیروان دیگر ادیان باعث شد به چنین دیدگاهی برسد.

اشکال مختلف پلورالیسم دینی

۱. پلورالیسم دینی، به معنای مدارا و همزیستی مسالمت آمیز برای جلوگیری از جنگ‌ها و تخاصمات؛ به عبارت دیگر کثرت‌ها

---

۱. ویکی پدیا، دانشنامه ی آزاد، جان هیک.
۲. همان .

به عنوان واقعیت‌های اجتماعی پذیرفته شوند. لذا دو فرقه در حالی که گرایش‌های خاص دارند به هم احترام می‌گذارند، چیزی شبیه روحیه ی تسامح و تساهل «Tolerance»

۲. این‌که دین واحدی از طرف خدا آمده که چهره‌های مختلف دارد؛ چون مسیحیت، یهودیت و اسلام، پس به معنای خاص، همه‌ی ادیان چهره‌ی یک حقیقت اختلافی بوده که در جوهر ادیان نیست، بلکه در فهم دین است.

۳. از آن جا که حقایق همگی حقایق کثیری بوده لذا حقایق دین هم حقایق کثیر و گوناگون هستند.

٤. نوع چهارمی از پلورالیسم هست و آن این‌که حقیقت مجموعه‌ای از اجزا و عناصر است که هر یک از این اعضا و عناصر در ادیان مختلف یافت می‌شود. لذا تمام حقیقت در یک دین وجود ندارد و مسلمان نمی‌تواند بگوید: من به تمام دین، دست یافته‌ام.

برای دیدگاه چهارم پلورالیسم، می‌توان این تعبیر را به کار برد که دین یا حقیقت؛ چون آئینه‌ای شکسته است با تکه‌های مختلف که هرکس تکه‌ای از آن (حقیقت دین الهی) را در دست دارد لذا کسی نمی‌تواند مدعی باشد تمام حقیقت در دست اوست و هم نمی‌تواند بگوید من بهره ای از حقیقت ندارم.

کوتاه سخن آن‌که، پلورالیسم دینی علی رغم دیدگاه‌های مختلفی که در آن دخیل است بر این اساس استوار است که بپذیریم تمام

ادیان وحیانی (اسلام، یهود، مسیحیت) و غیر وحیانی (بودایی، هندی و. ..) بهره‌ای از حقیقت دارند و نباید چنان تصوّر کرد که حق و حقانیت یا سعادت و فلاح، فقط در اختیار یک قشر خاص یا یک دین معین است لذا هر یک از ادیان می‌تواند برنامه‌ای برای نجات و فلاح انسان داشته باشد.

اگر بخواهیم از زاویه ای دیگر به بحث بنشینیم باید اذعان کنیم هم‌چنان‌که ادیان سماوی و زمینی در پلورالیسم معتقدند دیگر ادیان از حق و سعادت بهره‌ای دارند و سعادت و فلاح در انحصار یک دین خاص نیست به همان نسبت در داخل مجموعه یک دین با مذاهب مختلف به نوعی از پلورالسیم دست خواهیم یافت و آن این‌که پیروان یک مذهب در یک دین خاص؛ برای مثال ارتدوکس در دین مسیح نباید معتقد باشد که در دین مسیح فقط آنان رستگارنند و کاتولیک مذهبان بهره‌ای از فلاح و رستگاری ندارند. با توجه به طرح این موضوع ما با دو نوع از پلورالیسم در جهان اسلام مواجهیم که هر کدام از آن ها در جای خود طرح خواهد شد:

۱. پلورالیسم برون دینی؛ ۲. پلورالیسم درون دینی.

پلورالیسم برون دینی از منظر اسلام

این‌که یک دین نسبت به سایر ادیان، کثرت نگر باشد و سایر ادیان را هم در قیاس با خودش واجد حقیقت بداند.[۱] با این

توضیح مختصر می‌خواهیم بدانیم اسلام، نسبت به دیگر ادیان چه دیدگاه و نظری دارد:

دکتر یوسف قرضاوی اندیشمند والا مقام جهان اسلام[۱] درباره‌ی کثرت گرایی دینی یا به دیگر سخن پلورالیسم برون دینی می‌فرماید: «کثرت گرایی دینی، واقعیتی انکار ناپذیر است؛ زیرا، خداوند انسان‌ها را در دانش و خواست و اراده متفاوت آفریده است و هر یک را عقلی داد که با آن می‌اندیشد و اراده و خواستی را ارزانی داشته که اقدام خاصی را صورت و چیزی را به چیز دیگری ترجیح می‌دهد و خصلت‌ها و توانایی‌ها و استعدادهای مختلفی را عطا نموده است که انسان‌ها براساس آن، نوع بینش و روش زندگی خود را انتخاب می‌کنند.

اگر خداوند می‌خواست، می‌توانست تمامی انسان‌ها را همچون فرشتگان فرمانبردار بیافریند و همه‌ی آنان را فطرتاً اهل توحید بنماید تا جز او کسی و چیزی را عبادت ننمایند. .. هم‌چنان‌که خود می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شَاء رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّه وَاحِدَه وَلاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَه رَبِّكَ لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّه وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾[۲] «اگر پروردگارت می‌خواست مردمان را ملّت واحدی می کرد ولی (خدا مردمان را مختار و با اراده

۱. ندای اسلام، سال نهم، شماره ۳۵، ۳۴، پاییز ۱۳۸۷، زاهدان، فصلنامه دینی، زیر حوزه اهل سنت زاهدان، ص ۴۹ ترجمه عبدالعزیز سلیمی.
۲. هود/۱۱۹ـ۱۱۸.

آفریده و) آنان همیشه متفاوت خواهند ماند.* مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد و خداوند برای همین ایشان را آفریده است و سخن پروردگار تو بر این رفته است که: دوزخ را از جملگی جنّی‌ها و انسان‌های(پیرو نفْسِ امّاره و اهریمن مکّاره) پُر می‌کنم».

بسیاری از مفسرین قرآن می‌گویند: خداوند، حکمت را در وجودِ تعددها و تمایزها میان انسان‌ها دیده است؛ زیرا که، آنان را در اندیشه و اراده، متفاوت آفرید؛ در نتیجه در مورد دینی که هر یک برای خود انتخاب می‌کند یا دیگری، تفاوت خواهد داشت: ﴿وَلَوْ شَاء رَبُّكَ لآمَنَ مَن فِي الأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ﴾[1] «اگر پروردگارت می خواست، تمام مردمان کره زمینِ جملگی (به صورت اضطرار و اجبار) ایمان می‌آوردند (امّا ایمان اضطراری و اجباری به درد نمی‌خورد). آیا تو می‌خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟».

و باز در آیه‌ای دیگری می فرماید: ﴿لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَى لاَ انفِصَامَ لَهَا وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[2] « اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال

---

۱. یونس/۹۹.

۲. بقره/۲۵۶.

مشخّص شده است، بنابراین کسی که از طاغوت نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم ترین دستاویز درآویخته است اصلاً گسستن ندارد و خداوند شنوا و دانا است».

و این بدان معناست که نباید مردم را در پذیرش یا ردّ یک دین مجبور کرد. .. به همین خاطر باید با پیروان ادیان مخالف از در تسامح وارد گردید و اجبارشان به پیروی از دین اسلام به هیچ وجه روا نیست. همچنین به هیچ کس اجازه نمی‌دهیم مارا به دست برداشتن از دین خود ناچار نماید و از اطاعت و عبادت خداوند بازدارد و هیچ کس را حقّ دخالت در دین دیگران نیست. این تعدد و تکثر گرایی دینی از همان دوران وجود مسلمانان در مکه و پس از آن مدینه مورد احترام بوده است. .. سوره‌ی کافرون، تنها سوره‌ای است که خداوند با عنوان (ای کافران) غیر مسلمانان را مورد خطاب قرار می‌دهد. در این سوره می‌فرماید: «کافران و مشرکان، با رسول خدا برای معامله با او پیشنهاد می‌دادند آنان می‌خواستند رسول خدا یک سال، خدایان آنان را عبادت کند و آنان نیز یک سال خدای او را عبادت کنند؛ یعنی هر یک، دینِ دیگری را تجربه کنند امّا خداوند متعال به صورت قاطع، این معامله را رد کرد و آن را مردود شمرد تا پیامبر و یارانش را بر دین خود استوار و ثابت قدم بدارد و به دین خود افتخار نماید. در پایان سوره آمده است که می‌فرماید: «شما را دین شماست و مرا دین من است؛ یعنی هر چند هر طرف از دینی پیروی می‌نماییم ولی میدان زندگی گنجایش من

و شما را دارد.»

علامه عبدالله احمدیان[۱](رح) در مورد پلورالیسم دینی پنج دیدگاه را عرضه می‌کند. وی می‌نویسد: «پذیرفتن ادیان وحیانی به چند معنی قابل تصور است:

اوّل به این معنی که هر دینی در زمان نزولش، تا فسخ آن به وسیله‌ی دین بعدی کاملاً حق شمرده می‌شد و چنین نیست که حق به این معنی تنها در انحصار دینی از ادیان باشد؛

دوّم این که هر دینی هر چند با نزول دین بعدی فسخ شده باشد باز اصول اساسی آن دین؛ یعنی توحید، نبوت و معاد، فسخ نشده بلکه کاملاً تأیید شده‌اند. پس تمام ادیان وحیانی در هر زمانی و از جمله زمان ما هم موارد زیادی از حق در آن‌ها وجود دارد؛

سوم به این معنی که هر فردی و هر گروه و جمعیتی که دارای دینی از ادیان هستند، حقّ داشتن آن دین را دارند و کسی حق ندارد از راه زور و اعمال قدرت، آن‌ها را از اعتقاد به آن دین یا انجام مراسم آن دین منع نماید و حق به این معنی هم در انحصار دینی از ادیان هست و کسی نمی‌تواند که فردی را یا دسته و گروهی را به داشتن اعتقاداتی مجبور نماید؛ همانگونه که قرآن، صریحاً اکراه در دین را تحریم و حتی غیر ممکن نشان داده است و فرمود: «لَآ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و امام عمرﷺ در نامه‌هایی که به فرماندهانِ سپاه اسلام در

---

۱. کلام جدید، عبدالله احمدیان، مهاباد، نشر رهرو، چاپ اوّل، ۱۳۸۲، ص ۱۵۱.

مناطق زردتشتی نشین نوشته است بر این جمله تأکید کرده است که «لا تخربُوا بیوتِ نارِهم»: آتشکده‌های آنان را تخریب نکنید.» و آنان را در انجام مراسم دینی خود آزاد بگذارید تا هرگاه خواستند به میل خود اسلام را بپذیرند؛

چهارم پلورالیزم دینی به این معنی که در زمان حاضر جمعیت‌هایی از پیروان ادیان وحیانی که نسبت به اسلام «جاهل قاصرند نه عالم مقصّر» وجود دارد که دین اسلام اساساً به آنان تبلیغ نشده یا به گونه‌ای به آنان تبلیغ نشده که موجب برانگیختن تفکّر آنان گردد در این صورت آن جمعیت‌ها از پیروان هر دینی باشند اهل نجاتند طبق آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی اسراء و ۱۶۵آیه‌ی سوره‌ی نساء که می‌فرماید: ﴿مَّنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلاَ تَزِرُ وَازِرَه وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولا﴾[1] «هر کس هدایت یابد، راهیابیَش به سود خودش است، و هرکس گمراه شود، گمراهیَش به زیان خودش است. و هیچ کسی بارِ گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. و ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روان سازیم».

﴿رُّسُلاً مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّه بَعْدَ

۱. اسراء/۱۵.

الرُّسُلِ وَكَانَ اللهُ عَزِيزاً حَكِيماً﴾[1] «ما پیغمبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده رسان، و (کافران را به عقاب) بیم دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند. و خدا چیره حکیم است».

پیروانِ ادیان وحیانی که دین اسلام به صورتی به آن‌ها تبلیغ شده که موجب برانگیختن تفکر آنان گردید امّا آنان به علّت بی اعتنایی یا عناد و لجاجت به تفکر درباره ی دین اسلام نپرداخته اند و خلاصه « عالم مقصر بوده اند نه جاهل قاصر» به هیچ وجه اهل نجات نیستند.

پنجم پلورالیزم دینی به این معنی که در عصر حاضر تمام ادیان وحیانی اعم از اسلام و یهودی و نصرانی و غیره همچون یک و به اندازه هم حق هستند و یکایک اعتقادات هر یک از آن ادیان مانند سایر بقیه‌ی آن‌ها بدون تفاوت حق است و چنین نیست که امروز تنها دین حق وجود داشته باشد. ..»

ایشان بعد از طرحِ انواع مختلفِ پلورالیزم و بیان دیدگاه‌های مختلف ایشان چنین نتیجه می‌گیرد: «پلورالیزم به معنی اوّل، دوّم و سوّم مورد قبول تمام علمای اسلامی است و به معنی چهارم مورد اتفاق اکثر علمای اسلامی است امّا پلورالیزم به معنی پنجم به هیچ وجه با قطعیت و یقین بودن عقاید اسلامی سازگار نیست و قطعاً

---

۱. نساء/ ۱۶۵.

مورد تأیید کسانی نخواهد بود که از متون دینی آگاهی کافی دارند».[۱]

نتیجه آن‌که کثرت‌گرایی دینی، هیچ تفاوتی میان اسلام، مسیحیت، یهودیت و ادیان زمینی؛ چون بودائیزم و هندوئیزم قایل نیست و همه‌ی آن‌ها را تضمین کننده‌ی سعادت و فلاح می‌داند در اسلام قابل قبول نیست این پذیرش، باعث پیدایش بحرانی منطقی و عقلی می‌شود و سبب می‌گردد انسان اجتماعِ نقیضین یا ضدّین را بپذیرد؛ برای مثال، انسان با پذیرش حقانیت توحید در اسلام و تثلیت در مسیحیت و الوهیت برهما و بودا به نوعی تناقض‌گویی خواهد رسید.

اینک به برخی از آیات و روایاتی اشاره می‌شود که با پلورالیسم به این معنی اخیر تعارض دارند[۲]:

۱. صراط در قرآن

آیات فراوانی در قرآن، درباره‌ی صراط وجود دارد که با اتّصاف آن به مستقیم یا سوّی و نیز با اضافه‌ی آن به ربّی، ربِّک، عزیز، حمید و اللّه، نوعی خاص از صراط را معرفی می‌کند و باقی راه‌ها را منحرف می‌شمارد به ویژه با توجّه به(الـ تعریف)که در قرآن به واژه‌ی صراط اضافه شده است دلالت بر انحصار دارد از جمله:

---

۱. همان، ص ۱۵۳.
۲. بررسی و نقد مکاتب، سکولاریسم، فمنیسم و پلورالیسم، ص ۱۹۰ ـ ۲۰۱.

﴿اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ﴾ [1] «ما را به راه راست راهنمائی فرما».

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [2] «این راه راه مستقیم من است از آن پیروی کنید و از راههای پیروی نکنید که شما را از راه خدا پراکنده می سازد. اینها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید.»

﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ [3] « کسانی که فرزانه و آگاهند، چیزی را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، حق می‌بینند، و راهنمای راه خدای چیره و ستوده می‌دانند».

۲. باطل شمردن عقاید و اعمال یهودیان و مسیحیان

آیات و روایاتی وجود دارد که با برخی از عقاید و اعمال یهودیان و مسیحیان معارضه می‌کند و آن ها را به صراحت ناصواب می داند مانند:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ الله مَغْلُولَه غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ

---

۱. فاتحه/۶.

۲. انعام/۱۵۳.

۳. سباء/ ۶.

طُغْيَاناً وَكُفْراً وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوه وَالْبَغْضَاء إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَه كُلَّمَا أَوْقَدُواْ نَـاراً لِّلْحَـرْبِ أَطْفَأَهَـا اللهُ وَيَـسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَـسَاداً وَاللهُ لاَ يُحِـبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾[1] « يهوديان می‌گويند: دست خدا بـه غـل و زنجيـر بـسته است ! دستهايشان بسته باد ! و به سبب آنچه می‌گويند نفرينشان باد. بلكه دو دست خدا باز، هرگونه كـه بخواهـد مـی بخـشد. آنچـه از سوی پروردگارت بر تو نـازل مـی شـود بـر سركـشی و كفـرورزی بسياری از آنان می افزايد. ما در ميان (طوائف مختلف) آنان تـا روز قيامت دشمنی و كينه‌توزی افكنده‌ايم. آنان هر زمان كه آتش جنگی (عليه پيغمبر و مؤمنـان) افروختـه باشـند، خداونـد آن را خـاموش ساخته است. آنان بـه خـاطر ايجـاد فـساد در زمـين مـی‌كوشـند و خداوند مفسدان و تباهكاران را دوست نمی‌دارد».

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاء اللهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِـمَ يُعَـذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم بَلْ أَنتُم بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَـن يَـشَاءُ وَيُعَـذِّبُ مَـن يَـشَاءُ وَللهِ مُلْـكُ الـسَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَـا بَيْـنَهُمَا وَإِلَيْـهِ الْمَـصِيرُ﴾[2] «يهوديـان و مسيحيان می‌گويند: ما پسران و عزيزان خدائيم ! بگو: پس چرا شـما را در برابر گناهانتان عذاب می دهد؟ بلكه شـما انـسانهائی همچـون سائر انسانهائی هستيد كه خدا آنان را آفريده است. خداوند هر كـه را بخواهد عذاب می دهد. و سلطنت آسمانها و زمين و آنچه ميـان

---

۱. مائده/۶۴.

۲. مائده/۱۸.

آن دو است، متعلّق به خدا است و برگشت (همگان) به سوی او است»

﴿وَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَلاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءهُم بَعْدَ الَّذِي جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللهِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍ﴾[1] «یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین ایشان پیروی کنی. بگو: تنها هدایت الهی هدایت است. و اگر از خواستها و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آن که علم و آگاهی یافته ای، هیچ سرپرست و یاوری از جانب خدا برای تو نخواهد بود».

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللهِ وَقَالَتْ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللهِ ذَلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾[2] « یهودیان می گویند: عُزَیر پسر خدا است (چرا که آنان را بعد از یک قرن خواری و مذلّت از بند اسارت رهانید و تورات را که از حفظ داشت دوباره برای ایشان نگاشت و در دسترسشان گذاشت)، و ترسایان می گویند: مسیح پسر خدا است (چرا که او بی پدر از مادر بزاد). این، سخنی است که آنان به زبان می‌گویند (و ادعائی بیش نیست و مبنی بر دلیل و برهانی نمی‌باشد. نه هیچ پیغمبری آن را گفته است و نه در هیچ کتاب آسمانی از سوی خدا آمده است. این گفتار) آنان به گفتار کافرانی می ماند که پیش از

---

۱. بقره/۱۲۰.

۲. توبه/۳۰.

آنان همچنین می گفتند (و مثلاً معتقد به حلول خدا در برخی از مخلوقات بودند و یا این که فرشتگان را دختران خدا می دانستند). خداوند کافران را نفرین و نابود کند چگونه (دروغ می گویند و چگونه از حق با وجود این همه روشنی به دور می گردند و) بازداشته می‌شوند؟».

﴿اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُواْ إِلاَّ لِيَعْبُدُواْ إِلَهاً وَاحِداً لاَّ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾[1] «یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند. مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک‌ورزی و چیزهائی است که ایشان آنها را انباز قرار می‌دهند».

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِؤُواْ نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾[2] «آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند) ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین، آن را گسترده‌تر گرداند) هرچند که کافران دوست نداشته باشند».

---

۱. توبه/۳۱.
۲. توبه/۳۲.

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً﴾[1] «می گفتند که: ما عیسی پسر مریم، پیغمبر خدا را کشتیم ! در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند، ولیکن کار بر آنان مشتبه شد کسانی که درباره او اختلاف پیدا کردند (جملگی) راجع بدو در شکّ و گمانند و آگاهی بدان ندارند و تنها به گمان سخن می گویند و (باید بدانند که) یقیناً او را نکشته‌اند».

﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُواْ مُوسَى أَكْبَرَ مِن ذَلِكَ فَقَالُواْ أَرِنَا اللهِ جَهْرَه فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَه بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُواْ الْعِجْلَ مِن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَن ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَاناً مُّبِيناً﴾[2] «اهل کتاب از تو می خواهند که (اگر پیغمبری، یکجا) کتابی را از آسمان بر آنان نازل کنی. (البتّه این درخواست، استهزاء و بهانه‌ای بیش نیست) چرا که از موسی چیز بزرگتر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده. به خاطر این ستم، صاعقه ایشان را فرا گرفت (و نابودشان کرد. گناه بدتر و رسواکننده تر آنان این است که) پس از آن همه دلائل روشنی (چون: تبدیل عصا به اژدها، و ید بیضا، و شکافتن دریا) که برای

---

۱. نساء/۱۵۷.
۲. نساء/۱۵۳.

آنان آمد (و خود شاهد نمودن معجزات موسی به فرعون و فرعونیها بودند) گوساله (سامری) را (به خدائی) گرفتند! ولی ما از این (گوساله پرستی پس از توبه ایشان) درگذشتیم و به موسی حجّت روشنی دادیم».

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُواْ فِي دِينِكُمْ وَلاَ تَقُولُواْ عَلَى اللهِ إِلاَّ الْحَقِّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَآمِنُواْ بِاللهِ وَرُسُلِهِ وَلاَ تَقُولُواْ ثَلاَثَه انتَهُواْ خَيْراً لَّكُمْ إِنَّمَا اللهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَات وَمَا فِي الأَرْضِ وَكَفَى بِاللهِ وَكِيلاً﴾[1] «ای اهل کتاب! در دین خود غلوّ و درباره خدا جز حق. بیگمان عیسی مسیح پسر مریم، فرستاده خدا است و او واژه خدا (یعنی پدیده فرمان: کُنْ) است که خدا آن را به مریم رساند و او دارای روحی است (که) از سوی خدا پس به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید) و مگوئید که (خدا) سه تا است (بلکه خدا یکتا است و جز الله خدای دیگری وجود ندارد. از این سخن پوچ) دست بردارید که به سود شما است. خدا یکی بیش نیست که الله است و حاشا که فرزندی داشته باشد. و حال آن که از آن او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و کافی است (که تنها) خدا مدبّر (مخلوقات خود) باشد».

---

۱. نساء/۱۷۱.

﴿وَدَّت طَّآئِفَه مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلاَّ أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّهِ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ* يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾[1] «گروهی از اهل کتاب آرزو داشتند کاش می شد شما را گمراه کنند! وجز خویشتن را گمراه نمی‌سازند و نمی‌فهمند. * ای اهل کتاب! چرا آیه های (دالّ بر صدق نبوّت محمّد، فرستاده) خداوند را نادیده می‌گیرید و تکذیب می‌دارید، و حال آن که (صحّت آنها و نشانه های نبوّت محمّد را در کتابهای خود) می‌بینید ؟ * ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل می‌آمیزید و کتمانش می‌کنید، و حال آن که شما می دانید (که عقاب و عذاب خدا در برابر چنین کاری چیست)؟»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاء بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾[2] «ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اوّلی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است. و شکّ نیست که خداوند افراد

---

۱. آل‌عمران.۷۱ـ۶۹.
۲. مائده/۵۱.

ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند».

﴿لَّقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ ثَالِثُ ثَلاَثَه وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلاَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾[1] «بیگمان کسانی کافرند که می گویند: خداوند یکی از سه خدا است ! (در صورتی که) معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد (و خدا یکی بیش نیست) و اگر از آنچه می گویند دست نکشند (و از معتقدات باطل خود برنگردند) به کافران آنان (که بر این اعتقاد باطل ماندگار می‌مانند) عذاب دردناکی خواهد رسید».

۳. جهانی بودن دین اسلام

آیا اسلام یک دین اقلیمی و قومی است که اختصاص به نژاد یا گروه خاصی دارد؟ آیا دین فقط به زمان پیامبر اسلام اختصاص دارد یا دینی ابدی است و همه‌ی اعصار را تا روز قیامت شامل می‌شود و دین اسلام، جهان شمول است که همه‌ی افراد، مردم، نژادها، اقوام و گروه‌ها را در بر می‌گیرد؟ بدون شک، هر مسلمانی به جهانی بودن و جاودانگی دین اسلام معتقد است و آن را از ضروریات دین می شمارد. علاوه بر اجماع مسلمین و براهین عقلی، دلایل نقلی و شواهد تاریخی بر این مطلب گواهند. آیات قرآنی در این مورد چند دسته‌اند:

---

۱. مائده/۷۳.

۱ــ دسته‌ی اوّل: آیـاتی کـه قـرآن را هـادی همـه‌ی مـردم در همه‌ی زمان‌ها معرفی می‌کند مانند آیات ۱۸۵ سوره‌ی بقره و آیـه‌ی ۲۷ سوره‌ی تکویر.

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾[1] « این قرآن جز پنـد و انـدرز جهانیـان نیست (و سراسر آن بیدارباش و هوشـیار بـاش شـعور و فطرتهـای خفته است)».

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِيَ أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ﴾[2] «ماه رمضان است که قرآن در آن فرو فرستاده شده استتا مردم را راهنمائی کند و نشانه‌ها و آیات روشنی از ارشاد (به حـق و حقیقت) باشد و جدائی افکند».

۲ــ دسته ی دوّم: آیاتی که همه‌ی انسان‌ها را مخاطب خود قـرار می‌دهد و از تعابیری مانند «یا ایّها النـاس» و «یـا بنـی آدم» اسـتفاده می‌کند مانند؛ آیات ١٦٨ بقره، ١٧٤ نساء، ١٠٨ یونس و ده‌ها آیه‌ی دیگر.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي الأَرْضِ حَلاَلاً طَيِّباً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾[3] «ای مردم ! از آنچـه در زمـین اسـت و حلال و پاکیزه اسـت، بخوریـد، و پـا بـه پـای اهـریمن راه نیفتیـد. بی‌گمان او دشمن آشکار شما است».

---

۱. تکویر/۲۷.
۲. بقره/۱۸۵.
۳. بقره/۱۸۵.

﴿یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءکُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَیْکُمْ نُوراً مُّبِیناً﴾[1] «ای مردم ! از سوی پروردگارتان حجّتی به نزدتان آمده است و به سویتان نور آشکاری فرستاده‌ایم».

﴿قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءکُمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا وَمَا أَنَاْ عَلَیْکُم بِوَکِیلٍ﴾[2] «بگو: ای مردمان، از سوی پروردگارتان، حق) به سویتان آمده است. هرکس که راهیاب گردد، بیگمان به سود خود راهیاب می شود و هرکس که گمراه و سرگشته شود، به زیان خود گمراه و سرگشته می‌شود و من مأموربر شما نیستم».

۳ـ دسته ی سوّم: آیاتی که به صراحت گویای عمومیتِ رسالت نبی اکرم است؛ مانند آیه‌ی۲۸ سوره‌ی سبأ، آیه‌ی۱ سوره‌ی فرقان وآیه‌ی۱۹ سوره‌ی انعام.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّهً لِّلنَّاسِ بَشِیراً وَنَذِیراً وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ﴾[3] «ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده‌رسان (مؤمنان به سعادت ابدی) و بیم دهنده (کافران به شقاوت سرمدی) باشی، ولیکن اکثر مردم (از این معنی) بی‌خبرند (و همگانی بودن نبوّت تو را باور نمی‌دارند)».

---

۱. نساء/۱۷۴.
۲. یونس/۱۰۸.
۳. سبأ/۲۸.

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً﴾[1] «والا مقام و جاوید کسی است که فرقان، (یعنی جدا سازنده حق از باطل) را بر بنده خود (محمّد) نازل کرده است، تا این که جهانیان را (بدان) بیم دهد».

﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَه قُلِ اللهُ شَهِيدٌ بِيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللهِ آلِهَه أُخْرَى قُل لاَّ أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾[2] « بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست بگو: خدا میان من و شما گواه است ! این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدانها می رسد بدان بیم دهم. آیا به راستی شما گواهی می دهید که خدایان دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی دهم. بگو: او خدای یگانه یکتا است، و من از بتان انباز خدا می‌کنید بیزارم».

٤ـ دسته‌ی چهارم: آیاتی که اهل کتاب را مورد خطاب قرار می‌دهد.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ﴾[3] «ای اهل کتاب ! چرا آیه های (دالّ بر صدق نبوّت محمّد) خداوند را نادیده می گیرید و تکذیب می دارید، و حال آن که (صحّت آنها و نشانه‌های نبوّت محمّد را در کتابهای خود) می‌بینید؟»

---

۱. فرقان/۱.

۲. انعام/۱۹.

۳. آل‌عمران/۷۰.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾[1] «ای اهل کتاب ! چرا حق را با باطل می‌آمیزید و کتمانش می‌کنید و حال آن که شما می‌دانید؟»

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِّمَّا كُنتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ قَدْ جَاءكُم مِّنَ اللهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ﴾[2] «ای اهل کتاب ! پیغمبر ما (محمّد) به سوی شما آمده است. بسیاری از چیزهائی را برایتان روشن می سازد که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده اید، و از بسیاری از چیزها صرف نظر می نماید. از سوی خدا نوری و کتاب روشنگری به پیش شما آمده است».

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَن تَقُولُواْ مَا جَاءنَا مِن بَشِيرٍ وَلاَ نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءكُم بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾[3] «ای اهل کتاب ! پیغمبر ما (محمّد) به سوی شما آمده است و به دنبال انقطاع مدّت زمانی که میان پیغمبران بوده است، (حقائق را دیگرباره) بیان می‌کند، تا این که (در روز رستاخیز) نگوئید: مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای (از پیغمبران) به سوی ما نیامده است (تا فرمان خدا را به ما برسانند. هم اینک پیغمبر) مژده دهنده و بیم دهنده ای (محمّد نام) به سوی شما آمده است (و عذری برای

---

۱. آل‌عمران/۷۱.
۲. مائده/۱۵.
۳. مائده/۱۹.

شما نمانده است). و خداوند بر همه چیز توانا است».

۵ـ دسته‌ی پنجم: آیاتی که بر حقّانیت دین اسلام و اظهار آن بر سایر ادیان دلالت دارند؛ مانند آیه‌ی ۳۲ توبه، ۲۸ فتح و ۹ صف.

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِؤُواْ نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾[۱] «آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند) ولی خداوند جز این نمی خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین، آن را گسترده‌تر گرداند) هرچند که کافران دوست نداشته باشند».

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللهِ شَهِيداً﴾[۲] «خدا است که پیغمبر خود را همراه با رهنمون و آئین راستین (اسلام به سوی جملگی مردمان) روانه کرده است تا آن را بر همه آئینها پیروز گرداند. کافی است که خدا گواه (این چنین سخن و مسأله‌ای) باشد».

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾[۳] «خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین

---

۱. توبه/۳۲.
۲. فتح/۲۸.
۳. صف/۹.

را بر همه آئینهای دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند».

حال اگر حقّانیت دین اسلام و حقّانیت اظهار آن را بر تمام ادیان بپذیریم، دیگر نمی‌توان سایر ادیان و مکاتب را نیز جزو صراطهای مستقیم برای نیل به سعادت و حقیقت قلمداد کرد.

آیات و احادیثی که بر جهانی بودن اسلام اشاره می‌کند:

﴿تبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً﴾[1] «والا مقام و جاوید کسی است که فرقان، (یعنی جدا سازنده حق از باطل) را بر بنده خود (محمّد) نازل کرده است، تا این که جهانیان را (بدان) بیم دهد».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَه لِّلْعَالَمِينَ﴾[2] «ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم».

﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَاده قُلِ الله شَهِيدٌ بِيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَـذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ الله آلِهَه أُخْرَى قُل لاَّ أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾[3] «(ای پیغمبر! به کسانی که بر رسالت تو گواهی می خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا او بر صدق نبوّت من گواهی دهد ؟) بگو: خدا

---

۱. فرقان/۱.
۲. انبیاء/۱۰۷.
۳. انعام/۱۹.

میان من و شما گواه است ! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدانها می رسد بدان بیم دهم. (قرآنی که هیچ کس و هیچ گروهی نمی تواند سوره‌ای همانند آن را بسازد و ارائه دهد). آیا به راستی شما گواهی می دهید که خدایان دیگری با خدایند ؟ ! بگو: من گواهی نمی دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی دانم و نمی کنم). بگو: او خدای یگانه یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی‌جانی که) انباز خدا می‌کنید بیزارم».

﴿مَّا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَه فَمِنَ اللهِ وَمَا أَصَابَكَ مِن سَيِّئَه فَمِن نَّفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولاً وَكَفَى بِاللهِ شَهِيداً﴾[1] «(ای پیغمبر !) آن‌چه از خیر و خوبی (از قبیل: رفاه و نعمت و عافیت و سلامت) به تو می رسد، از (فضل) خدا (بر تو) است و آنچه بلا و بدی (از قبیل: سختی و بیماری و درد و رنج) به تو می رسد از خود تو است (و به سبب قصور و گناهی است که مرتکب شده ای). ما شما را به عنوان پیغمبری برای (هدایت همه) مردم فرستاده ایم، و کافی است که خداوند گواه باشد».

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُواْ بِاللهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ

۱. نساء/۷۹.

الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾[۱] «ای پیغمبر ! (به مردم) بگو: من فرستاده خدا به سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم. خدائی که آسمانها و زمین از آن او است. جز او معبودی نیست. او است که می‌میراند و زنده می گرداند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیغمبر درس نخوانده ای که ایمان به خدا و به سخنهایش دارد. از او پیروی کنید تا هدایت یابید».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّه لِّلنَّاسِ بَشِيراً وَنَذِيراً وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾[۲] «ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده‌رسان (مؤمنان به سعادت ابدی) و بیم دهنده (کافران به شقاوت سرمدی) باشی ولیکن اکثر مردم (از این معنی) بی خبرند (و همگانی بودن نبوّت تو را باور نمی‌دارند)».

﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِناً وَللهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾[۳] «در آن نشانه های روشنی است، مقام ابراهیم (یعنی مکان نماز و عبادت او از جمله آنها است) و هرکس داخل آن (حرم) شود در امان است و حجّ این خانه واجب الهی است بر کسانی که توانائی (مالی و بدنی) برای رفتن بدانجا را دارند. و هرکس (حجّ خانه

۱. اعراف/۱۵۸.
۲. سبأ/۲۸.
۳. آل‌عمران/۹۷.

خدا را به جای نیاورد، یا اصلاً حجّ را نپذیرد، و بدین وسیله) کفر ورزد (به خود زیان رسانده نه به خدا) چه خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است».

علاوه بر آیات، احادیث حضرت رسول نیز حاکی از آن است که دین اسلام، دینی جهان شمول است اگر نامه‌های حضرت رسول ﷺ را به سرانِ کشورها؛ مانند قیصر روم، پادشان ایران، فرمانروایان مصر، حبشه و قبایل مورد بررسی قرار دهیم، پیامبر در نامه‌های خود جملاتی؛ مانند: « فانّی آنا رسول الی النّاس کافه»[1] می‌نگاشت که دلالت بر جهان شمولی این دین دارد.

٤. اطاعت از دستورات رسول اسلام

آیاتی از قرآن وجود دارد که به اطاعت از پیامبر اسلام امر کرده، تکذیب او را تکذیب انبیای سلف معرفی می‌کند و مخالفان آن حضرت را جاوید در آتش می‌داند؛ آیاتی چون آل عمران/١٨٤، نساء/١٤ و٥٩، توبه/٦٣، بقره/٣٩.[2]

﴿فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ جَآؤُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ﴾[3] «پس اگر (این بهانه‌جویان) تو را تکذیب کردند (چیز تازه‌ای نیست و غمگین مباش) چه پیغمبران زیادی پیش از

۱. نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، محمد حمید الله، ترجمه محمد حسینی، نشر سروش تهران، ۱۳۷۴.

۲. بررسی و نقد مکاتب، سکولاریسم و فمینیسم و پلورالیسم، ص ۱۹۹.

۳. آل عمران/۱۸۴.

تو تکذیب شده‌اند که معجزات و دلائل روشن و کتابهای متقن و مشتمل بر مواعظ و اندرز و کتاب روشنگر با خود آورده‌اند».

﴿وَمَن يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾[1] «و آن کس که از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند و از مرزهای (قوانین) خدا درگذرد، خداوند او را به آتش (عظیم دوزخ) وارد می گرداند که جاودانه در آن می‌ماند و (علاوه از آن) او را عذاب خوارکننده‌ای است».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾[2] «ای کسانی که ایمان آورده اید ! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمّد مصطفی با تمسّک به سنّت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حقّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنّت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این

---

۱. نساء/۱۴.
۲. نساء/۵۹.

کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است».

﴿أَلَمْ يَعْلَمُواْ أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِداً فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ﴾[۱] «آیا ندانسته‌اند که هرکس با خدا و پیغمبرش دشمنی و مخالفت کند، سزای او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می‌ماند ؟ این (گرفتار آمدن به دوزخ) رسوائی و خواری بزرگی است».

﴿وَالَّذِينَ كَفَرواْ وَكَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾[۲] «و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند اهل دوزخند و همیشه در آنجا خواهند ماند».

۵. استقامت بر دین

آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که بر استقامت بر دین و عدم گرایش به ادیان دیگر دلالت دارند در این آیات به «یا ایّها الذین آمنوا » خطاب شده است؛ بنابراین یهود و نصارا از گروه اهل ایمان خارج هستند. مانند آیات مائده / ۵۱، مائده / ۵۷، مائده ٥٤.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاء بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾[۳] «ای مؤمنان ! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و

---

۱. توبه/۶۳.
۲. بقره/۳۹.
۳. مائده/۵۱.

به طریق اوّلی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است. و شکّ نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّه عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّه عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَلاَ يَخَافُونَ لَوْمَه لآئِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾[1] «ای مؤمنان ! هرکس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیّتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می دارد و آنان هم خدا را دوست می دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد) خداوند آن را به هرکس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بیشمار است، و از مستحقّان آن) آگاه است».

۱. مائده/۵۴.

﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الَّذِینَ اتَّخَذُواْ دِینَکُمْ هُزُواً وَلَعِباً مِّنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکُمْ وَالْکُفَّارَ أَوْلِیَاء وَاتَّقُواْ اللّهَ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ﴾[1] «ای مؤمنان! کسانی را از اهل کتاب و از کافران به دوستی نگیرید که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند از خدا بترسید (و دشمنان آئین خود را دوست و یار خود ندانید) اگر مؤمنان (راستین واقعی) هستید».

با توضیحات ارائه شده در سطور فوق، پلورالیسم دینی در این دیدگاه که تمامی ادیان را صاحب حق بدانیم و اینکه همه‌ی ادیان و مکاتب به نوبه‌ی خود، طریق سعادت و فلاحند در دین اسلام قبول نیست با اشکالات متعددی روبروست که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌کنیم:[2]

دلایل ردّ پلورالیسم به معنای غربی آن

۱. استلزام تناقض

ادیانِ موجود، دارای آموزه‌هایی هستند که با آموزه‌های موجود در دیگر ادیان در تناقض و تضاد است و اعتقاد به حقانیت همه‌ی ادیان موجود، مستلزم اعتقاد به اجتماع نقیضین یا ضدّین خواهد بود که امری محال است؛ مثلاً دین اسلام، بر یکتایی خدا تأکید می‌کند

---

۱. مائده/۵۷.

۲. مبانی معرفت دینی، محمّد حسین زاده، ص ۱۵۶ـ۱۲۸.

در حالی که مسیحیت موجود به خدای پدر، خدای پسر و روح القدوس معتقد است و آئین زردتشت به دوگانه پرستی گرایش دارد. حال اگر هر سه دین حق باشد باید گفت: خدا هم یکی است هم دو تا و هم سه تا و این غیر ممکن است.

۲. خود ستیزی

هر دینی با آموزه‌های مخالف دینِ خود با دیگران در واقع، دین دیگر را نفی می‌کند یا کلاً باطل می داند؛ بنابراین از حقانیت هر دین، بطلانِ ادیان دیگر لازم می‌آید، لذا گفته می‌شود که پلورالیسم دینی خود برانداز است و علیه خود حکم می‌کند.

۳. استلزام شکاکیت دینی

پلورالیسم از یک سو به حقّانیت همه‌ی ادیان حکم می‌کند و از سوی دیگر، ادیان موجود یکدیگر را نفی می کنند. نتیجه این تعارض چیزی جز شکاکیت و سرگردانی در مورد دین حق نیست.

اگر بخواهیم درباره‌ی مطالبی که در مورد پلورالیسم یا تکثّرگرایی بیان داشتیم یک جمع بندی ارائه دهیم، باید بگویم: با توجه به دلایل ارائه شده، اسلام در بحث حقّانیت ادیان معتقد به انحصار گرایی است و فقط یک دین را حق می داند. از نظر اسلام در هر دوره از تاریخ بشر یک دین و شریعت الهی به عنوان دین حق موجود بوده است ولی با آمدن دین جدید از سوی خدا، دین

قبلی نسخ می شد، از نظر اسلام، آن دین حق در عصر کنونی اسلام است اما اسلام با دیگر ادیان نیز تعامل مثبت دارد و هیچگاه در صددِ فشار و اکره نسبت به دیگر ادیان نیست؛ یعنی اسلام در عین حق بودن خود با دیگر ادیان موجود، همزیستی مسالمت آمیز دارد مادامی که آن ادیان در صددِ تخریب یا تشویه اسلام بر نیایند؛ دلیل بر این مدّعا تاریخ ۱٤۰۰ ساله‌ی اسلام است که به گواه بسیاری از نویسندگان و مورّخان غربی، حکومت‌های اسلامی در اوج اقتدار و در حین فتوحات، مردمانِ کشورها را در انتخاب دین خود آزاد گذاشته‌اند.

پاسخ به شبهاتی در باب پلورالیسم

چنان‌که می‌دانیم، طرفداران تکثرگرایی، مخصوصاً از نوع برون دینی، معتقدند که هر دینی حق است و به جای صراطی مستقیم‌تر، صراط‌های مستقیم وجود دارد؛ به دیگر سخن معتقدند نباید دین اسلام را تنها عامل و یگانه حامل حق و سعادت در جهان معاصر دانست. این افراد برای اثبات دیدگاه خود به آیات و احادیثی چنگ می‌زنند که در ذیل به طرح و نقد آن‌ها خواهیم پرداخت:

برابری ادیان در قرآن

آیه‌ای که پیروان پلورالیسم به آن استدلال می‌جویند آیه‌ی ٦۲ سوره‌ی بقره که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَالَّذِينَ هَادُواْ وَالنَّصَارَى

وَالصَّابِئِینَ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ﴾ «کسانی که ایمان داشتند (پیش از این به پیغمبران، و آنان که به محمّد باور دارند) و یهودیان، و مسیحیان، و ستاره‌پرستان و فرشته‌پرستان، هر که به خدا و روز قیامت ایمان داشته و کردار نیک انجام داده باشد، چنین افرادی پاداششان در پیشگاه خدا محفوظ بوده و ترسی بر آنان نیست و غم و اندوهی بدیشان دست نخواهد داد».

نتیجه‌گیری که از این آیه می‌شود این است که رستگاری انسان‌ها در دو چیز است:

۱ـ ایمان به خدا ۲ـ عمل صالح

با مراجعه به تفاسیر معتبر می‌توان به سبب نزول آیه دست یافت و آن این‌که آیه‌ی فوق در مورد یاران سلمان فارسی نازل شد؛ زیرا هنگامی که او داستان یاران خود را به رسول خدا عرضه کرد و گفت: آنان اهل نماز و نیایش بودند و انتظار بعثت حضرت رسول را داشتند. رسول خدا ابتدا آن‌ها را اهل نجات به حساب نیاورد. سلمان از این امر سخت اندوهگین شد امّا با نازل شدن آیه، سرور و شعف به او بازگشت. همچنین مفاد آن به معنای رهایی تمام گروه ها نیست، بلکه فقط می‌رساند که ایمان در انحصار نژاد و گروهی خاص نمی‌باشد. لذا هر که دین اسلام را بپذیرد و به آن عمل کند اهل نجات است؛ چنان‌که آیات زیر می‌فرمایند: ﴿إِنَّ الَّذِینَ

يَكْفُرُونَ بِاللهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيْنَ اللهِ وَرُسُلِهِ وَيقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً ❊ أُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقّاً وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُّهِيناً﴾[1] «کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان ندارند و می خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدائی بیندازند و می گویند که به برخی از پیغمبران ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم، و می خواهند میان آن (کفر و ایمان) راهی برگزینند.❊ آنان جملگی بیگمان کافرند، و ما برای کافران عذاب خوارکننده‌ای فراهم آورده‌ایم».

﴿قُل لِلَّذِينَ كَفَرُواْ إِن يَنتَهُواْ يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُواْ فَقَدْ مَضَتْ سُنَّه الأَوَّلِينِ﴾[2] «(ای پیغمبر !) به کافران بگو اگر دست بردارند، گذشته اعمالشان بخشوده می‌شود، و اگر هم برگردند قانون خدا درباره پیشینیان از مدّنظر گذشته است».

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُوْلَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّه﴾[3] «مسلّماً کافرانِ اهل کتاب، و مشرکان، جاودانه در میان آتش دوزخ خواهند ماند ! آنان بدون شک بدترین انسانها هستند».

نتیجه‌ی دیگری که از این آیه حاصل می شود این است که

۱. نساء/۱۵۱ـ۱۵۰.
۲. انفال/۳۸.
۳. بیّنه/ ۶.

آیه‌ی مذکور(بقره/٦٢ر مورد کسانی نازل شده است که از بعثت حضرت رسول زیسته‌اند. از ابن عباس در باب این آیه سؤال شد، وی فرمود بعد از آیه مذکور آیات ۸۳ ـ ۸۵ آل عمران نازل شده است. ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ❊ قُلْ آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ❊ وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِيالآخِرَه مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾

«آیا جز دین خدا را می جویند (که اسلام است) ؟ ولی آنان که در آسمانها و زمینند از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر او تسلیمند و به سوی او بازگردانده می شوند. ❊ بگو: ایمان داریم به خدا و بدانچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (یعنی فرزندان و نوادگان دوازده گانه یعقوب) نازل شده است، و بدانچه به موسی و عیسی و سائر پیغمبران از سوی پروردگارشان داده شده است. میان هیچ یک از پیغمبرانش تفاوت نمی گذاریم و ما) خالصانه و خاشعانه تسلیم اوئیم. ❊ و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود، و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود».

دکتر وهبه الزحیلی در تفسیر المنیر[1] می‌فرماید: اینکه مدار

---

۱. ج ۱، ص ۱۷۸.

نجات و رستگاری، ایمان سالم و همگام با آن عمل صالح است، حکم آن مربوط به کسانی است که بر عمل صالح و همزمان با آن ایمان به حضرت رسول باقی مانده‌اند و فرقی نمی‌کند این افراد، اهل کتاب باشند یا غیر اینان.

ابن کثیر از مفسران مشهور اسلام می‌فرماید: هر کس به دین موسی، تا آمدنِ شریعت حضرت عیسی چنگ زده باشد رستگار است و هر کس بر دین عیسی تا آمدن شریعت اسلام ثابت قدم بوده باشد رستگار است امّا کسانی که بعد از آمدن شریعت اسلام بر دیگر ادیان باقی مانده باشند اهل هلاک هستند[1].

معرفی انجیل و تورات به عنوان کتاب نور از جانب قرآن[2]

یکی از دستاویزهای پیروانِ پلورالیسم دینی این است که قرآن، تورات و انجیل را مایه‌ی هدایت خوانده است چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاه فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُواْ مِن كِتَابِ اللهِ وَكَانُواْ عَلَيْهِ شُهَدَاء فَلاَ تَخْشَوُاْ النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلاَ تَشْتَرُواْ بِآيَاتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ * وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعَيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاه وَآتَيْنَاهُ الإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ

---

۱. تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه.
۲. همان، ص ۴۹ ـ ۴۸.

وَمُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاه وَهُدًى وَمَوْعِظَه لِّلْمُتَّقِينَ﴾[1] «ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود. پیغمبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند بدان برای یهودیان حکم می‌کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند. پس (ای علماء یهودیان، و شما ای مؤمنان !) از مردم نهراسید و بلکه از من بهراسید (و همچون سلف صالح خود محافظان و مراقبان کتاب خدا و مجریان احکام آسمانی باشید) و آیات مرا به بهای ناچیز (دنیا، همچون رشوه و جاه و مقام) نفروشید و (بدانید که) هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند. * و به دنبال آنان (یعنی پیغمبران پیشین)، عیسی پسر مریم را بر راه و روش ایشان فرستادیم که تصدیق کننده توراتی بود که پیش از او فرستاده شده بود، و برای او انجیل نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود و تورات را تصدیق می‌کرد که پیش از آن نازل شده بود و برای پرهیزگاران راهنما و پنددهنده بود».

با بررسی آیات، ابتدا به این نکته می‌رسیم که خطاب آن‌ها،

---

۱. مائده/۴۶_۴۴.

می‌رساند که این دو کتاب هنوز حالت روشنگری و راهنمایی خود را در عصر رسول خدا از دست نداده‌اند و طبعاً تا امروز نیز باقی خواهد ماند.

امّا در پاسخ باید گفت: نکته‌ی جالب این است که قرآن به خاطر تحریفی که در این دو کتاب رخ داده است در مورد آن ها تعبیر متفاوتی به کار می‌برد چنان‌که در وصف آن دو کتاب می‌فرماید: ﴿فِيهَا هُدًى وَنُورٌ یا مِنَ التَّوْرَاه وَآتَيْنَاهُ الإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ﴾ یعنی این‌که در این دو کتاب نور و هدایت است نه اینکه سراسر آن ها نور و هدایت باشد امّا تعبیر قرآن در باب خود چیزی دیگر است و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُّبِيناً﴾[1] «ای مردم ! از سوی پروردگارتان حجّتی به نزدتان آمده است و به سویتان نور آشکاری فرستاده‌ایم».

آیا سعادت، فقط در اسلام است و دیگر ادیان، اهل شقاوتند؟

عطف به دیدگاه انحصاری اسلام در مورد حق بودن موضع خود و آموزه‌های وحیانی، نظر اسلام در باب دیگر ادیان و مکاتب چه می‌باشد و این‌که بهره‌ی غیر مسلمین از حق و خوشبختی یا دوزخ و شقاوت چیست؟ آیا پیروان دیگر ادیان با این حساب اهلِ شقاوتند یا آن‌ها هم سهمی از سعادت دارند یا در وادی شقاوت و

۱. نساء/ ۱۷۴.

فلاح حیرانند؟!

در پاسخ به این پرسش، اندیشمندان اسلامی از جوانب مختلف به بحث نشسته‌اند و معتقدند که غیر مسلمین، در مقابل آئینِ وحیانی اسلام چند گروه هستند؛ گرچه دین اسلام دین خاتم و حق و سعادت انحصاراً در دین اسلام قرار دارد، از آن جا که غیر مسلمانان از آئین های دیگر نسبت به اسلام جاهل، نا آگاه و قاصرند و این‌که اسلام به صورت واقعی و مسجّل برای آنان روشن نشده است، می‌توان چند فرضیه ارئه داد و هر یک از غیر مسلمین را تحت عنوان یکی از آن‌ها آورد:

۱. غیر مسلمینی که دین اسلام به آنان نرسیده است و اصلاً چیزی از اسلام و ادیان وحیانی نمی‌دانند. در دیدگاه اندیشمندان اسلامی چنین افرادی بر اساس فطرت پاک و عقل سلیم در روز قیامت محاسبه خواهند شد؛ برای مثال فطرت سلیم و عقل، دروغ و خیانت را بد می‌دانند، همان چیزی که اسلام نیز از آن نهی کرده است و همچنین است دیگر مسائل اخلاقی و... سازگار با عقل سلیم.

۲. در حال حاضر، جمعیت‌هایی از پیروان ادیانِ وحیانی که نسبت به اسلام جاهل قاصرند، نه عالم مقصّر و دین اسلام اساساً به آنان تبلیغ نشده یا به گونه‌ای به آنان تبلیغ نشده است که موجب برانگیختن تفکر آنان گردد در این صورت آن جمعیت‌ها از پیروان هر دینی باشند اهل نجاتند. طبق آیه‌ی «اسراء/۱۵» و «نساء/۱٦۵»

﴿مَّنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلاَ تَزِرُ وَازِرَه وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾[1] «هر کس (به راه حق) هدایت یابد، راهیابیَش به سود خودش است، و هرکس (از راه حق) گمراه شود، گمراهیَش به زیان خودش است. و هیچ کسی بارِ گناه دیگری را بر دوش نمی کشد. و ما مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری روان سازیم».

﴿رُّسُلاً مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى الله حُجَّه بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللهُ عَزِيزاً حَكِيماً﴾[2] «ما پیغمبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده‌رسان و (کافران را به عقاب) بیم‌دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند و خدا چیره حکیم است».

۳. پیروان ادیانِ وحیانی که دین اسلام به صورتی به آنان تبلیغ شده که موجب برانگیختن تفکر آنان گردیده امّا آنان به علت بی اعتنایی یا عناد و لجاجت به تفکّر درباره‌ی دین اسلام نپرداخته‌اند و خلاصه عالِم مقصّرند نه جاهل قاصر، اینان اهل نجات نیستند.[3]

با بررسی سه دیدگاهِ فوق، استنباط می گردد که مرز اسلام و کفر این است که کسی از روی دلیل و بیّنه بداند که اسلام حق

---

۱. اسراء/۱۵.

۲. نساء/۱۶۵.

۳. کلام جدید، عبدالله احمدیان، ص ۱۵۲.

است امّا با آن از درِ لجاج و عناد وارد شود چنین افرادی در دیدگاه علمای اسلام اهل نجات نیستند و اللّه اعلم.

امام محمّد غزالی، انسان‌های بعد از بعثت پیامبر اسلام را به سه گروه تقسیم کرده است:

الف) کسانی که از بعثت محمّدی کاملاً بی خبرند، اینان رستگارند؛

ب) کسانی که به گونه‌ای راستین، دعوت اسلام بدیشان می‌رسد ولی بر اثر سهل انگاری به آن نمی‌گروند، اینان گرفتار عذابند.

ج) کسانی که به گونه‌ای راستین دعوت اسلام به ایشان نمی‌رسد و رسول خدا شخصی ـ العیاذ باللّه ـ نیرنگباز و جاه طلب و خوشگذران به آنان معرفی می‌شود، اینان نیز از عذاب در امانند.[۱]

دکتر مصطفی خرّم دل در تفسیر نور ذیل آیه ۱۵ سوره‌ی اسراء می‌نویسند: پس از بعثت رسول اکرمﷺ انسان‌ها را می توان به چهار گروه تقسیم کرد:

۱. کسانی که در گوشه و کنار جهان زندگی می‌کنند و اصلاً به آنان ندای دعوت اسلامی نمی‌رسد ؛

۲. کسانی که ندای دعوت اسلام بدیشان می‌رسد ولی به صورت ناقص و غیر قانع کننده و خودشان هم اهل تحقیق و پژوهش نیستند.

---

۱. تفسیر المراغی، ج ۱، ص ۱۳۴ و تفسیر سوره اسراء، محمّد شماته، ص ۹۸.

۳. کسانی که ندای دعوت اسلام بدیشان می‌رسد و آن را می‌پذیرند و در پندار و گفتار و کردار، برابر قوانین اسلام زندگی سپری می‌کنند، این سه گروه اهل نجاتند؛

٤. کسانی هستند که به دوزخ می‌افتند؛ کسانی که ندای دعوت اسلام را می شنوند و قانع هم می‌گردند ولی حاضر به پذیرش اسلام نمی شوند.[۱]

دیدگاهِ مرحوم، احمد مفتی زاده در باب کفر و ایمان

احمد مفتی زاده درباره‌ی مرز کفر و ایمان و روابط خارجی اسلام، در نوار مشهور « ایمان و کفر » که از جانب شورای هماهنگی مکتب قرآن در سنندج به صورت تصویری انتشار یافته است و همزمان ترجمه فارسی و تایپ شده‌ی آن بر روی سایت وجود دارد در این باره می‌گویند: «قبل از هر چیز باید دو اصطلاح تعریف شود:

الف) متضاد؛ ب) متناقض.

الف) متضاد: دو چیز می‌توانند متضاد باشند؛ یعنی می تواند نه این باشد نه آن ؛ مانند سیاه و سفید که متضادند. امّا چیزی می‌تواند نه سیاه باشد نه سفید بلکه سبز یا زرد باشد.

ب) متناقض: دو چیز است که وجود یکی از آن‌ها دیگری را

---

۱. تفسیر نور، مصطفی خرم دل، ذیل آیه.

نفی کند ؛ یعنی چیزی یا این است یا آن و سومی ندارد؛ مانند پُرِ خالی.

حال با توجه به این تعریف باید سؤال کرد اسلام (ایمان) و کفر دو پدیده ی متضاد هستند یا متناقض؟

در پاسخ می گوییم: اسلام یا ایمان، دوست داشتن حق و محبت نسبت به حق است و کفر، حق ستیزی است و اگر آن را دوست بداند در راستای منافع است.

با این تعریف، اسلام و کفر دو چیز متضاد هستند؛ یعنی اگر اسلام و ایمان نباشد نمی‌تواند چیزهای دیگری باشد، لذا در تضاد با اسلام سه جبهه قرار می گیرد:

۱ـ منافق؛ ۲ـ کافر؛ ۳ـ اهل فترت.

کافر، در مصطلح قرآن، کسی است که حق را بفهمد امّا در مقابل آن بایستد برای همین قرآن به غیر مسلمین می فرماید: ﴿إنّ الذین کفروا من اهل الکتابِ﴾ و یا به مشرکان می‌فرماید:« کسانی از شما که کفر ورزیدند.» پس کفر، این است که فردی حق را بفهمد امّا در مقابل آن قد علم کند. چه بسا این خصلت کفری در مسلمین نیز موجود باشد مانند خودخواهی.

نتیجه آن‌که کافر کسی است که حق را بداند امّا در مقابل آن بایستد و شرط کفر و ایمان عرضه‌ی کامل حق است و کامل شدن حجّت بر افراد «و کانوا مُستَبصرینَ» چیزی که امروزه آن را نمی‌بینیم.[1]

---

۱. نوار تصویری کفر و ایمان، احمد مفتی‌زاده، شورای مکتب قرآن.

اسلام و دیگر ادیان

حال که جایگاه اسلام و انحصار خواهی اسلام را در مورد حقانیت دین اسلام دانستیم و درجات غیر مسلمین را در مقابل اسلام بیان کردیم، ناگزیر باید به موضوعی دیگر اشاره شود و آن این که اسلام در جهان حاضر و گذشته چگونه با غیر مسلمین در درون جامعه اسلامی و خارج از مرزهای خود تعامل کرده است؛ به دیگر سخن، عملکرد اسلام با ادیان و مکاتب غیر اسلامی، تعاملی است یا تقابلی یا انحصار حق در اسلام و تعامل با دیگر ادیان؟

در پاسخ به این پرسش خواهیم گفت: اسلام در مقابل غیر اسلام، قبل از هر چیز دیدگاهی تعاملی و تسامحی دارد جز این‌که از جانب دیگر مکاتب و ادیان، حرکتی تقابلی و تخریبی مشاهده شود آن گاه است که اسلام به تلافی می پردازد. اینک مطالبی در باب روحیه‌ی تسامح یا مدارای اسلام با ادیان و مکاتب غیر اسلامی:

بر محققان تاریخ اسلام، از دنیای غرب و دنیای اسلام پوشیده نیست که روحیه ی مدارا و تسامح اسلام نسبت به مکاتب و ادیان وحیانی در داخل مرزهای اسلام در طول قرون متمادی زبانزد خاص و عام است. به گونه‌ای که لیبرالیسم غربی و دمکراسی نوین که در صدد قبول ادیان و تسامح با آن‌هاست در مقابل اسلام پربارتر و سنجیده تر عمل نمی‌کند و هاضمه‌ی هیچ یک از مکاتب نوپدید غربی به اندازه‌ی اسلام در قبول و پذیرش ادیان و مکاتب دیگر قوی و توانمند نیست؛ در این مقال دکتر یوسف قرضاوی می

فرماید:[۱] «. .. هیچ ایرادی وجود ندارد که دین خود را حق و درست بدانیم؛ زیرا هر کسی که به دینی باور دارد تنها دین خود را حق و صحیح به شمار می‌آورد و در این ارتباط، مورد دیگری وجود دارد حتّی مشرکین و بت پرستان که خداوند از زبان پیامبرش خطاب به آنان می‌فرماید: « لکم و دینکم ولی دین » همچنین اهل کتاب نیز دارای دین خاص خود هستند (نساء/۱۷۱) و (مائده/۷۷) همچنین دین های دیگری وجود داشته‌اند که قرن ها در آغوش و در پناه اسلام می‌زیسته‌اند؛ آیین های مسیحی، یهودی، مجوسی، هندو. جوامع اسلامی دارای پیروان فراوانی بوده که در پناه نظام اسلامی و در اوج قدرت و سیادت آن، می‌زیسته اند. مسلمانان می‌توانستند دین خود را به اجبار به آنان تحمیل کنند و احکام اسلام با اکراه بر ایشان جاری سازند امّا هیچگاه چنین نکردند؛ زیرا اسلام، ایمانی را که بویی از اکراه و اجبار در آن باشد، نمی‌پذیرد و ایمان باید براساسِ اراده و اختیار و انتخاب کامل تحقق یابد. بر همین اساس، مسلمانان هیچگاه غیر مسلمانان را به مسلمان شدن مجبور نکرده‌اند چنانکه برخی از مستشرقین غربی از جمله توماس آرنولد به این امر اعتراف دارند توماس آرنولد در کتابش به نام «دعوت به اسلام» می‌گوید:

«در تاریخ اسلام، به هیچ وجه نمی یابیم که مسلمانان، دیگران را به زور مسلمان کرده باشند، پیروان دیگر ادیان در میان مسلمانان به

---

۱. پایه های آزادی و کثرت گرایی دینی، یوسف قرضاوی، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، مجله ندای اسلام، سال نهم، شماره ۳۵ و ۳۴ سال ۱۳۸۷ ص ۵۳-۵۲.

عنوان اهل ذمّه و شهروند مورد حمایت زندگی می‌کردند و از تمامی حقوق شهروندی، همچون مسلمانان برخوردار بودند. معابد و لباس‌ها و شمایل مخصوص به خود را داشتند و هیچ کس آنان را مجبور نمی‌کرد که آن‌ها را کنار بگذارند... یکی از مسایلِ حائز اهمیت در میدانِ تسامح و تحمّل پذیری مسلمانان نسبت به پیروان دیگر ادیان این است که آنان به ترک امور مباح در دین خود به خاطر رعایت دلخوشی مسلمانان ناچار نمی‌شوند. آنان به هیچ وجه برای خودداری از خوردن گوشت خوک و نوشیدن شراب تحت فشار قرار نمی‌گرفتند بلکه به آنان در ممالک اسلامی اجازه‌ی نوشیدن شراب داده می‌شد. آنان اقدام به پرورش خوک می‌نمودند و از گوشت آن استفاده می‌کردند؛ زیرا آن را در دین خود روا و مباح می‌دانند».

پلورالیسم درون دینی

اگر بخواهیم یکی دیگر از شاخه‌های پلورالیسم را بیان کنیم، محققاً آن شاخه، پلورالیسم درون دینی خواهد بود. این نوع از پلورالیسم معتقد است که در یک دین واحد؛ مثلاً مسیحیت یا اسلام، انواع تفسیرها را که از آن دین وجود دارد و در فرق و مذاهب مختلف آن تجلّی یافته است به نوعی صاحب حق بدانیم. برای تقریب معنا و پیام پلورالیسم درون دینی می‌توان از تعبیر پنجره‌ی مشبک استفاده کرد و آن اینکه دین، چون پنجره‌ای است

با دریچه‌های مختلف و هر یک از مذاهب مدوّن در آن دین، از یکی از آن دریچه‌ها به محتوای دین می‌نگرد لذا گر چه زاویه‌ی دید متفاوت است و هر یک گوشه‌ای از فحوای دین را می بیند امّا در این‌که همگی حق هستند نمی‌توان شک کرد. البته رعایت اصول مسلّم و آشکار دین از جانب مذاهب و فرق مختلف در داخل ادیان ضروری و لازم است.

تسامح و مدارا در پلوراليسم درون دینی

امروزه دنیای غرب، یکی از افتخارات خود را تعدّد احزاب و مکاتب مختلف در درون حکومت‌های خود می‌داند که چه بسا با تفکر و بینش حزب حاکم مخالفند امّا آزادانه در آن کشورها فعالیت می‌کنند و مدعی است این نوع از آزادی از نمودهای بارز تکثرگرایی است. در مقابل این داعیه‌ی غرب که در جای خود ارزشمند است گروهی از روشنفکران اسلامی که آن‌چنان اطّلاعی از تاریخ و فرهنگ بالنده‌ی اسلامی ندارند بر آن گمانند که تکثرگرایی درون دینی یا تعدد مکاتب و احزاب رهاورد غرب است و اصلاً جهان اسلام چیزی از این تحفه به جهان عرضه نداشته است. در حالی که اسلام قرن ها قبل از جهان غرب مخصوصاً در صدر طلایی اسلام تعدد افکار و آزادی‌های سیاسی را محترم شمرده است و به افراد و گروه‌ها اجازه‌ی مخالفت و اعتراض داده است که برای نمونه مواردی ذکر می‌شود:

خلیفه‌ی اوّل، ابوبکر صدیقﷺ بعد از انتخابش به خلافت چنین می‌فرماید: «اگر درست عمل کردم و در ادای وظیفه‌ام موفق بودم مرا کمک کنید و اگر بد عمل کردم مرا به راه راست هدایت نمایید و در نافرمانی ام از خدا لازم نیست از من پیروی نمایید.»

خلیفه‌ی دوّم عمر بن الخطابﷺ در اولین خطبه‌ی خلافت این‌گونه فرمود: ای مردم، هر یک از شما در من کجرویی دید مرا به راه راست برگرداند. یکی از حاضران برخاست و گفت: ای پسر خطاب، به خدا سوگند اگر دچار انحراف شوی با شمشیر تو را به راه اصلی برخواهیم گرداند. عمر در پاسخ، نگفت این مرد را دستگیر کنید که تروریست است و قصد جان مرا کرده است بلکه در کمال خوشرویی فرمود: «سپاس خدایی را که در میان مسلمانان کسانی هستند که کجرویی‌های عمر را با شمشیر اصلاح می کنند.»

خلیفه‌ی چهارم علی بن ابی طالبﷺ چنان‌که می‌دانیم خوارج گروهی بودند که بر خلیفه‌ی مشروع اسلام؛ یعنی امام علی شوریدند و از درِ مخالفت بیرون آمدند. می‌بینیم که خلیفه‌ی وقت در کمال آزاداندیشی و تسامح با آنان روبرو شد لذا زمانی که آنان با وی خواستند به جنگ بپردازند، حضرت علی، عبداللّٰه بن عباس را نزد ایشان فرستاد تا با آنان مباحثه و تبادل نظر کند. ابن عباس در مناظرات خود توانست گروه کثیری را به جمع حضرت علی برگرداند. بعد از آن باز حضرت علی در مقابل این گروه خارج شده از صف مسلمین و محارب و مخالف خلیفه‌ی مشروع نگفت: شما

محاربید و قتل شما واجب است بلکه در کمال متانت و وقار فرمود: شما گروه خوارج بر ما سه حق دارید:

الف) شما را از اقامه‌ی نماز در مساجد منع نمی‌کنیم؛

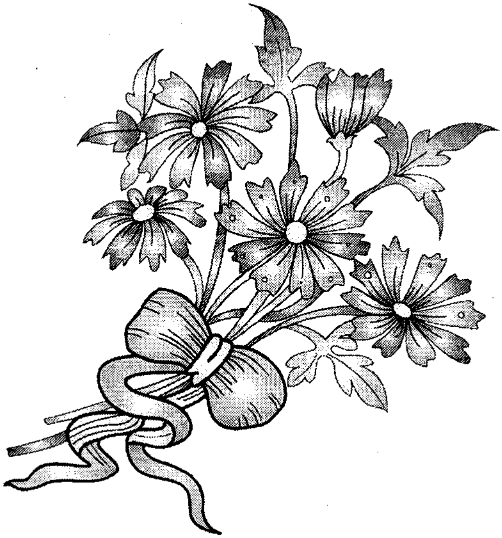
ب) اگر در کنار ما علیه دشمنان خارجی جهاد کنید شما را از غنیمت محروم نخواهیم کرد؛

ج) تا وقتی که شمشیرهایتان در نیام است و علیه ما دست به اسلحه نبرده‌اید علیه شما دست به اسلحه نمی‌بریم.[۱]

نتیجه آن که، اسلام در دو جنبه ی برون دینی و درون دینی از تسامح و مدارای بسیار بالایی برخوردار است و تا کنون هیچ مکتب یا عقیده‌ای به آن درجه‌ی بالا از تسامح و مدارا نرسیده است که اسلام در عصر طلایی خود به آن دست یافت و دیگر آن‌که مبانی و اساس‌های پلورالیسم دینی از نوع درون دینی و برون دینی همگی در اسلام موجود است امّا احیا و طراوت بخشی به این مبانی مقدس در سایه‌ی آگاهی، تعقّل، ایمان و تلاش برای تحقق این مبانی و نهاینه کردن آن‌ها در جوامع اسلامی محقق خواهد بود.

---

۱. کسانی که خواهان اطلاعات زیادتر در باب آزاداندیشی و تکثرگرایی حزبی در اسلام هستند به کتاب مِن فقه الدوله (فقه سیاسی) اثر دکتر یوسف قرضاوی با ترجمه عبدالعزیز سلیمی مراجعه نمایند.



فصل دوم

(هرمنوتیک، تفسیر و تأویل)



هرمنوتیک، تفسیر و تأویل (hermeneutic)

امروزه در نقد ادبی و مسائل کلامی دینی از جنجالی‌ترین و مهم‌ترین بحث‌های مطرح، بحث هرمنوتیک است؛ بدین معنی که یک اثر ادبی، دینی، فلسفی و... فقط یک معنا دارد یا به اندازه‌ی تعداد خوانندگان می‌تواند معنا ومفهوم ارائه دهد. به دیگر سخن اگر متون مختلف را به آئینه‌ای تشبیه کنیم آیا آن آئینه فقط یک تصویر را منعکس می‌سازد یا می‌تواند به اندازه‌ی تماشا کنندگان، تصویر و عکس بنمایاند. امروزه همین اساس فکری و دیدگاه، سبب گردیده است که هرمنوتیک متون مختلف، بسیار پرجنجال و مناقشه شود و طرفداران زیادی را به سمت خود بکشاند.

آن‌چه در این مقال می‌خواهیم بدان بپردازیم، طرح دیدگاه موافقان و مخالفان، در باب مباحث مختلف هرمنوتیکی است و آن‌چه بیشتر بر آن تأکید می‌ورزیم« هرمنوتیک متون دینی یا آموزه‌های وحیانی» است تا بدین مهم واقف شویم که چه بخشی از آموزه‌های دینی، هرمنوتیکی است و چه بخشی از آن می‌تواند یک معنا و مفهوم ارائه دهد.

تعاریف هرمنوتیک

در لغت: ریشه‌های کلمه‌ی هرمنوتیک در فعل یونانی هرمینویین «hermeneuein» نهفته است که عموماً به تأویل کردن ترجمه می‌شود و صورت اسمی آن هرمینیا« hermenei » نیز به تأویل، ترجمه می‌شود.[۱]

ریشه‌ی اصلی کلمه‌ی هرمنوتیک « هرمس» است که در اساطیر یونان، اختراع زبان و خط را به او نسبت داده‌اند. هرمس در اساطیر یونان، پیام آور و مفسّر خدایان بود.[۲]

سابقه‌ی کاربرد واژه‌ی هرمنوتیک و اصطلاح آن

هرمینویین وهرمینیا به صورت‌های مختلف در شمار معتنابهی از متون بر جای مانده از قدیم دیده می‌شود. ارسطو این موضوع را آن قدر ارزشمند دید که رساله‌ی بزرگی را در « ارغنون» به آن اختصاص داد. این کلمه به صورت اسم در تراژدی « ادیپوس در کولونوس» و چندین بار در آثار افلاطون می‌آید. در حقیقت این کلمه در آثار اکثر نویسندگان آشنای قدیم یافت می‌شود، کسانی هم‌چون گزنفون، پلوتارک، اوریپیدس، اپیکوروس، لوکرسیوس و لونگینوس.[۳]

---

۱. علم هرمنوتیک، ریچارد ا. پالمر، ترجمه محمد سعید حنایی، تهران، هرمس، چاپ دوم، ۱۳۸۲، ص ۱۹.

۲. نقد ادبی، سیروس شیمسا، تهران، نشر فردوس، چاپ اول، سال ۱۳۷۸، ص ۲۷۱.

۳. علم هرمنوتیک، همان، ص ۱۹.

هرمنوتیک در اصطلاح

در فرهنگ بین المللی «وبستر» ذیل واژه‌ی هرمنوتیک آمده است: «مطالعه‌ی اصولِ روش شناختی تأویل و تبیین به ویژه مطالعه‌ی اصول کلی تأویل کتاب مقدس.[۱]»

هرمنوتیک در معنای جدید خود، دست کم به شش نحو نسبتاً متمایز تعریف می‌شود. این کلمه از همان ابتدا بر علم تأویل دلالت داشته است، به ویژه اصول تفسیر متن، اما میدان علم هرمنوتیک به ترتیب زمانی بدین گونه معنی شده است:[۲]

۱. نظریه تفسیر کتاب مقدس؛
۲. روش شناسی عام لغوی؛
۳. علمِ هرگونه فهم زبانی؛
٤. مبنای روش شناختی؛
۵. پدیدار شناسی وجود یا پدیدار شناسی فهم وجودی؛
٦. نظام‌های تأویل، هم متذکرانه وهم بت شکنانه که برای رسیدن به معنای نهفته در زیر اسطوره‌ها و نمادها مورد استفاده‌ی انسان قرار می‌گیرند.

کوتاه سخن آن‌که هرمنوتیک، مسأله‌ی فهمِ متون را بررسی می‌کند و نهایتاً همان تحلیل و تفسیر است و چگونگی و روند ادراک و فهم. هدف هرمنوتیک در اساس فهم متن است نه شناخت

---

۱. همان، ص ۱۰.
۲. همان، ص ۴۱.

مؤلّف. در این راستا مسائلی پیش می‌آید از جمله این‌که متن مربوط به گذشته است و زمان در نحوه‌ی فهم ما مؤثّر است لذا هر کس، متن را به مقتضای عصر خود می‌فهمد. به عبارت دیگر امروزه، ما در برخورد با متون کهن غالباً از مؤلفان وزمینه‌های تاریخی بی‌خبریم یا حداقل، فاصله داریم لذا در فهم آن آثار محتاجِ تأویل هستیم.[۱]

انواع هرمنوتیک

۱. هرمنوتیک سنّتی

در هرمنوتیکِ سنتی، سخن از قطعیّت متن است و طرفداران این نظریه برآنند که معنای متن را نویسنده می‌آفریند. در این دیدگاه، معنای متن در گروِ فهم نیّت مؤلّف است.

چنان‌که می‌دانیم هرمنوتیک در اصل بحث از مبانی کتب مقدس و تفسیر اسرار و نصوص آن بود؛ شلایر ماخر (متوفی ۱۸۳٤) بحث را از انحصارِ کتب مقدس خارج کرد و به سایر متون تسرّی داد. او مانند همه‌ی رمانتیک‌ها معتقد است که متن معنای قطعی و واحدی دارد امّا می‌توان به قطعیتِ نیّت مؤلف مشکوک بود.[۲]

۲. هرمنوتیک جدید

در هرمنوتیک جدید، سخن از عدم قطعیت معنی است؛

۱. نقد ادبی، ص ۲۷۱.
۲. همان، ص ۲۷۳.

هرمنوتیک سنتی در صدد کشف معنای اصلی و اساسی متن است اما هرمنوتیک جدید فقط در صدد تأویل و تفسیر متن است. به دیگر سخن در این دیدگاه، معنا وابسته به خواننده و قرائت است.[۱] از طرفداران این نظریه گادامر (متولد ۱۹۰۱) اریک، هرتس، هانس دربرت یاس است.

قلمرو هرمنوتیک

در زبان علمی امروز، هرمنوتیک از دایره‌ی تفسیر متن پا فراتر نهاده در حوزه همه ی علوم انسانی مطرح می‌گردد مانند:

۱. هرمنوتیک تاریخی: در باب فهم تاریخ به ویژه با توجه به فاصله زمانی مفسر با آن حادثه؛

۲. هرمنوتیک روان شناختی: در باب فهم عواطف و احساسات؛

۳. هرمنوتیک فلسفی: دریافتِ مطلق فهم و تحلیل واقعه‌ی فهم و تبیین شرایط وجودی حصول آن؛

٤. هرمنوتیک ادبی: فهم متن بر اساس دیدگاه امروزی؛ به دیگر سخن چند معنایی در متون ادبی؛ مثلاً هر کسی، دیوان حافظ را بر اساس نیّت خود می‌فهمد.

بر این اساس برای علوم مختلف و دانش‌های گوناگون می‌توان هرمنوتیک متفاوت قایل شد لذا هرمنوتیک، حتّی در مورد تفسیر

---

۱. همان، ص ۲۷۷.

یک نقاشی، فیلم یا یک مجسمه به کار می‌رود و در هر علم و معرفت بشری مطرح است و در هر شاخه‌ی معرفتی، مجموعه قواعد و اُصول معرفتی و تفسیری مخصوص به خود را لازم دارد؛ برای مثال فهم کتب فلسفی یک مقدماتی دارد و فهم متون طبّی مقدماتی و فهم متون ادبی اصول دیگر دارد و فهم رفتار انسان‌ها اصول ویژه‌ی خود را دارد و همچنین است فهم متون دینی.

پیشینه‌ی هرمنوتیک یا تأویل در ادبیات و معارف دینی

دکتر سیروس شمیسا در این باره می‌نویسد:[۱] «در فرهنگ ما نوعی از هرمنوتیک عملی (نه نظری) در تفسیر قرآن و روایت و اقاویل مشایخ و واقعه صوفیان و تفسیر داستان‌های رمزی یا عجیب معمول بوده است. [آنان] تفسیر را کشفِ قناع نوشته‌اند؛ یعنی کشف حجاب، و تأویل را به اوّل؛ یعنی به اَصل برگرداندن معنی کرده اند؛ یعنی نیت گوینده را کشف کردن.

اصطلاح کشف المحجوب به نظر من همین تفسیر و تأویل است که می‌خواهد معنی اصلی و در حجاب قرار گرفته را معلوم کند.

دو کتاب موسوم به کشف المحجوب داریم یکی کشف المحجوب سجستانی که در مورد عقاید اسماعیلیه است. به اسماعیلیه باطنیّه می‌گفتند؛ زیرا آنان معتقد به معانی پنهان از برای

۱. نقد ادبی، همان، ص ۲۸۵_۲۹۳.

قرآن مجید بودند. دیگری کتاب کشف المحجوب هجویری است که عمدتاً شرح و توضیح اقاویل مشایخ است. ..

چنانکه اشاره شد از اهداف تأویل در نزد قدما، منطقی کردن سخنان عجیب و غریب یا اساطیری یا رمزی بوده است؛ مثلاً سجستانی در باب مهدی می‌نویسد: « این‌که گفته‌اند: چون مهدی بیاید گرگ وگوسفند به یکجا آب خورند، معنی گرگ ضد است که اولیای خدا را ناهمواری و دشواری نماید و معنی گوسفند آن باشد که از او ایمن باشد و معنی آب خوردن موافقت باشد میان ایشان در علم و حکمت و کشف حقایق.» بدین ترتیب سجستانی رمزگشایی کرده، به اصطلاح سنبل‌ها را مشخص می‌کند. هجویری هم اقاویل مشایخ را رمز و استعاره می‌داند که باید شرح شوند.

نمونه‌هایی از تأویل در ادب عرفانی

از میان قدما شاید هیچ کس به اندازه‌ی مولانا شیفته‌ی تأویل نبوده است، تقریباً هیچ آیه یا روایتی نیست که مولانا آن را ذکر کرده، تأویلش را ذکر نکرده باشد. لذا کسانی که در مورد مولانا بحث می‌کنند باید توجه داشته باشند که او مفسّر نیست بلکه مأوّل است؛یعنی خود، نظر و تعبیر دارد. علاوه بر این، او بسیاری از امور عادی و معمولی را هم به معانی بکر و بدیعی تأویل کرده است. به طوری که با توجه به تأویلات او، می‌توان گفت که یک معنای تأویل در نزد قدما ارتقای معنی بوده است و رسیدن از دانی به عالی.

چه بسا گاهی تأویل رمزگشایی است؛ یعنی سنبل ها را توضیح می‌دهد. چنان‌که شبستری در گلشن راز کرده است امّا تأویلات مولانا چیز دیگر است؛ او در متون به نیّت مؤلف توجّهی ندارد و خود هر چه بخواهد از متن استخراج می‌کند.

در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾[1] «بگو: مرا خبر دهید، اگر آبهای (مورد استفاده) شما به زمین فرو رود، چه کسی می تواند آب روان در دسترس شما مردمان قرار دهد؟!»

این آیه مسلماً مثالی محسوس و ساده برای عرب جاهلی از قدرت خداوند است امّا مولانا آب را به مقتضای دوره‌ی خود که عصر تفکر و فلسفه است به نور چشم باطن و نور معنویت تأویل کرد ؛ یعنی به قول هرمنوتیک‌ها از متن به مقتضای دوره‌ی خود برداشت کرده است.

نمونه‌هایی از تأویلات محی الدین ابن عربی

ابن عربی در فصوص الحکم در وجه اشتقاق لغات دست به چنان تأویلاتی زده است که اگر کسی از جنبه‌ی تأویلی کار او غافل باشد ممکن است او را به خطا و خبط در اشتقاق متّهم کند، حال آن‌که ابن عربی، ادیب و خود، عرب زبان بوده است؛ مانند:

---

۱. ملک/۳۰.

– نساء (زنان) و نسا (تأخیر) و نسی (فراموشی) را از یک ماده می‌شمرد.

– مال (دارایی) را با میل هم ریشه می‌داند.

– عصا (چوبدستی) را با عصی (سرکشی کرد) مرتبط می‌خواند.

انواع تأویل در نظر قدما

در متون ادبی و عرفانی و حتّی دینی ما مسلمین، تأویل انواع مختلفی دارد:

ـ گاهی برداشتی خاص یا دیگر گونه فهمیدن است؛ مثلاً از آیات و روایات معنایی غیر از ظاهر می‌فهمند.

ـ گاهی مراد از تأویل، معنی کردن سنبل هاست؛ مثلاً طوطی در داستان « طوطی و بازرگان» در مثنوی مولوی، رمز روح پاک است.

ـ گاهی تأویل شرح و بسط متن، همراه با استنباطات نو ومشخص است.

ـ گاهی تأویل به معنی برگرداندن به اصل و ورود به اصل معناست.

ـ گاهی تأویل، نوعی ساخت شکنی و حملِ طرحی تازه بر داستان یا متن است.

امّا علم هرمنوتیک در دنیای جدید بحث‌های جدّی فلسفی در مورد نفس ادراک و فهم متون است که در نزد قدما مرسوم نبوده است.[1]

---

۱. همان، ص ۲۹۳.

تأویل در نظر ابن تیمیّه

ابن تیمیّه می‌گوید تأویل به سه معنی است:

۱. تأویل آن است که مخالف معنی و مدلول کلمه باشد، لذا کسانی که می‌گویند تأویل آیات مذکور را جز خدا نمی‌داند این معنی را در نظر داشته‌اند.

۲. تأویل به معنی تفسیر کلام چه با ظاهر آن موافق باشد چه نباشد، غالب مفسّران این معنی را گرفته‌اند.

۳. تأویل، حقیقت و واقعیت مدلول کلام است تا آن‌جا که با ظاهر مخالف نباشد؛ مثلاً آن‌چه خداوند از خوردن و نوشیدن و پوشیدن در بهشت گفته است، همه به همان معنی ظاهری است امّا حقیقت این طعام و شراب ولباس بر کسی معلوم نیست.[1]

هرمنوتیک فلسفی و متون دینی

چنان‌که می‌دانیم رنسانس (اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی) عصر تجدید حیات علمی و باروری افکار مردمان مغرب زمین بود.در این دوره، از مشاکل مهمی که در اندیشه‌ی مردم مغرب زمین رخ نمود تضاد و تناقض علوم جدید و اکتشافات نوین با باورها وعقاید مطرح در کتاب مقدس بود؛ زیرا کلیسا و متولّیان آن، خود را از هر نظر، مبیّن و مفسّر کتاب مقدس

---

۱. سیمای ابن تیمیّه از موافقان و مخالفان، کمال روحانی، ص ۹۲.

می‌دانستند و کسی را که خلاف این جریان حرکت می‌کرد به دادگاه‌های تفتیش عقاید و انگیزاسیون می‌کشانیدند. در این میان، نهضت پروتستان‌ها سبب گردید که کار بر روشنفکران و نواندیشان آسان‌تر شود و تفسیر و توضیح کتاب مقدس از دست اربابان کلیسا خارج شده، در اختیار دیگر مردم نیز قرار بگیرد.

جریان نوگرایی و نواندیشی ادامه یافت تا وقتی کانت بحث‌های فلسفی[1] را متوجّه نفس معرفت کرد و معرفت شناسی به جای وجودشناسی کلاسیک از اهمیت بالایی برخوردار شد. برای عده‌ای این سؤال به صورت برجسته‌ای مطرح شد که معرفت حاصل از بررسی متون چگونه معرفتی است و فهمیدن متون چیست؟

در اوائل قرن نوزدهم، شلایر ماخر، فیلسوف دین و متألّه مسیحی پروتستان با استفاده از مباحث هرمنوتیکی پیشینیان، کوشش خود را متوجه پاسخ به پرسش «فهمیدن متون چیست؟» کرد. این پرسش خلاف پرسش‌های قبلی موجود در هرمنوتیک دستوری یک پرسش فلسفی بود و معنای آن برای شلایر ماخر این بود که مقدمات غیر تجربی فهمیدن یک متن چیست با پیگیری فلسفی این پرسش، هرمنوتیک فلسفی به وجود آمد.

این هرمنوتیک نقطه مقابل هرمنوتیک دستوری یا نورمایتو است

---

۱. تأملاتی در قرائت انسانی از دین، مجتهد شبستری، تهران، انتشارات طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۴، ص ۱۰-۱۲.

که قبل از آن قرار داشت. ..

پیش از پیدایش هرمنوتیک فلسفی در شاخه‌های گوناگون آن میان متألّهان مسیحی مغرب زمین، اصول و قواعدی برای تفسیر و تأویل کتاب مقدس وجود داشت و براساس آن‌ها شرح‌های گوناگونی از کتاب مقدس داده می‌شد. شرح‌ها یا تفاسیر مختلف بر اثر تعدّد تفاوت قواعد و روش‌های به کار گرفته شده در فهم و تفسیر متون دینی به وجود آمده بود امّا این قواعد و روش‌ها اموری نبود که با بحث و استدلال به دست آمده باشند. آن‌ها دستوری بودند و به عبارت دیگر، عالمان دین می‌گفتند متون دینی را چنان باید تفسیر کرد و دیگران هم می پذیرفتند.[1]

امّا فریدریش شلایر ماخر (۱۷٦۸ ــ ۱۸۳٤) که بنیان‌گذارِ هرمنوتیک جدید شناخته شده است و از دیدگاه او به هرمنوتیک فلسفی تعبیر می‌شود، نظریه‌ای را در این باب ابراز داشت که حول دو محور می‌گردد و معتقد است که فرد هنگام مواجه با متن یا کتاب برای تفسیر و تاویل آن باید چند نکته را مدّ نظر قرار دهد:

۱. آگاهی از فرهنگ و شرایط حاکم بر مؤلّف هنگام نگارش کتاب؛

۲. آگاهی از ذهنیت خاصّ مؤلّف ؛

این دو محور به صورت ذیل نیز قابل طرح است:

۱. فهم دستوری انواع عبارات، صورت‌های زبانی فرهنگی که

---

۱. همان.

مؤلّف در آن زیسته است و تفکّر او را عینیّت بخشیده است؛

۲. فهم متنی یا روان شناختی، ذهنیت خاص یا نبوغ خلاق مؤلّف.[۱]

در این جا ما با نظریه شلایر ماخر که بنیانگذار هرمنوتیک جدید به شمار می‌رود آشنا شدیم و بیان کردیم که وی فاصله تاریخی و فرهنگی مفسر را از متن مایه سوء فهم می‌شمرد، لذا خاطر نشان می‌ساخت که باید بافت فرهنگی تاریخی حاکم بر زمان مؤلف را به خوبی تشخیص دهیم هم‌چنان‌که باید ذهنیت ویژه‌ی او را به هنگام نوشتن متن در نظر بگیریم و با تحصیل این در شرط می‌توان بر مقاصد پدید آورنده دست یافت.[۲]

ولی در نظریه‌ی «هایدگر و پیرو مکتب او، «گادامر» مشکل، وجودِ فاصله تاریخی و فرهنگی و ذهنیت مؤلف نیست بلکه آن‌چه مایه‌ی سوء فهم می‌شود مسبوق بودن ذهن مفسّر به یک رشته پیش فرض‌ها است که مانع از فهم مقاصد صاحب متن می‌باشد و از طرفی نیز فهم بدون پیش فرض کوششی است بیهوده؛ از این جهت، هر متنی با دیدگاه خاصّ مفسّر مورد تفسیر قرار می‌گیرد و در نتیجه افقی خاص از متن می‌سازد.

به دیگر سخن، مفسّر با مقاصد پدید آورنده سر و کاری نداشته و به آن راهی ندارد؛ زیرا وی به متن با یک پیش فرض می‌نگرد و از این جهت یافته‌های او از کتاب با آن پیش فرض‌ها

---

۱. هرمنوتیک، جعفر سبحانی، قم، مؤسسه امام صادق، چاپ دوّم، ۱۳۸۵، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۶۳.

قالب گیری شده، نمی‌توان آن را به مؤلّف نسبت داد. بنابراین هر متن از دیدگاه و منظرِ خاصّ مفسّر مورد تفسیر قرار می‌گیرد و چون دیدگاهِ افراد بی شمار است طبعاً تفسیر نهایی و پایانی وجود ندارد.[۱]

در این دیدگاه باید مقاصد مؤلف را کنار گذارشت و خودِ متن را در نظر گرفت و متأسفانه خود متن به تنهایی قابل فهم نیست باید حقایق را در یک رشته قالب‌های ذهنی که از پیش در ما به وجود آمده ریخت و از منظر و دیدگاه خاص به آن نگریست و طبعاً قالب‌ها یکی نیست لذا کسی نمی‌تواند ادّعا کند که به واقع می‌رسد؛یعنی، دست مفسّر از واقع کوتاه است و هیچ فردی نمی‌تواند ادّعا کند که به واقع می‌رسد پس حتّی یک شعر و یک متن نمی‌تواند با توجّه به تعدد قالب‌ها یک نوعِ تفسیر پیدا کند.[۲]

مقدّمات و مقوّمات تفسیر متن

در دیدگاه پیروان هرمنوتیک فلسفی هر مفسّری هنگام مواجه با متن باید موارد زیر را مدّ نظر قرار دهد.

۱. باید مفسّر درباره‌ی متنی که در صدد تفسیر و فهمیدن آن است از قبل پیش دانسته‌هایی داشته باشد که به وسیله‌ی تا نسبت به متن دارای یک آگاهی اجمالی شود و با تفسیر به آگاهی تفصیلی برسد.

۲. علایق و انتظارات مفسّر باید متناسب با متن باشد؛ برای مثال

۱. همان، ص ۶۳.
۲. همان ص ۶۴.

اگر مفسر می‌خواهد حکمی چون وجوب یا تحریم را بیان کند باید متن مورد نظر یکی از متون فقهی باشد و به شرطی می‌تواند احکام فلسفی را استنباط نماید که متن از متون فلسفی باشد.

۳. پرسش از تاریخ که کدامین انتظارات، مؤلف را به پدید آوردن این معنی سوق داده است و او در کدامین وضعیت و شرایط تاریخی سخن گفته است و وضعیت و شرایط تاریخی مخاطبان او چگونه بوده است.

٤. کشف مرکز معنای متن؛ یعنی آن دیدگاه اصلی که همه‌ی مطالب هستی بر محور آن نظم یافته است.

۵. ترجمه‌ی معنای متن در افق تاریخی مفسّر و در صورتی که افق تاریخی مفسّر و صاحب متن از هم جدا باشد باید تجربه‌های دوران گذشته را از طریق پرسش‌های ناشی از تجربه‌ی حاضرین فهمید.

٦. در صورتی می‌توانیم یک متن را خوب تفسیر کنیم که قبول داشته باشیم ما و انسان‌های گذشته یک تجربه‌ی مشترک داریم و در سایه‌ی این مشترکات به جواب پرسش‌ها خواهیم رسید.[1]

نقد دیدگاه شلایر ماخر و هایدگر در هرمنوتیک فلسفی و مقدّمات تفسیر

با بررسی مسائل مطرح در هرمنوتیک جدید و بیان دیدگاه شلایر ماخر و هایدگر و دیگران که تقریباً به هم نزدیک و تفاوت

---

۱. کلام جدید، عبدالله احمدیان، ص ۱۷۷ و بنگرید هرمنویک کتاب وسنت، محمد شبستری ص ۱۳ـ ۲۲.

چندانی با هم ندارند به این نتیجه می‌رسیم که شروطی که آنان و فیلسوفان طرفدار هرمنوتیک فلسفی مطرح می‌کنند با آیات و آموزه های وحیانی قابل تطبیق نیست لذا برای یک مسلمان جایز نیست چیزی که بر متون غربی قابل تطبیق است بدون گوارش و سره سازی، آن را بر متون وحیانی و پاک اسلام تحمیل کند.

چنانکه قبلاً بیان شد شلایر ماخر و دیگران در هرمنوتیک فلسفی عمدتاً بر سه اصل تأکید می‌ورزیدند:

۱. آگاهی از فرهنگ و شرایط حاکم بر مؤلف هنگام نگارش؛

۲. آگاهی از ذهنیت خاص مؤلف؛

۳. مسبوق بودن ذهن مؤلف به یک رشته پیش فرض‌ها.

شروط فوق، اصولی هستند که برای درک و فهم یک متن از جانب هرمنوتیک‌های جدید مطرح شده است ولی این سخن به هیچ وجه در وحی الهی صحیح نمی‌باشد؛ زیرا پیامبران الهی، یک رشته حقایق را از جهان بالا دریافت کرده‌اند که ارتباطی با ذهن مؤلف، شرایط حاکم بر مؤلّف و فرهنگ حاکم ندارد از جمله[1]:

۱. درباره‌ی عقاید و باورها، آیات زیادی وجود دارد که هیچ یک با شرایط مطرح از جانب هرمنوتیک‌های جدید سازگار نیست:

الف) ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾[2] بگو: خدا، یگانه یکتا است.

---

۱. همان، ص ۵۶ -۶۲

۲. توحید/۱.

ب) ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾[۱] «آیا ایشان بدون هیچ گونه خالقی آفریده شده‌اند ؟ و یا این که خودشان آفریدگارند؟»

ج) ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾[۲] «و پیشین و پسین و پیدا و ناپیدا است و او آگاه از همه چیز است».

امثال این آیات، همگی، وحی و دست نخورده است و هیچ گاه تراوش یافته‌ی خرد انسانی درس نخوانده نیست آن هم در محیط بت پرستی که منکر احدیت بوده‌اند لذا در تفسیر این آیات باید خرد را محور قرار داد نه شرایط حاکم بر زندگی رسول خدا را.

۲. در مورد تحسین و تقبیح پاره‌ای از امور، محور عقل عملی است نه به قول هرمنوتیک‌ها فرهنگ حاکم بر آورنده‌ی قرآن: ﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾[۳] «خداوند به دادگری و نیکوکاری و نیز بخشش به نزدیکان دستور می دهد و از ارتکاب گناهان بزرگو انجام کارهای ناشایست و دست‌درازی و ستمگری نهی می‌کند. خداوند شما را اندرز می‌دهد تا این که پند گیرید».

---

۱. طور/ ۳۵.
۲ . حدید/۳.
۳. نحل/۹۰.

و آیات ۲۳ تا ۳۸ سوره ی اسراء که می‌فرماید:

﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاَهُمَا فَلاَ تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ وَلاَ تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلاً كَرِيماً* وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَه وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيراً * رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِن تَكُونُواْ صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُوراً * وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً * إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُواْ إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً* وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاء رَحْمَه مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلاً مَّيْسُوراً* وَلاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَه إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَّحْسُوراً * إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيراً بَصِيراً * وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلادَكُمْ خَشْيَه إِمْلاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُم إنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْءاً كَبِيراً * وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَه وَسَاء سَبِيلاً * وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ إِلاَّ بِالحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً * وَلاَ تَقْرَبُواْ مَالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُولاً * وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَزِنُواْ بِالقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً * وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً * وَلاَ

تَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً *كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوها﴾ «(ای انسان !) پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو، و یا هر دوی ایشان نزد تو به سن پیری برسند، اُف به آنان مگو ! و آنان را از پیش خود مران و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو. * و بال تواضعِ مهربانی را برایشان فرود آور و بگو: پروردگارا ! بدیشان مرحمت فرما، همان گونه که آنان در کوچکی مرا تربیت و بزرگ نمودند. * پروردگارتان (از خودتان) آگاه‌تر بدان چیزهائی است که در درونتان می‌گذرد. اگر افراد شایسته و بایسته‌ای باشید چرا که او در حقِ توبه‌کاران همیشه بخشنده بوده است. * حق خویشاوند را و حق مستمند و وامانده در راه را، بپرداز، و به هیچ وجه باد دستی مکن. * بی گمان باد دستان دوستان اهریمناننددو اهریمنان بسیار ناسپاس (نعمتهای) پروردگار خود هستند. * و اگر از آنان (یعنی از خویشاوندان و بیچارگان و واماندگان در راه، به سبب نبودن امکانات و) به خاطر انتظار رخمت پروردگارت که امید بدان داری، روی برگردانی، با ایشان محترمانه و مهربانانه سخن بگو (و با وعده احسان در آینده بدیشان، دلخوش و امیدوارشان گردان). * دست خود را بر گردن خویش بسته مدار (و از کمک به دیگران خودداری مکن و بخیل مباش،) و آن را فوق‌العاده گشاده مساز که سبب شود از کار بمانی

و مورد قرار گیری و لخت و غمناک گردی. * بی‌گمان پروردگارت، روزی هرکس را که بخواهد فراوان و گسترده می دارد، و روزی هرکس را که بخواهد کم و تنگ می گرداند. چرا که خدا از (سرشت) بندگان خود آگاه بینا است. * و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما آنان و شما را روزی می‌دهیم. بی‌گمان کشتن ایشان گناه بزرگی است. * و به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است. * و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را - جز به حق - حرام کرده است. هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او قدرت را داده ایم ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند. بیگمان صاحب خون یاری شونده (از سوی خدا) است. * و در مال یتیم تصرّف نکنید مگر به شیوه ای که (در حفظ و بهره وری آن مفیدتر و) بهتر باشد. (بدین کار ادامه دهید) تا این که یتیم به سنّ بلوغ می‌رسد (و می‌تواند در دارائی خود تصرّف کند و به نحو احسن آن را مورد بهره‌برداری قرار دهد). و به عهد و پیمان وفا کنید، چرا که از (شما روز رستاخیز درباره) عهد و پیمان پرسیده می‌شود. * و هنگامی که چیزی را به پیمانه می زنید، آن را به تمام و کمال پیمانه کنید، و با ترازوی درست (اشیاء را) بکشید که این کار سرانجام بهتر و نیکوتری (در دنیا و آخرت برای شما) دارد. * از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی. بی گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می گیرد. * و در روی زمین متکبّرانه و

مغرورانه راه مرو. چرا که تو به بلندای کوهها برسی. * همه‌ی آن بدهایش نزد پروردگارت زشت بشمار است».

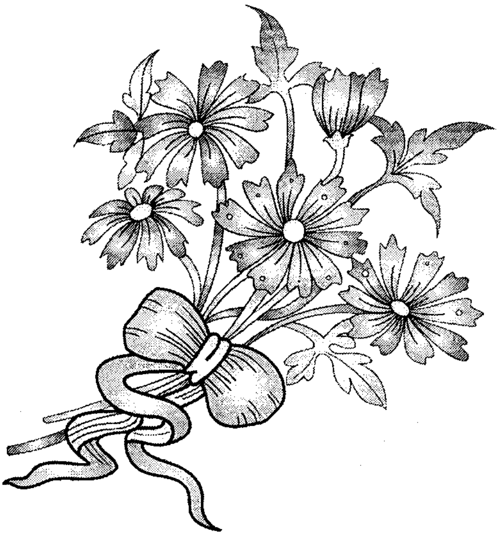
۳. قلمرو احکام: در قلمرو احکام نیز همین نظر حاکم است؛ قرآن در سوره‌های مختلف، یک رشته احکام رفتاری را بیان کرده است، ربا را تحریم و داد و ستد را ترویج می‌کند[۱] یا احکام مربوط به ارث و ازدواج و... که همگی تشریعی است نه برخاسته از شرایط حاکم بر ذهن پیامبر یا فرهنگ حاکم.[۲]

با بررسی آیات قرآن و احادیث حضرت رسول به این نتیجه دست خواهیم یافت که بسیاری از آموزه‌های دینی و آیات قرآن و حتّی احادیث، حول ذهنیت رسول خدا یا شرایط حاکم بر وی نیست. بلکه آموزه‌هایی هستند که اکثر بیانگر یک سلسله احکام رفتاری و عملی یا بیانگر اعتقاد و باورهای دینی است خلاف چیزی که حاکم بوده است. لذا دیدگاه شلایر ماخر و هایدگر و دیگران در باب مقولات دینی اسلام و آموزه‌های وحیانی قرآن صادق نیست.

---

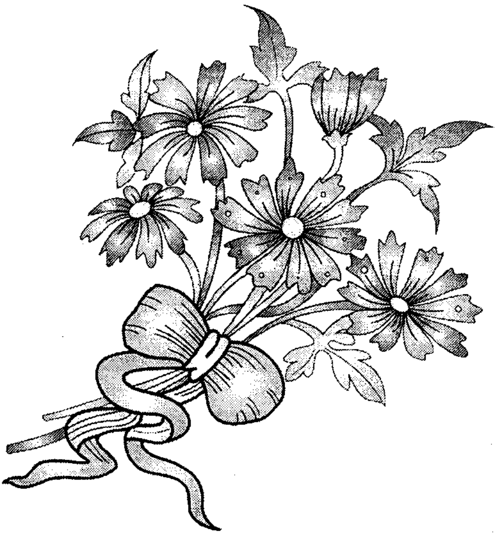
۱. بقره/۲۷۵.

۲. در فصل آینده به طور کامل‌تری به بحث « قرآن و فرهنگ زمانه» خواهیم پرداخت.



فصل سوم

(قرآن و فرهنگ زمانه و قرائت‌های انسانی از دین)



قرآن و فرهنگ زمانه و قرائت‌های انسانی از دین در پرتو هرمنوتیک

در فصل هرمنوتیک، تعارف و رویکردهای مختلف هرمنوتیک، مخصوصاً هرمنوتیک جدید را بیان کردیم؛ مبحثی که با تکثّرگرایی و پلورالیسم با همه‌ی اشکال خود، ارتباطی تنگاتنگ دارد. چنان‌که می‌دانیم مبحث هرمنوتیک ابتدا در کتاب مقدس مطرح شد و با طرح دیدگاه معرفت شناسی به جای وجودشناسی از جانب کانت، رنگ و لعابی دیگر به خود گرفت و به فرجام با طرح نظریات هرمنوتیک فلسفی از جانب شلایر ماخر و هایدگر و.. . مباحث هرمنوتیکی در وادی دیگر گام نهاد. نتیجه‌ی این فلسفه انگاری و عقل گرایی مدرن به مباحثی؛ چون عدمِ قطعیت متون دینی، انسانی انگاری وحی و آموزه‌های آن، نگاه به متن در افق تاریخی و زمانی خواندن دین منجر شد. به پیوست، دیگر، قرائت از متون مقدس، قرائت اربابان کلیسا نبود، بلکه به تعداد انسان‌ها و خوانندگان، قرائت‌های مختلف، صحیح خوانده شد و تکثّرگرایی در حق وبرداشت‌های دینی برای همگان مقبول و صحیح افتاد؛ یعنی از یک زاویه هرکس هرچه را از دین برداشت می‌کرد عین حقّ بود امّا نه

کلّ حق و به جای صراط مستقیم، صراط‌های مستقیم به میدان آمد.

می‌دانیم افکار و ایده‌های مختلف به مرور زمان و بر اثر عواملی به مهاجرت پرداخته، از جایی به جایی دیگر حرکت خواهند کرد. حرکت و سَیر زایشی مکتبِ نسبی گرایی و انسانی و تاریخی انگاشتن آموزه‌های دینی از این قاعده مستثنا نبود. لذا به مرور زمان، نظریه‌ی مذکور در ذهن برخی از روشنفکران تجدّد خواه در جهانِ اسلام نیز لانه کرد و این‌گونه تلقّی کردند که هر آن‌چه در آئین مسیحیت و یهود مطرح شده است همان را بر دین و آموزه‌های وحیانی دین اسلام تحمیل کنند و به نام تجدّد و امروزی سازی دین در فهم و مشاعر اهل اسلام بچکانند.

همسو با تراوشِ این تفکّر ریشه دوانده در دنیای غرب و تازه سر برآورده در دنیای اسلام، علما و دانشمندان جهان اسلام به شدّت بر آن تاخته و در صدد ردّ و جهل خوانی معاصر این طرز فکر برآمدند. البته عده‌ای با سلاح استدلال، عقل و منطق دینی معاصر به این میدان تاختند و سربلند بیرون آمدند و برخی هم عنانِ استدلال و منطق و مجادله احسن را از دست داده، با چوب تعصب و دُگم اندیشی و مجادله‌ی بی برهان، آب به آسیاب حریفان مقابل ریختند.

پُر واضح است تفکّر مذکور در دنیای غرب در عرض یک روز و چند سال تولّد و نموّ نیافت، بلکه ظهور آن، سالیان متمادی و چند قرن طول کشید به گونه‌ای در طی قرون بر بدنه‌ی آن افزوده

شد و از لحاظ محتوایی روز به روز از قبل فربه‌تر گشت. بر همین اساس بسیار ساده لوحانه خواهد بود اگر معتقد باشیم با چند روایت یا استدلال در این پیکار فکری و تجهیز شده و هدفدار پیروز خواهیم شد بلکه می‌طلبد محققان و نقّادان مکتب عقل گرایی مدرن، چونان جرّاحی چیره دست با سر سوزن تبصیر و درایت به این عرصه وارد و با سلاح محکم قرآن، حدیث، عقل و فلسفه‌ی قدیم و جدید مجهز شوند و از هرگونه شتابزدگی و تعصّب و رگ به گردن قوی کردن اکیداً دوری ورزند و به قولِ سعدی (رح):

دلایل قوی باید و معنوی
نه رگ‌های حجّت به گردن قوی

مقالِ مذکور، درصددِ نایل آمدن به این مدّعاست و نگارنده بر خود لازم دانست هرگونه نقد و سلّاخی مکتب مذکور را بر مرکبِ استدلال و عقل منطق بنشاند و از تعصّب و خشک انگاری بیهوده دوری نماید.

قبل از پرداختِ اصلی و اساسی به مبحث مذکور ابتدا خواهیم گفت اندیشه‌ی نسبی‌گرایی و انسانی خوانی آموزه‌های وحیانی در غرب در اندیشه‌ی چه کسانی بروز کرد و در جهان اسلام از گردونه‌ی فکری چه افرادی بیرون آمد. بعد از آن بیان خواهیم کرد که تفکّر مذکور تا چه اندازه می‌تواند بر سکوی قبول و پذیرش تکیه دهد و خلل و نقایص آن در چه بُعدهایی نهفته است.

مبادی و آبشخورهای هرمنوتیک فلسفی در غرب و جهان اسلام

چنان‌که قبلاً نیز بیان شد، اساس این نظریه از دیدگاهِ کانت در باب فهم و بعد از آن، نظریاتِ شلایر ماخر، هایدگر، گادمر، دیلتای و دیگران مطرح گردید و روز به روز و در طی قرون از لحاظ ظاهر و باطن فربه‌تر شد و امروز نقلِ خوش محافل سکولاری و لائیکی و دین ستیزی است.

اگر بخواهیم در جهان اسلام سابقه و تاریخی برای تفکّر مذکور بیابیم به نحوی می‌توانیم رگه‌هایی از آن را در آثار اسماعیله (باطنیه) و تأویلات ابن عربی در فتوحات مکی و برخی از آثار عرفانی پیدا کنیم امّا تأویل مذکور در آثار اسلامی با تأویلات مطرح در جهان غرب تفاوتی شایان دارد و می‌توان مدعّی شد از بسیاری جهات قابل مقایسه نیست.

در قرون معاصر، افکار هرمنوتیک فلسفی به معنای جدید آن مخصوصاً بحث زمانی خواندن احکام، انسانی و تاریخی افکاری مقوله‌ی وحی و آموزه‌های دین اسلام در افکار و اندیشه‌های کسانی؛ چون، سیّد احمد خان هندی (۱۸۱۷ ـ ۱۸۹۸) امین خولی (۱۹۰٤ـ ۱۹٦۹) نصر حامد ابوزید (۱۹٤۳ـ ۲۰۱۰)[1] محمد ارغون

---

۱. نصر حامد ابوزید در دهم ژوئیه ۱۹۴۳ در شهر طنطا در غرب مصر متولد شد. در پانزده سالگی نیمی از قرآن را حفظ کرد و در بیست سالگی امام جماعت روستای قحافه، از توابع شهر طنطا گردید. بعدها وقتی امامت جمعه نیز می‌کرد، مدتی به گروه «اخوان المسلمین» مصر پیوست. از بیست و پنج سالگی وارد دانشگاه قاهره گردید. در سال ۱۹۷۲م.(۲۹ سالگی)، لیسانس زبان و ادبیات عربی از دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره گرفت. چهار سال بعد فوق

(ارکون) جزایری(فوت ۲۰۱۰) فضل الرحمان پاکستانی، حسن حنفی، دکتر محمّد عابد الجابری سر برآورد و در دنیای اسلام منتشر و به نام تجدد خواهی و نوگرایی در دین یا امروزی ساختن دین به ذهن اهل اسلام القا شد. در ایران نیز افرادی؛ چون عبدالکریم سروش، دکتر محمّد مجتهد شبستری و... در این وادی قلم فرسایی کرده‌اند و مطالبی را همسو با این افراد مطرح کرده‌اند.

در مقابل در جهان اسلام نیز، اندیشمندان و بزرگان دین اسلام ساکت ننشسته و از همان اوان پیدایش این تفکر غربی به مبارزه برخاسته با سلاح استدلال و منطق به شفاف سازی و تنویر افکار مسلمین همّت گماشته‌اند. افرادی چون، سیّد جمال اسدآبادی، دکتر یوسف القرضاوی، دکتر احمد ادریس الطعان، محمد غزالی مصری،

لیسانس خود را نیز از همان دانشکده گرفت. عنوان رساله وی «قضیة المجاز فی القرآن عند المعتزلة» بود که بعدها در کتاب الاتجاه العقلی فی التفسیربه چاپ رسید. دکترای خود را در سال ۱۹۸۱ در رشته زبان و ادبیات عرب گرفت. رساله دکترای او درباره «تأویل قرآن از دیدگاه ابن عربی» بود که بعدها در قالب کتاب فلسفة التأویل: دراسة فی تأویل القرآن عند محیی الدین بن عربی به چاپ رسید. وی در ۴۹ سالگی (۱۹۹۲م.) با خانم دکتر ابتهال احمد کمال یونس، استاد زبان فرانسه در دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره ازدواج کرد.

ماه آگوست ۱۹۹۲م. چند تن از اساتید الازهر و دانشگاه قاهره با تسلیم دادخواستی به دادگاه شهر جیزه، خواهان جدایی وی از همسرش به دلیل ارتداد شدند. عاقبت دادگاه استیناف قاهره در ۱۹۹۵/۶/۱۴ به ارتداد و جدایی حکم کرد. در این میان سازمان «الجهاد» به رهبری ایمن الظواهری ـ دستیار اول بن لادن ـ فتوای قتل او را صادر کرد و از آن پس ابوزید، مدتی در مراقبت پلیس مصر فعالیت‌های خود را ادامه داد، و سرانجام به دانشگاه لیدن هلند رفت. وی دارای ۱۲ کتاب به زبان عربی و بیش از ۷۰ مقاله به زبان‌های عربی و انگلیسی است.کتاب‌های «چنین گفت ابن عربی»، «دایره‌های ترس» (قرائتی در گفتمان زن)، «نقد گفتمان دینی» و «معنای متن»، «رویکرد عقلانی در تفسیر قرآن» از او در ایران منتشر شده است.

دکتر عبدالصبور شاهین، استاد جمال بدوی، دکتر محمد عامر، دکتر صلاح غزالی، پرفسور طارق رمضان، دکتر محمود مزرعه، دکتر ثروت اباظیه و در ایران بزرگانی؛ چون دکتر عبداللّه نصری، آیت اللّه جعفر سبحانی، دکتر بهاءالدین خرمشاهی، استاد مصطفی حسینی طباطبایی، دکتر محمد رضایی اصفهانی، ماموستا محمّد ملازاده، سیّد داود علوی و. ..

ابوزید متون را به سه دسته تقسیم می‌کند:[۱]

۱. متون تاریخی ۲. متون قابل تأویل ۳. متونی که جاودانی‌اند و خواننده را از معنا به مراد می‌رسانند.

متون تاریخی

این بخش از متون دینی، حکایت‌گر واقعیّت‌های اجتماعی زمان پیدایش خود است، با توجه به این که متن، پدیده‌ای فرهنگی است و از واقعیت‌های موجود در روزگار خود بهره برداری می‌کند لذا فرهنگ زمانه در متن تجلّی می‌یابد. در این بخش ابوزید به مواردی در متون دینی اشاره می‌کند که از نظر او صرفاً شواهد تاریخی به حساب می‌آیند و امروز دلیل نسخ آن‌ها، واقعیت‌های اجتماعی است لذا احکامی بی هدف قلمداد می‌شوند؛ بهترین مثال در این باب، مسأله‌ی بردگی است. تجارت برده، جزو اصلی اقتصاد

۱. نقد الخطاب الدینی، نصر حامد ابوزید ص ۲۱۳.

جامعه‌ی قبل از اسلام بوده لذا طبیعی است که این واقعیت اجتماعی در متن دینی بازتاب داشته باشد.[۱]

ابوزید با شمارش این نمونه‌ها درصدد بیان این مطلب است که واقعیت تکامل تاریخی، همه‌ی احکام را ساقط کرده است.

متون قابل تأویل

در این دیدگاه، ابوزید معتقد است که برخی از مفاهیم را نباید کنار گذاشت بلکه باید آن‌ها را به گونه‌ای دیگر تأویل کرد و معتقد است گاه باید معنی حقیقی متون را به معنای مجازی برگرداند.[۲]

متونی که خواننده را از معنا به مراد می‌رساند

ابوزید، میان معنا و مراد تفاوت قائل است. معنا آن چیزی است که به صورت مستقیم از متن به دست می‌آید و با توجه به تحلیل ساختار متن و بافت تاریخی آن می‌توان معنای متن را به دست آورد. از توضیحات ابوزید روشن می‌شود که منظور او از مراد متن، قیاس فقهی و مقاصد کلّی شریعت نیست بلکه با کمی مسامحه باید گفت منظور او از مراد، فهم مقاصد وحی در هر دوره و زمانه است تا بتوان فهم اهداف کلّی شریعت محقق شود.[۳]

---

۱. نقد و بررسی های درباره ی آراء ابوزید، سعید عدالت نژاد، ص ۷۴، تهران، مشق امروز، چاپ اوّل ۱۳۸۰.

۲. همان، ص ۲۱۴ .

۳. ابوزید و قرائت متن در افق تاریخی، عبدالله نصری.

قرآن و فرهنگ عرب یا بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن

یکی از مطالب مطروح از جانب نوفلسفیان عقل‌گرا، دیدگاه تأثیر پذیری قرآن از فرهنگ زمان خود که در ذیل به نقد و بررسی آن می‌پردازیم:

نصر حامد ابوزید، قرآن را متنی فرهنگی می‌داند و معتقد است که فرهنگ زمان نزول در آن انعکاس یافته است.[۱] این سخن را نه تنها وی بلکه دیگران نیز مطرح کرده‌اند؛ افرادی چون دکتر عبدالکریم سروش و دکتر مجتهد شبستری، همین نگاه باعث شده است که در دیدگاه ابوزید و دیگران، قرآن، متنی زبانی و وابسته به فرهنگی خاص تعبیر شود؛ زیرا در بررسی عصری متن باید به فرهنگ زمانِ آن توجّه کرد و هیچ متنی را نمی‌توان از فرهنگ و واقعیت زمانِ آن جدا دانست. در این دیدگاه، هر متنی در چارچوب نظام زبانی و فرهنگی خاصّ خود معنا پیدا می‌کند و از این لحاظ، قرآن هم، مصون از این قاعده نیست.

دکتر عبدالکریم سروش از مروّجان اندیشه‌ی ابوزید در ایران در بخشی از نوشته‌های خود به همین مطلب پرداخته، رنگ و بوی عربی بودن قرآن را چنین یادآور می‌شوند: «شما اگر قرآن را نگاه کنید، کتابی است که کاملاً با محیطی که پیامبر در آن زندگی می‌کرده است تناسب دارد؛ یعنی کتابی است که از دل آن جامعه و

---

۱. مفهوم النص، ص ۲۴_۲۳.

آن تاریخ برخاسته است و رنگ و بوی آن جامعه و تاریخ را قویاً در خودش دارد. از زبان عربی این کتاب گرفته که متناسب است با قومی که این زبان در میان آن‌ها رایج بوده است تا داستان‌هایی که در آن هست تا مثال‌هایی که در او هست، مبالغه‌ها و حتی ضرب المثل‌ها و اشارات و تشبیهات آن، همه چیز حتّی جهان دیگر، که پیامبر آن را تصویر می‌کند باز هم، یک تصویرگری عربی و حجازی است.»[۱]

وی در جایی دیگر می‌نویسد: « نه فقط زبان اسلام، که فرهنگ آن هم عربی است. کم‌ترین و آشکارترین جلوه‌ی این عربیّت، زبان عربی است، لکن اوج و عمقی فراتر از این دارد؛ اوجش در استفاده از مفاهیم و تصوّراتی است که فرزند فرهنگ و پرورده‌ی جهان‌بینی اعراب است. در این میان، جهان مألوف و محسوس و سنن و عادات اعراب نیز جای خود دارد. این‌که قرآن نشان از حوران سیه چشم (نه زنان چشم آبی) در بهشت می‌دهد و این‌که آنان را در خیمه‌ها ساکن می‌بیند(حورٌ مقصوراتٌ فی الخیام) و این‌که به ناظران توصیه می‌کند تا به شتر و خلقت آن بنگرند (اَفلا ینظرونَ إلی الإبلِ کیفَ خُلقت) و این‌که از میوه‌های گرمسیری مورد شناخت اعراب سخن می‌گوید: موز (طلحٍ منضود) خرما و انار (فیها فاکههٌ و نخل و رمّان) و انگور(عنباً و قضباً) و زیتون (وَ زیتوناً و نخلاً) انجیر (و التین و الزّیتون) این‌که از تقویم قمری استفاده می-

---

۱. سایت رسمی دکتر سروش، ۱۳۸۸.

کند (ماه رمضان برای روزه، ذی الحجه برای حج، ماه‌های حرام برای تحریم جنگ و..) این‌که از قبیله‌ی قریش و کوچ زمستانی و تابستانی ایشان سخن می‌گوید(قریش) این‌که به ابو لهب و همسرش اشاره می‌کند که لیف خرمای تافته بر گردن دارد. ... این‌که از رسم عربی زنده به گور کردن دخترها سخن می‌گوید (و إذا الموؤده سئلت). .. همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد که چگونه رنگ و بوی ذوق و ظرافت و خلق و خشونت و رسم و عادت و محیط و معیشت عربی، هسته‌ی مرکزی اندیشه‌ی اسلامی را چون قشری ستبر فرا گرفته است. تردید نیست که بعثت پیامبر عزیز و عظیم اسلام در محیطی دیگر، دفتر وحی و قانون شفای اورا پاک، رنگی دیگر می‌زد...»[1]

دلایل کسانی که معتقد به تأثیر فرهنگ زمان نزول در قرآن هستند

افرادی که معتقد به تأثیر مطلق فرهنگ زمان نزول قرآن در قرآن هستند به دلایل زیر استناد می‌کنند:

۱. می‌گویند قرآن خود در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی انبیا می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ لذا در این آیه واژه‌ی «ذِكْرُكُمْ» را آورده که به معنای (یاد شماست) و این می‌رساند که فرهنگ اعراب که معاصر نزول قرآن بوده‌اند در آن راه دارد.

---

۱. بسط تجربه‌ی نبوی، عبدالکریم سروش، تهران، صراط، چاپ سوم، ۱۳۷۹، ص ۵۵.

درپاسخ خواهیم گفت: «ذِکْرُکُمْ» در این آیه به معنی وجود نشانه‌هایِ فرهنگی قوم عرب نیست، بلکه ذکر در این آیه با مراجعه به قوامیس لغت و هم‌چنین تفاسیر مشهور اسلامی به معنی شرف و عظمت و مایه‌ی بیداری است. لذا اگر بگوییم: «ذِکْرُکُمْ» به معنی بازتابِ فرهنگ زمانه است، چنین معنایی در هیچ یک از فرهنگ‌های لغت و تفاسیر قرآن کریم نیامده است.

۲. دلیل دیگر این افراد آیه‌ی ٤ سوره‌ی ابراهیم است که می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ در این آیه ترکیب «بِلِسَانِ قَوْمِهِ» به معنی (زبان قوم) است که می‌رساند زبان قوم، حاوی تمامی مظاهر فرهنگی یک قوم است؛ چون عقیده، زبان، فرهنگ و...

در پاسخ خواهیم گفت: «بِلِسَانِ قَوْمِهِ» که در این آیه آمده هیچگاه از جانب مفسران و صاحبان فرهنگ لغت بدین معنی ذکر نشده است بلکه تعبیر فوق «بِلِسَانِ قَوْمِهِ»: به معنی به زبان قوم خود است؛ برای مثال اگر قومی عرب بوده‌اند، پیامبر مبعوث شده به سوی‌شان عرب بوده است و همچنین دیگر اقوام.

۳. سومین دلیل، روایتی از رسول خداﷺ است که می‌فرماید: ﴿نحنُ مَعاشِر الأنْبياءِ أُمِرْنا أنْ نَتكلَّمَ النّاسَ عَلي قَدْرِ عقولِهم﴾

این‌که به رسولان الهی امر شده است با مردم بـه انـدازه‌ی عقـل مردم سخن بگویند، بدین معنا است که پیام رسول خدا در حدّ عقل و دانش عرب جاهلی است لذا با عصر کنونی کـه دانـش و علـم و فهم مردم بالا رفته است همخوانی ندارد.

در پاسخ خواهیم گفت: این روایت می‌گوید با مردم به انـدازه‌ی عقل‌شان سخن بگوی نه به اندازه‌ی جهل‌شان؛ زیرا اگر پیـامبران بـر اساس فرهنگ غلط مردم سخن می‌گفتند به معنی آن بود که فرهنگ غلط مردم را می‌پذیرنـد. از دیگـر زاویـه همخـوان بـا عقـل مـردم صحبت کردن به معنی این نیست که صحبت فرد و دانش او نیز بـه انـدازه‌ی عقـل آن مـردم اسـت. چـه بـسا دانـشمندی بـرای تبیـین اندیشه‌های عمیق خود به مردم عوام، زبانی ساده برگزینند[1].

زمینه‌های فرهنگی که از نظرگاه ابوزید و سروش بـه قـرآن راه یافته است

۱. واژگان و تعبیرهای زبانی قـــوم عرب: برای مثال تشبیه‌هـا و تمثیل‌هایی که در دوران جاهلی رواج داشـته، در مـتن قرآنـی راه یافته است؛ مانند «خطـوات الـشیطان»[2] «رؤوس الـشیطان»[3] «عـصم

۱. (قرآن و فرهنگ زمانه)از سخنانِ دکتر محمّد علی رضایی اصفهانی.
۲. بقره/۱۶۸.
۳. صافات/۶۵.

الکوافر»[۱] یا از آن‌جا که آب باران در میان اعراب از ارزشی خاص برخوردار بوده است، تعبیر «غیث» به معنای یاری کردن را برای آن به کار می‌برند از همین رو در قرآن آمده است.[۲]

۲. عقاید و فرهنگ عصر نزول: اعراب جاهلی به اموری؛ چون جن، شیطان و سحر و.. . اعتقاد داشتند و حتّی اعمالی را به جنّ و شیطان نسبت می‌دادند؛ مانند این‌که شیطان با انسان‌ها تماس برقرار می‌کند، انسان را گمراه می‌سازد و موجب دیوانگی افراد می‌شود.

۳. تأیید برخی از مقررات حقوقی، سیاسی و آداب و رسوم اجتماعی عرب جاهلی؛ مانند احکام طلاق، معاملات، ازدواج، ارث و برخی از احکام حج.

٤. قرآن در توصیف قیامت و مسائل مربوط به بهشت و دوزخ از فرهنگ آن جامعه تأثیر پذیرفته است.

ابوزید، رابطه‌ی متن (قرآن) با فرهنگ را دیالکتیکی می‌داند به این معنا که از سویی تأثیر می‌پذیرد و از طرف دیگر تأثیر می‌گذارد، لذا قرآن نیز هر چند در فرهنگ خاصّی به منصه‌ی ظهور رسید امّا بر فرهنگ روزگار خود تأثیر گذاشت از جمله آیات اولیه‌ی سوره‌ی جن که نشان از تأثیرگذاری دو سویه‌ی قرآن و فرهنگ است..

ابوزید و دیگران، چون دکتر سروش، دکتر شبستری، محمد

---

۱. ممتحنه/۱۰.

۲. کهف/۲۹.

آرکون و... که از نفوذ و راه یافتِ فرهنگ زمانه در عصر نزول سخن گفته‌اند دلایل زیر را در استنادِ نظریات خود بیان کرده‌اند:

۱. تصوّر کرده‌اند که برخی مفاهیم قرآنی با علوم روز سازگاری ندارد؛ برای مثال در قلمرو علوم تجربی، نمی‌توان از جنّ و شیطان و... سخن گفت؛

۲. برخی احکام اسلامی، امروزه کارایی ندارد و باید آن‌ها را کنار گذاشت؛ زیرا آن احکام، مربوط به دوران گذشته است. مانند ارث، حدّ زنا و...

نقد دیدگاهِ ابوزید و دیگران

قبل از این‌که دیدگاه ابوزید و دیگران را در باب تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه به بوته‌ی نقد بکشانیم، لازم است کمی به جلوتر برگردیم و آن، همان مقطع زمانی است که دانشمندان غرب به خاطر عدَم همخوانی محتویات کتاب مقدس با علوم و داده‌های روز به این باور رسیدند که باید متون مقدس را در افق تاریخی معنا کرد و این‌که آن متون برخاسته یا محصول فرهنگی زمان خود هستند. این اندیشه ابتدا از جانب مستشرقین به حوزه‌های علوم دینی اسلام راه یافت و بعد، از جانب روشنفکران اسلامی بسط و توسعه داده شد که باید متون مقدس اسلام (قرآن) را در افق تاریخی مطالعه کرد و آن را یک محصول فرهنگی زمان خود

پنداشت. حال این‌که به نکته‌ای باریکتر از مو توجه نکردند.[1] و آن این‌که کتاب مقدّس چهار گزارش متفاوت از افرادی چون لوقا، برنابا، مرقس و یوحنا است، حال آن‌که، قرآن، لفظاً و معناً یک گزارشگر بیش ندارد و آن رسول خداست؛ به دیگر سخن، کتاب مقدّس، گزارش‌های متفاوت از افراد مختلف است امّا قرآن، گزارش معنایی و لفظی یک فرد نیست و وحی الهی بدون کم و کاست به دست ما رسیده است و این در مورد کتاب مقدس صادق نیست؛ برای مثال، قرآن کریم حرفی از آن کم نشده یا بر آن چیزی افزوده نشده است ولی کتاب مقدس به اجماع تمام علما و دانشمندان غربی، آن انجیل یا کتاب مقدسی نیست که بر حضرت موسی و عیسی نازل شد. از دیگر سو، دقّت و وسواس رسول اکرمﷺ و اصحاب حضرت رسول بر حفظ آیات قرآن به حدّی بوده است که هنگام نزول آیات در حدود ۵۰ کاتب آن را می‌نوشتند و بعد از نگارش بر پیامبر عرضه می‌کردند تا اشکالات آن مرتفع گردد لذا متنی که مسلمین در اختیار دارند به هیچ وجه با متون مقدس مسیحیان و یهودیان قابل قیاس نیست. نتیجه آن‌که قرآن بر نمی‌تابد تا آن را در افق تاریخی - چونان کتب مقدس - مطالعه کنیم.

در مورد تأثیرگذاری و تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ عرب چند

---

۱. از بیانات محمد علی رضایی (قرآن و پاسخگویی به نیازهای انسان معاصر).

نکته مطرح است، قرآن پژوهان، در این باره چند دیدگـاه را بیان داشته‌اند:

۱. قرآن از فرهنگِ عرب انقطاع یافته است و کاملاً با آن بیگانه است؛

۲. قرآن، تحت تأثیر فرهنگ عربِ معاصر خود بوده است؛

۳. قرآن، نسبت به فرهنگ عرب، غربالگری کرد؛ یعنی هر چه را خوب و مثبت بود، برداشت و دیگر موارد را حذف یا اصلاح نمود.

با بررسی آیات قرآنی به این نتیجه خـواهیم رسـید کـه دیـدگاه سوّم در مورد قرآن صدق می‌کند و آن این‌که قـرآن در برخـورد بـا فرهنگ عرب غربالگری کرده است؛ یعنی هرچه را با عقل سـلیم و منطق قرآنی و اسلامی سازگاری داشته است قبول نمـوده، خُرافـات و موارد ناسازگار با فطرت و وحـی را دور انـداخت یـا تـصحیح و تغییر داد. پس تأثیرپذیری قرآن فعّالانه است نه منفعلانـه و اگـر از مصادیق موجود در فرهنگ عربی مثال ذکـر نمـود از بـاب رعایـت حال مخاطب است نه تأثیرپذیری، پس دیدگاه کسانی کـه معتقدنـد قرآن از فرهنگ زمان تأثیر گرفته است باطل است، آن هـم بـا ذکـر دلایلی که بیان می‌کند قرآن نه تنها تأثیرپذیر نبـوده بلکـه تأثیرگـذار شد و فرهنگی جاهلی را به فرهنگی اسلامی بدل ساخت:

۱. با کفرِ عربی به مبارزه برخاست و ایمان را مطرح کرد؛

۲. با شرک مبارزه نمود و توحید را به عرصه آورد؛

۳. با فرزند انگاری برای خدا یا مفاهیمی چون مـسیح ابـن اللّـه مبارزه کرد و خدای یگانه را جانشین ساخت «قُـل هُـو اللهّ أحـد» یـا

این‌که اعراب معتقد بودند که فرشتگان دختران خدایند.[۱]

۴. انحرافات رایج در حج را رد نمود؛

۵. انحرافات جنسی رایج در فرهنگ عرب جاهلی را اصلاح و تغییر داد؛

۶. حقوق زنان را احیا نمود به نحوی که در فرهنگ عرب جاهلی، زن چونان اموال و دارایی محسوب می‌شد امّا قرآن با آمدن خود جایگاه اصلی زن را به او برگرداند؛

۷. دخترکُشی عرب را محکوم ساخت و آن را تقبیح نمود؛

۸. قرآن با بسیاری از جهان بینی‌های عرب جاهلی به مبارزه برخاست از جمله ظهار عربی، لعان، ربا، زنا شریک قرار دادن برای خدا از جنیان؛

۹. محکوم ساختنِ فرهنگ جاهلی در آیات عدیده‌ای از قرآن از جمله:

﴿يَظُنُّونَ بِاللهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾[۲] «درباره خدا پندارهای نادرستی چون پندارهای زمان جاهلیّت داشتند.»

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً﴾[۳] «آیا جویای حکم جاهلیّت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟»

---

۱. بقره/۱۸۱ و نجم/۲۵.
۲. آل عمران/۱۵۴.
۳. مائده/۵۰.

نمونه‌هایی از فرهنگ آفرینی قرآن

باید بدانیم که عناصر اصلی در فرهنگ عرب جاهلی چه بود و با آمدن قرآن به چه تبدیل شد. قرآن، نه تنها عناصر منفی را کنار گذاشت و فرهنگ عربی را تخریب کرد، بلکه توانست از دلِ خرابه‌های آن فرهنگ عربی، فرهنگ اسلامی را پایه گذاری کند که از هر جهت با فرهنگ قبل از خود متفاوت بود:

۱. از لحاظ سیاسی

عربِ جاهلی، نظامی قبیله‌ای داشت و جنگ‌های قبیله‌ای، گاه، سال‌ها به طول می‌انجامید و جز ویرانی، خونریزی و غارت، چیزی برای اعراب به همراه نداشت و اینکه اعراب شبه جزیره، فاقد حکومت مرکزی بودند و اکثر تحت تأثیر کشورهایی چون ایران و شام و روم قرار داشتند. امّا با آمدن اسلام، تمام شبه جزیره، تحت لوای یک حکومت درآمد و عصبیت جاهلی جای خود را به منطق اسلامی داد و به جای خشونت قبیله‌ای، عدالت اسلامی و رأفت دینی جایگزین شد.

۲. از لحاظ زناشویی

جامعه‌ی جاهلی گرفتار انحرافات جنسی فراوانی بود تا جایی که در بسیاری از ازدواج‌ها، محارم درجه دوّم هم به چشم می‌خورد و فرزندخواندگی برای مردان که با زنی فاحشه همبستر شده بودند

امری عادی بود. اسلام با آمدن خود از تمام انحرافاتِ مذکور جلوگیری و روابط جنسی را براساس رحمت و مودّت و همبستگی روحی پایه ریزی کرد.

۳. از نظر علمی

جامعه‌ی عرب قبل از اسلام، جامعه‌ای بی سواد بود به نحوی که تا قبل از اسلام در تمام شبه جزیره، فقط ۲۱ نفر باسواد وجود داشت. با آمدن اسلام جامعه‌ی عرب به سرعت تعداد افراد باسواد آن فزونی یافت و دیگر درس و تحصیل از مشغله‌های اصلی و مهم مسلمین محسوب می‌شد.

۴. از نظر اقتصادی

پایه‌ی اقتصاد جامعه‌ی جاهلی قبل از اسلام براساس ربا استوار بود. اسلام، اقتصاد نوین جامعه‌ی عرب را براساس معاملات حلال و عدالت و دوری از غش بنا نهاد.

۵. از لحاظ خانوادگی

نظام خانواده، قبل از اسلام متزلزل بود و انواع مختلف نکاحِ بدل و طلاق‌های رجعی مذموم و ظهار و ایلاء جاهلی، خانواده را به تزلزل و بی اخلاقی کشانیده بود. اسلام، خانواده را براساس پاکدامنی و حقوق مشترک زوجین، مودّت و رحمت پایه ریزی کرد.

۶. از نظرگاه اجتماعی

قبل از اسلام بی عدالتی، خونریزی، ناامنی، بیداد می‌کرد امّا اسلام جامعه‌ی نوین را براساس عدالت، امنیت، اخلاق حسنه، زهد، پارسایی، برابری و برادری بنا نهاد.

۷. بُعد تمدن سازی اسلام

جامعه‌ی عرب، قبل از اسلام، کم‌ترین آثار مدنیت و شهرنشینی را داشت و جز چند قصیده‌ی رجزی آمیخته با تعصّب چیزی نداشت به جهان عرضه کند. اسلام با آمدن خود نه تنها تمدن ساز شد بلکه توانست بر تمدن‌های مشهور آن زمان، چون روم و فارس غلبه کند و صادرات فرهنگی و فکری خود را در بخش عظیمی از دنیا ترویج و پایه گذاری نماید و برای ۱۳۰۰ سال بر گُرده‌ی فرهنگی، علمی و سیاسی جهان حکومت کند. کسانی که می‌خواهند در این باب یعنی تمدن سازی اسلام اطلاعات کسب کنند می‌توانند به تاریخ تمدن ویل دورات و تاریخ تمدن جرجی زیدان و آثار مستشرقین در مورد تمدن اسلام مراجعه نمایند تا به صدق این مقال دست یابند.

با این توضیحات، روشن می‌شود که اندیشه‌ی کسانی که معتقد به تأثیر پذیری قرآن از فرهنگ جاهلی یا عرب عصر نزول هستند کاملاً باطل است و بر منهجی مستقیم و استوار بنا نشده است؛ هرچند چنین ادّعاهایی در لفافِ الفاظ جذاب و سلیس بیان شده، از

زبان افراد برجسته‌ی علمی به حلقوم جامعه سرازیر گردد.

آیا شرایط حاکم بر پیامبر، تولید کننده‌ی قرآن است؟!

دکتر سروش در این باره می نویسد: «تاریخ زندگی پیامبر، پدرش، مادر و حتّی احوالات روحی‌اش در آن نقش دارند. اگر قرآن بخوانید حس می‌کنید که پیامبر گاهی اوقات شاد است و طربناک و بسیار فصیح در حالی که گاهی اوقات، پرملال است و در بیان سخنان خویش بسیار عادی و معمولی و این جنبه‌ی کاملاً بشری وجی است.»[1]

و باز می‌نویسد: «کسی می‌آمد و از پیامبر سؤال می‌کرد، کسی تهمتی به همسر پیامبر می‌زد، کسی آتش جنگی بر می‌افروخت، یهودیان کاری می‌کردند، نصیریان کار دیگری، تهمت جنون به پیامبر می‌زدند، درباره‌ی ازدواج پیامبر با همسر زید شایعه می‌ساختند. ماه‌های حرام را از نقد به نسیه بدل می‌کردند، پسران و دختران خود را زنده، از ترس فقر می‌کشتند و. .. و اگر پیامبر عمر بیشتری می‌کرد، حوادث بیشتری بر سر او می‌بارید لاجرم مواجهه‌ها و مقابله‌های ایشان هم بیشتر می‌شد و این است معنی آن‌که قرآن می‌توانست بسی بیشتر از این باشد که هست. .. این است که می‌گوییم اسلام در متن این داد و ستدها و زد و خوردها متولّد شد

۱. دکتر سروش، مصاحبه با رادیو هلند، برگرفته از سایت رسمی دکتر سروش.

و تولّد و تکونش تاریخی ـ تدریجی بود. .. یعنی حوادث روزگار در تکوین دین اسلام سهم داشتند.»[1]

آن‌چه در دیدگاه فوق بیان شده است با آموزه‌های وحیانی دین اسلام هماهنگی ندارد؛ زیرا در قرآن کریم در باب حضرت رسول آمده است:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾[2] «و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید.*آن جز وحی و پیامی نیست که وحی و پیام می گردد. * (فرشته) بس نیرومند آن را بدو آموخته است».

این آیات، می‌رساند که قرآن نمی‌تواند کتابی بشری و دست ساخت انسان باشد.آیات دیگری در این راستا:

﴿الَر كِتَابٌ أنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴾[3] «الف. لام. را. (این قرآن) کتابی است که آن را برای تو فرستاده ایم تا این که مردمان را (در پرتو تعلیمات آن) با توفیق و تفضّل پروردگارشان، از تاریکیها (و گمراهیهای کفر و نادانی) به سوی نور بیرون بیاوری (یعنی که) به راه خدای چیره ستوده (درآوری)».

---

۱. بسط تجربه نبوی، ص۲۰ و ۲۱.

۲. نجم/۵ـ۳.

۳. ابراهیم/۱.

﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾[1] «ما آن را (به صورت) کتاب خواندنی (و به زبان) عربی فرو فرستادیم تا این که شما (آن را) بفهمید».

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَه يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلاَتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾[2] «این (قرآن) کتابی است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم (همان گونه که تورات را قبلاً فرو فرستاده ایم). پرخیر و برکت است (و تا به قیامت ماندگار می‌ماند). تصدیق کننده همه کتابهای (آسمانی از قبیل تورات و انجیل) است که پیش از آن نازل شده اند. (آن را فرو فرستاده ایم) تا با آن (اهل) مکّه و کسان دور و بر آن (یعنی همه مردمان جهان) را (از خشم خدا) بترسانی. کسانی که به آخرت ایمان دارند بدان ایمان می آورندآنان بر نماز خود، محافظت می‌ورزند».

﴿أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً﴾[3] «آیا (این منافقان) درباره قرآن نمی اندیشند و اگر از سوی غیرخدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.».

۱. یوسف/۱.
۲. انعام/۹۲.
۳. نساء/۸۲.

آقای مصطفی حسینی طباطبایی در نقد سخنان دکتر سروش ـ که قرآن را مولود حوادث می‌داند ـ می‌نویسند: «در این‌جا از نکته‌ی باریک و مهمی غفلت شده است و آن این‌که می‌دانیم در روزگار پیامبر حوادث دیگری (غیر از آن‌چه سروش بر می‌شمرد) نیز پیش آمده است ولی ذکر همه‌ی آن‌ها در قرآن نیامده است. چرا؟ زیرا قرآن مجید مقاصد و اهداف ویژه‌ای دارد که حوادث مزبور را برای بیان آن مقاصد، چندان مناسب ندیده است و رویدادهایی را برگزیده که تناسب بیشتری برای پیام‌های قرآنی داشته‌اند. به علاوه قرآن کریم از حوادثی که رخ می‌داده همانند کتب تاریخی یاد نکرده است و به جزئیات آن‌ها همچون نام اشخاص، قبائل و تعیین سال و روز حادثه‌ها و جز این‌ها نمی‌پردازد. به عبارت دیگر قرآن مجید، حوادث زمان را تجرید می‌کند و اغلب شکلی کلّی به حوادث می‌بخشد تا پیام‌های توحیدی و اساسی خود را در خلال آن‌ها مطرح سازد. از این رو در آیات قرآن از مؤمنان و کافران، منافقان، یهودیان و نصیریان و دیگران، بسیار سخن رفته است، بدون آن‌که نامی از آن‌ها آورده شود و تنها به ذکر صفات ایشان بسنده نموده تا در هر زمان و مکان با امثال و اشباه آنان، قابل تطبیق باشد. اگر در تمام قرآن یک بار از ابی لهب یاد شده از آن روست که عموی پیامبر به شمار می‌آمد و قرآن با ذکر کُنیه‌ی او، نشان می‌دهد که ارزش ایمان و یکتاپرستی از هر نسبتی بالاتر است و عموی پیامبر اسلام نیز مانند پسر نوح به دلیل کفر و شرک و عنادش از سعادت

اخروی محروم می‌ماند.

چرا قرآن، مثلاً از ابی سفیان که چند جنگ را ضدّ پیامبر اسلام رهبری نمود نامی نمی‌برد؟ چرا در سوره‌ی نور نام عایشه همسر پیامبر برده نشده است؟ چرا قرآن به قضیه‌ی افک عائشه(س) صورت کلّی بخشیده، فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَه وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾[1] چرا در همان سوره که به مناسبت افترا به همسر پیامبر نازل شد، احکام عمومی از قبیل کیفر زناکاران، حرمت ورود بی اجازه به خانه‌ها، لزوم عفّت گزینی مردان و زنان و. .. مطرح می‌شود. چرا قرآن، ازدواج پیامبر با همسر پیشین زید را به عموم مسلمانان ربط می‌دهد و ده‌ها چرای دیگر که نشان می‌دهند قرآن مجید به رویدادهای زمان خود، محدود نمی‌شود و تنها با افراد معاصر نزولش سخن نمی‌گوید و پیامش کلّی و عالمگیر است چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾[2] «این قرآن، چیزی جز پند و اندرز جهانیان نمی‌باشد».

پس نتیجه می‌گیریم قرآن کریم، مولود حوادث گذشته نیست بلکه بر رویدادها اشراف دارد. به علاوه، هنگامی که دین به کمال خود رسید و پیام‌های لازم قرآنی ابلاغ شد رویدادهای تازه بر کمال

---

۱. نور/۲۳.
۲. ص/۸۷.

قرآن چیزی نمی‌افزایند؛ زیرا مقصود قرآن از اشاره به حوادث عصر پیامبر، موضوعیت آن حوادث نبوده است بلکه همگی طریقیّت داشته‌اند و علمای اسلام هم گفته‌اند: شأن نزولِ آیه‌ها، کلام الهی را تخصیص نمی‌دهند (المورِدُ لا یخَتصُ الوارد) زیرا واژگان قرآنی غالباً عامي و کلی‌اند: «العبره بِعُمومِ الّفظِ لا بِخُصوصِ السّببِ.»

در یک جمع بندی با دقت در مفاهیم بلند آیات قرآن می‌توان به روشنی دریافت که قرآن کتابی فراتاریخی است و توجّه به شرایط و نیازهای عصر نزول و به کار بردن تمثیلات و تشبیهات و فنون ادبیات عرب و بیان پیام‌های متناسب با سطح درک مردم، قرآن را محدود و محصور در فرهنگ زمانه نزول و شخص پیامبر نساخته است. بلکه خداوند برای ایجاد ارتباط و رعایت سطح خرد ورزی مخاطبان، تأمّل و ژرف اندیشی آنان از کلمات و واژگانی در ابلاغ پیام‌های خود بهره جست که بدون انفصال و جدایی از زمان نزول، به زیباترین وجه ممکن، جاودانگی و استقلال از سیاق عصر نزول حفظ شود. امّا به آن معنا نیست که پیامبر پیام‌های الهی را به الفاظ خود و مطابق با اندیشه‌ی خویش و متناسب با فرهنگ عرب ساخته باشد بلکه خداوند سبحان در آیات متعدد اشاره می‌کند که پیامبر برخی از وقایع تاریخی را خبر ندارد، برخی از داستان‌های گذشتگان که به نوع نادرست و خلاف واقع در میان مردمان شهرت داشت، تصحیح شد و در برخی به صراحت از عدم آگاهی پیامبر و

مردم آن زمان از پاره‌ای از داستان‌ها خبر می‌دهد. «تلک مِن انباء الغیب نوحیها» پس نزول قرآن به زبان عربی علاوه بر گستردگی معانی زیبای سخن، توجّه داشتن به زبان قوم است تا بیشترین تأثیر را در مخاطبان بگذارد: « و ما ارسلناک من رسولِ الا بلسانِ قومه.»[۱]

پاسخ به شبهاتی درباره‌ی قرآن و تأثیر پذیری از فرهنگ زمان نزول

سؤال: آیا بهره گیری قرآن از تشبیهات، نشانه‌ی تأثیرپذیری از فرهنگ أعراب است؟

جواب: برخی، از تشبیهات قرآنی تأثیرپذیری را نتیجه گرفته و گفته‌اند: گاهی قرآن از عادات و رسم زبانی معهود، استفاده کرده به اصطلاح، بر طبق زبان قوم، (لسان قوم) سخن گفته است؛ مانند: (طَلعُها کَأنّهُ رُؤُوس شَیاطین): «درخت زقّوم، میوه اش، گویی سرهای شیطان است.» برای شیطان، سری درست کردن و زشت منظری را برای او باور کردن، گویی از اعراب به عاریه گرفتند؛ در حالی که واقع چنین چیزی نیست. نزول عربی قرآن به این معنا نیست که تنها واژگان و جملات آن عربی باشد، بلکه قرآن با معلومات و ادبیات و معتقدات آن روز عرب تلازم‌دارد.

بررسی و نقد شبهه

زبان قرآن، دارای عنصر تشبیه است و عموم مردم تنها از راه

---

۱. وحی قدسی، مصطفی حسینی طباطبایی.

زبان تشبیه کـه مـدل و نمادهـای محـسوس و ملمـوس و متـداول است، می‌توانند پیام دریافت کنند. استفاده‌ی قرآن از تشبیهات بـرای تأثیر گذاشتن در ذهن مخاطبـان، امـری لازم و ضـروری بـه شـمار می‌آید و عملی پسندیده است.

تشبیه، چیزی را از آن‌چه هست، در وصفی خاص و بزرگ‌تر و زیباتر و یا این کـــه در مجال کوتاه و تنگنای عبارت کم، صـفات و خصوصیات بی شـماری را در مـورد چیـزی ثابـت مـی کنـد. از رهگذر تشبیه، چیزهای گنگ و عناصر بی زبان طبیعت، به سخن در می‌آیند و در جمادات، زندگی احساس می شود.

تشبیه را از جهات گوناگون، به چند دسته تقسیم کرده‌اند؛ از جمله:

۱) در بعـضی از تـشبیهات قرآنـی، مـشبّه و مـشبّه بـه، هـر دو حسّی‌اند؛ مانند: (وَالقَمَر قَدّرناه مَنازِلَ حَتّی عادَ کَـالعُرجُون القَـدیم.) «و برای ماه، منزلگاهی قرار دادیم، سرانجام به صورت شـاخه کهنـه قوسی شکل و زرد رنگ خرما، درمی‌آید.»

۲) مشبّه مشبّه به، هر دو عقلی هستند.

۳) بعضی از تشبیهات، مشبّه عقلی، ولی مشبّه به حسّی است.

٤) درتشبیه می‌تواند، مشبّه حسّی و مشبّه به عقلـی باشـد، ولـی این نوع از تشبیه، در قرآن نیامده است؛ چون عقل، مستفاد از حـس است؛ پس محسوس اصل معقول است. تشبیه محسوس به معقـول، مستلزم آن است که اصل را فرع و فرع را اصل قـرار دهـیم و ایـن،

جایز نیست اما در جایی که «معقول» در میان عرف، یک حقیقت عینی تصور و در ذهن ها رنگ و لعاب حسّی به آن داده شود، می‌توان در تشبیهات از آن استفاده کرد؛ مانند:(ما هذا بَشَراً اِن هذا الاّ مَلَك كَريم» زنان مصر گفتند: این بشر نیست؛ این یک فرشته بزرگوار است.»

فرشته، در ذهن عرب و حتّی دیگر اقوام و ملل، سنبل زیبایی است و هر زیبایی را به فرشته تشبیه می کنند. فرشته هر چند معقول و غیر حسّی است اما در اصطلاح زیبایی میان عرف، حقیقت شده است.

از سوی دیگر، همین عرف، زشت‌ترین چهره‌ها را به شیاطین مثال می‌زند. هر چند شیاطین، غیر حسّی و معقول هستند ولی در میان عرف و عوام، یک اصطلاح شده است و قرآن نیز برای تصویر کردن زشتی چیزی، از تصویر ذهنی مخاطبان خود بهره گرفته است[1].

سؤال: آیا آرزواندیشی پیامبرﷺ و مردم، نسبت به باغ و بستان، نشانه‌ی تأثیر پذیری از جغرافیای جزیره العرب است؟

جواب: بعضی‌ها برای این که بفهمانند قرآن از فرهنگ اعراب متأثر است، به مسئله‌ی جغرافیای کشور عربستان استدلال کرده و گفته‌اند:

---

۱. تشبیهات قرآنی و تأثیر پذیری از فرهنگ جاهلی، حسن رضا رضایی.

کشور عربستان در خطّ استوا، واقع گردیده، گرمای زیاد، موجب کویری شدن بخش بزرگی از آن سرزمین شده است و زمانی که پیامبراسلامﷺ در آن سرزمین خشک که مردم از نعمت سرسبزی و درخت و نهرهای زیبا... محروم بودند، به پیامبری رسید؛ خودش و مردم، آرزوی چنین نعمت‌ها و باغ و بستان‌هایی را داشتند، از این رو، در سخنانش، به بهشت و باغ و بستان... بشارت می‌داد و همه‌ی این‌ها از این رو بود که آرزوی آن‌ها را با عمل به احکام اسلام، برآورده کند. اگر پیامبرﷺ در سرزمین سبز و خرّم، مبعوث می‌شد، چنین وعده‌های نمی‌دادند.

بررسی و نقد شبهه

الف) بی گمان، هر انسانی از سبزه و آب، باغ و بستان و شادابی و زیبایی خشنود می‌شود و جذب آن می‌گردد و از آتش و عذاب و شکنجه گریزان است. شاهد بر مدعا این است که در عصر رسالت، مردمانی از مناطق دیگر؛ مانند ایران و شامات به حجاز می‌آمدند و شنیدن این آیات برای‌آن‌ها همان جاذبه و طراوتی را داشت که برای حجازی داشت، افزون بر این، تعبیرات خلود و جاودانگی[1]، سایه‌ی پایدار[2]، غذاهای همیشگی[3] و... از ویژگی‌هایی

۱ . نحل/۳۱.
۲. رعد/۳۵.
۳ . رعد/۳۵.

است که هر چه بگوییم در دنیا یافت نمی‌شود.

ب) داشتن آرزو، با گفتار قرآن، هیچ منافاتی ندارد؛ چون زیباپسندی و آرزوی سر سبزی و خرّمی از تراوش‌های فطری آدمی است و قرآن نیز به زبان فطرت سخن گفته است. واقعیت و سر سبزی بهشت را به خرّمی دنیوی تشبیه کرده، تا بفهماند، باغ و بستان دنیا، برای شما آرزویی است بس بزرگ و بهشت و نعمت‌های آن که قابل توصیف نیست، با اعمال خودتان، دست یافتنی است.

ج) اگر پیامبرﷺ چنین جایی را آرزو داشت، خود مشرکان، این آرزوها را برآورده می‌کردند؛ از همسر زیبا تا باغ‌ها و بستان‌های خرّم و ثروت و مکنت و... امّا پیامبرﷺ نپذیرفت؛ بنابراین، چنین ادّعایی خلاف واقعیت‌های تاریخی و مطالب قرآنی است. شهر طایف را که سرسبزترین شهرهای حجاز بوده است، به پیامبر(صلی الله علیه وآله)وعده می‌دادند، دیگر لزومی نداشت آرزوی باغ و بستان کند.

در نتیجه آن‌چه در قرآن از باغ و بستان بهشتی سخن گفته، قابل مقایسه با باغ های دنیوی نیست و هر شنونده‌ای را به خود جذب می‌کند.[۱]

---

۱. همان.

سؤال: آیا مرد سالاری که در قرآن مطرح شده، از فرهنگ اعـراب اقتباس شده است؟

جواب: عده‌ای در باره‌ی مردسالاری که در قرآن مطـرح اسـت، چنین می‌گویند: مرد سالاری، در پیروان ادیـان و از جملـه در میـان مسلمانان، تا حد فراوانی سبب آن اسـت کـه بنیانگـذار آن ادیـان و مذاهب، چه در مقام تلقی از عالم واقع، چـه در مقـام ابـلاغ، تلقـی شان از عالم واقع، به مخاطبانشان، تحت تأثیر فرهنگ زمانه‌ی خـود بودند... و اکثر جنبه‌های فرهنگی زمانـه‌ای کـه بنیانگـذاران ادیـان و مذاهب در آن می‌زیسته‌اند، در ادیان رسـوخ کـرده اسـت و مـن در زمان حاضر به عنوان انسان تجدد گرا، حق دارم کـه آن‌هـا را کنـار بگذارم.

بررسی و نقد شبهه

الف) طبیعت زن و مرد، بر اساس مقتضای جنـسیت و طبیعـت خود، دارای مسئولیتی است. طبیعت جنس زن اقتـضاهایی دارد کـه طبیعت جنس مرد ندارد و هم‌چنین است عکس آن. زندگی دنیـوی بر اساس طبیعت های زن و مرد، پایه ریزی شده است، تـا بـه سـر منزل برسند. قرآن هم بـــا نگرشی به طبیعت زن و مـرد، بـه آن‌هـا مسئولیت‌هایی داده است. اگر به کسانی که نه از دین، نـــه از علم، ســخنی شــنیده باشــند، بنگــریم، مــی‌بینـیم کـــه در زنـــدگی خانوادگی‌شان، کارهای اجرایی را برعهده‌ی مرد می‌گذارنـد. مـردان

از خصوصیت‌ها و ویژگی‌هایی که زنان فاقد آن هستند، برخوردارند؛ قدرت تفکر مرد بر نیروی عاطفه و احساسات زن برتری دارد و زن‌ها نیز از عواطف بیشتری بهره مندند و زودتر تحت تأثیر قرار می‌گیرند. از سوی دیگر مرد از نیروی جسمی بیشتری برخوردار است و برای دفاع از حریم خانواده، توانایی بیشتری دارد.

تعهد مرد در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداخت مهر و هزینه زندگی، این اولویت را ایجاب می‌کند که او وظیفه‌ی سرپرستی و اداره‌ی خانواده را بر عهده بگیرد. اگر قرآن از تساوی زن و مرد یا زن سالاری سخن به میان می‌آورد، باز هم اشکال کنندگان می‌گفتند که چرا قرآن با طبیعت انسان سخن نگفته است؟

ب) درباره مرد سالاری به آن معنا که مرد، دارای حقوِ و مزایای بیشتری نسبت به زن است، باید گفت اسلام بهترین و بالاترین امتیاز را در با حقوقِ خانوادگی، به زنان داده است؛ مانند: حق انتخاب همسر، مسکن، مهریه، نفقه، حق حضانت اطفال، حق اجرت خانه برای خانه داری و حق شرط گذاشتن قبل از عقد..حتی زن، دارای استقلال اقتصادی است و ثروت خود را اعم از: دیه، ارث، و درآمدهای شخصی، می‌تواند به مصرف شخص خود برساند.

از سوی دیگر، زن و مرد از نظر جسمی و روحی متفاوتند. زن با عاطفه‌تر و مرد عقلانی‌تر است و این دو در کنار هم، مکمل

یکدیگرند اما در مسائل ارزشی و معنوی ملاک فضیلت، مرد بودن یا زن بودن نیست، بلکه ملاک برتری، تقوا و معنویت است: (انَّ اکرمَکُم عند الله اتقکم) و خداوند در برابر عمل مکلّفان، یکسان برخورد کرده است. قرآن هم از مردان صالح نام می‌برد، مانند: لقمان[1] و هم از زنان صالح، مانند: مریم،[2] و هیچ فرقی از نظر معنویت بین آن دو قائل نشده است.

قرآن، تکلیف های اجتماعی را بر اساس طبیعت مرد و زن، پایه ریزی کرده است، تا به آن ها ظلم نشود: ﴿وَلاَ تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ اللهُ بِهِی بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْض لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُواْ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَسْـَلُواْ اللهَ مِن فَضْلِهِ ی إِنَّ اللهَ كَانَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمًا﴾؛ «برتری‌هایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده، آرزو نکنید، این تفاوت‌ها طبیعی و حقوقی، برای حفظ نظام زندگی شما و بر طبق عدالت است، ولی بااین حال، مردان نصیبی از آن‌چه به دست می‌آورند، دارند و زنان نیز نصیبی ونباید حقوق هیچ یک پایمال گردد و از فضل خدا طلب کنید و خداوند به هر چیز داناست.»

ج) اگر قرآن، مرد سالاری را از اعراب گرفت؛ چرا دختر کشی و جواز همسر اختیار کردن به تعداد دلخواه و طلاِ های مکرر، و

---

۱. لقمان/۱۲.

۲ . تحریم/۱۱ و آل‌عمران/۴۳.

یکسال عدّه نگه داشتن و... را اخذ نکرده است؟[۱]

سؤال: «حور العین» در میان اعراب مرسوم بوده، آیا قرآن از اعراب گرفته است؟

جواب: شبهه دیگری را که طرفداران عصری بودن قرآن مطرح می‌کنند، این است که:

حور العین (= سیاه چشم) در قرآن به کار رفته است؛ زیرا جمال زن را جامعه عربی، در چشمان درشت و سیاه، می‌دیدند، اگر این آیه در اروپا نازل می‌شد، می‌فرمود: زنان چشم زاغ و موی بور.

بررسی و نقد شبهه

الف) قرآن برای زنان بهشتی وصف‌های زیادی آورده است؛ از جمله: ﴿وَ حُورٌ عینٌ کَأَمثالِ اللُؤلُؤا المَکنُون﴾؛ «همسرانی از حور العین هستند؛ همچون مروارید در صدف پنهان»؛ (وَ عِندَهُم قصرات الطَّرف عِین)؛ «نزد آن‌ها همسرانی زیبا چشم است که جز به شوهران خود عشق نمی‌ورزند»؛ ﴿کَأَنَّهُم الیاقُوت وَ المَرجان﴾ «زنان بهشتی؛ همچون یاقوت و مرجانند» ﴿فیهنّ خیرات حِسان...حُورٌ مَقصُوراتٍ فی الخیام﴾ «در آن باغ های بهشتی، زنانی نیکو خلق و زیبایند...حوریانی که در خیمه‌های بهشتی مستورند.»

۱.همان.

قرآن به مقتضای طبیعت انسان‌ها سخن گفته است؛ اگر نام «حور العین» را می‌آورد و وصف‌هایی برای آن ذکر می‌کند، آن حور العین، با آن توصیف، در هر عصر و زمانی مطابق خواست طبیعت انسان هاست. قرآن، زنان بهشتی و حور العین را چنان توصیف کرد که حتی آن‌ها در دنیا نیز بی مانند هستند، چه رسد که ما درباره ی سیاهی چشم یا سفیدی آن، بحث کنیم. این توصیف قرآن درباره‌ی زنان بهشتی، در هر زمانی و برای هر نسلی، جذّاب است؛ افزون بر آن، قرآن، عموماتی دارد؛ مانند: (وَ فیها ما تَشتَهیه الاَنفُس) هر چه را بخواهند، در آن جا به دست می‌آورند.

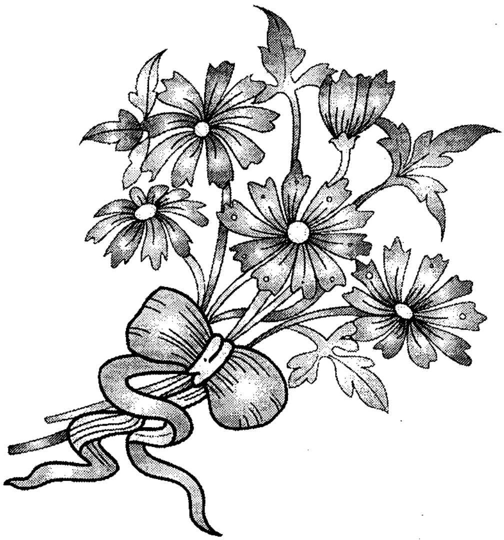
زیبایی زنان بهشتی، نه قابل توصیف است و نه قابل تحریر. اگر قرآن برای زنان بهشتی اصطلاحاتی می‌آورد، از باب تنزّل است. در نتیجه: حور العین، وصف زن‌های زیبا چشم در دوران پیامبرﷺ بوده است؛ چه اشکالی دارد قرآن برای توصیف زنان بهشتی از توصیف های مخاطبان خود بهره گیرد و آن را ابزار و محملی برای انتقال مفاهیم خود قرار دهد؟[۱]

---

۱. همان.

فصل چهارم

(وحی و تجربه‌ی نبوی و استمرار آن در طول زمان)



وحی یا تجربه‌ی دینی

آیا وحی، همان تجربه‌ی دینی است؟ آیا عارفان در تجربه‌های دینی همانندِ رسولان الهی‌اند؟ آیا دین، تجربه‌ی روحی پیامبر است یا چیزی بالاتر و متفاوت‌تر؟ آیا پیامبر در تولیدِ فرایند وحی، نقش فعّالی و تعیین کننده دارد یا وی تنها وسیله‌ای بیش نیست؟

چنان‌که می‌دانیم مقوله‌ی وحی از مفاهیم بسیار مهم و پیچیده در ادیان آسمانی است به نحوی که بخش عظیمی از مباحث کلامی را در قدیم و جدید در میان مسلمین و غیر مسلمین به خود اختصاص داده است و از آن رویکردهای مختلف عرضه شده است. امّا مقوله‌ی وحی بعد از رنسانس نسبت به قبل ـ آن هم به دلایلی ـ در تعریف و توضیح، متفاوت‌تر مطرح شده است و این تفاوتِ بیان به بحث های چالشی میان اندیشمندان دینی و غیردینی انجامیده است.

در این مقال، قبل از نقد دیدگاه اندیشمندانی؛ چون نصر حامد ابوزید و دکتر سروش در بابِ وحی و تجربه دینی بهِ توضیح و تبیین رویکردهای مختلف وحی و تجربه‌ی دینی در ادیان ابراهیمی

خواهیم پرداخت و بعد از آن، دیدگاه این بزرگواران را به بوته‌ی نقد خواهیم کشاند.

در تعریف وحی آمده است: «وحی، همان اعلام سریع و مخفیانه است که از طریق الهام، اشاره یا کتاب صورت می‌پذیرد در اصطلاح، وحی همان ارتباط ویژه‌ای است که میان خدا و پیامبرانش برقرار می‌شود و به اصطلاح به نوعی از تجربه‌ی دینی یا ارتباط با موجود مافوق می‌رسد.[1]»

وحی در جهان مسیحیت و تعاریف جدید از آن

در جهان مسیحیت، دو تفسیر از وحی وجود دارد: یکی وحی به معنای تجلّی خدا و یکی وحی به معنای القای حقایق از سوی خداوند. تجلّی خداوند در مسیحیت بیشتر از آن‌جا سرچشمه می‌گیرد که عیسی از نگاه ما پیغمبر خداست و از دیدگاه مسیحیان خود خداست؛ یعنی وقتی خدا تجسم جسمانی پیدا می‌کند در این قالب (مسیح) تجسّم می‌یابد. لذا آنان به کسانی که عیسی را دیده از او پیامی آورده‌اند رسول می‌گویند.

امّا نگاه دین اسلام، وحی، تجلّی خدا در قالب کتاب اوست و وحی عبارت است از سخن حق[2]. درباره‌ی سرشت وحی، دو دیدگاه عمده وجود دارد[3]

۱. وحی و تجربه دینی، سیّد محمد دوادی، ماهنامه هادی.
۲. همان.
۳. همسان انگاری وحی و تجربه دینی، ولی الله عباسی، فصلنامه رواق اندیشه، ش۳۴.

۱. دیدگاه گزاره‌ای که براساس آن، وحی گونه‌ای انتقال اطلاعات است، خدا حقایقی را به پیامبر انتقال می‌دهد که مجموعه‌ی این حقایق، اساس وحی را تشکیل می‌دهند، این دیدگاه قدیمی‌ترین برداشت از وحی است.

۲. دیدگاه تجربه‌ی دینی یا وحی تجربی، که براساس آن، وحی نه انتقال گزاره‌ها و حقایق وحیانی، بلکه مواجه‌ی پیامبر با خدا و تفسیر تجربه‌ی دینی است.

در تعریف تجربه‌ی دینی می‌توان گفت: تجربه‌ی دینی، شهود طبیعی ندارد، شهود خدا، موجودات غایی، فرشتگان و بهشت، فهم از مصادیق دینی‌اند.

در سه قرن اخیر، دیدگاه دوّمی از جانب اندیشمندان غیر اسلامی ابتدا و بعد از آن دانشمندان اسلامی، وارد حوزه‌ی معارف دینی و مباحث کلامی جدید شد. در عصر مدرنیته، دیدگاه متفاوتی نسبت به وحی به وجود آمد که براساس آن، وحی، نه آموزه‌ای الهی بلکه تفسیرِ تجلّی باطنی و ترجمان تجربه‌ی دینی پیامبر است. براساس این دیدگاه، مضمون وحی مجموعه‌ای از حقایق درباره‌ی خداوند نیست، بلکه خداوند از راه تأثیر گذاشتن در تاریخ به قلمرو تجربه بشری وارد می‌شود. از نظر این دیدگاه، احکام الهی مبتنی بر وحی نیستند بلکه کوشش‌های انسانی برای شناخت معنا و اهمّیت حوادث وحیانی به شمار می‌روند.[۱]

---

۱. همان.

طرفداران این دیدگاه، بر مواجهه‌ی پیامبر با خدا تأکید می‌ورزند و سرشت وحی را همین مواجهه می‌دانند؛ به عبارت دیگر وحی در این دیدگاه به این معنا نیست که خدا پیامی را به پیامبر القا کرده است یا پیامبر مواجهه‌ای با خدا داشته است و از این تجربه و مواجهه تفسیری دارد. آن‌چه ما به عنوان وحی می‌شناسیم در واقع تفسیر پیامبر و ترجمان او از تجربه‌اش است. همچنین میان خدا و پیامبر، جملاتی ردّ و بدل نشده؛ چون خودِ تجربه فارغ از زبان است. زبان، صورتی است که پیامبر در آن قالب، تفسیر خود را به دیگران انتقال می‌دهد.

اولین کسی که در دنیای مسیحیت، وحی را به تجربه دینی فرو کاهید، شلایر ماخر، بنیانگذار الهیات جدید است که: «وحی را با انکشاف نفس خداوند در تجربه دینی یکی دانست.» دیدگاه شلایر ماخر در مورد وحی تجربی، پس از وی به وسیله‌ی برخی از متکلمان الهیات لیبرال، پس گرفته شد. رودلف بولتمان، از مهم ترین متکلمان مسیحی معاصر، معتقد است که وحی عبارت است از افعالِ عظیم خداوند در عیسی مسیح لذا وحی، نه از سنخ گزاره (پیام) بلکه «انکشاف» خداوند است.[۱]

جان هیک، در تبیین این نگرش معتقد است که وحی مجموعه‌ای از واقعیات الهی نیست، بلکه تأثیر حضور خداوند در

---

۱. همان.

تجارب دینی بشر است. وی ارتباطِ شخصی فردِ دیندار را برتر از پذیرش حقایقی تحت عنوان حقایق وحیانی می‌داند و بر این مطلب تأکید فراوان دارد که ادراک و آگاهی دینی، تمام حیات بشری را به تجربه وا می‌دارد؛ تجربه‌ای که در آن، افراد، همواره با خدا ارتباط دارند و خدا مستمر با افراد در ارتباط است. در عالَم تفکرات اسلامی، اولین اندیشمندی که برای نخستین بار از تجربه‌ی دینی و همسان بودن وحی سخن گفت، اقبال لاهوری است. وی در احیای تفکر دینی در اسلام، سخن خود را در این زمینه با نقل قولی از عبدالقدوس گنگهی ـ یکی از صوفیان هند ـ چنین آغاز می‌کند: حضرت محمدﷺ به آسمان، به معراج رفت و بازگشت. سوگند به خدا، اگر من به آن نقطه رسیده بودم هرگز باز نمی‌گشتم. اقبال به مناسبت در برخی موارد از کتاب خود، در مورد تجربه‌ی دینی بحث می‌کند. وی در بحثِ تفاوت پیامبر و عارف به تجربه نیز اشاره کرده، معتقد است که مرد باطنی (عارف) وقتی تجربه‌ی اتحادی پیدا می‌کند، نمی‌خواهد به زندگی این جهانی باز گردد و هنگامی که به ضرورت باز گردد، بازگشت او برای تمام بشر سود چندانی ندارد امّا بازگشت پیامبر جنبه‌ی خلاقیت و ثمربخشی دارد.[۱]

بعد از اقبال لاهوری، افرادی؛ چون نصر حامد ابوزید، دکتر سروش، دکتر مجتهد شبستری، امین خولی و... به بسط و تبیین

---

۱. همان.

نظریه‌ی تجربه‌ی دینی با رویکردهای متفاوت پرداخته‌اند که در جای خود به تفصیل بیان خواهد شد.

علل پیدایشِ دیدگاه تجربه‌ی دینی به معنای جدید در جهان

۱. شکست الهیات طبیعی

در قرون وسطی، دو روش برای دستیابی به حقایق دینی مطرح شد؛ برخی مبنای مباحث کلامی خود را عقل می‌دانستند و با روش عقلی فلسفی باورهای دینی را توجیه می‌کردند و عده‌ای دیگر مبانی کلامی خود را به وحی و کتاب مقدس استناد می‌دادند و اعتقادشان بر این بود که خداوند خودش را به طرزی مخصوص مکشوف فرموده است از این رو به الهیاتی که مبتنی بر وحی و تعالی کتاب مقدس بود، الهیات وحیانی در مقابل الهیات عقلی و طبیعی مبتنی بر روش عقلی و فلسفی گفته می‌شد. با ظهور تجربه گرایی (اصالت حس و تجربه) الهیات طبیعی در غرب دچار نوسان شد.

۲. تعارض علم و دین

علم جدید در دوره‌ی مدرنیته و در میانه‌ی انقلاب علمی قرن هفدهم میلادی همزمان با طغیان فلسفه‌ی ضدّ وحی و جهان نگری دینی زاده شد. مهم‌ترین ویژگی این دوره، قدرت خیره کننده‌ی علوم جدید در عرصه زندگی است؛ گویی انسان به ابزاری سحرآمیز دست یافته است که به مدد آن می‌تواند بی دغدغه‌ی قهر

طبیعت به رفاه این جهانی دست یابد. رفاه این جهانی نه امری است دشوار و نه امری است که حفظ آن از قدرت بشری جدید برنیاید. به همین ترتیب، استغنا پنداری از غایات آن جهانی و مقاصد آسمانی به ظهور پیوسته و علم نوین به جای خدا نشست و در برابر انبیا، پیام آورانِ سکولار، علَم این جهانی را برافراشتند. پیشرفت خیره کننده‌ی علوم نوین، خلاف آغاز آن، پیامدهای مختلفی را برای دین فلسفه اخلاق و.. به همراه داشت. کشفیات علمی، ضربات سهمگینی را بر پیکره‌ی اعتقادات مسیحی وارد ساخت. رواج علم مداری و تحوّل گرایی به طور روزافزون، دین را در معرض تهدید قرار داد و دین گریزی از هر سو ترویج شد و چنین شد که تعارضِ علم و دین به وجود آمد.

از سوی دیگر تناقضاتِ مفاهیم کتاب مقدس و آموزه‌های کلیسا با علوم تجربی به این شقاقِ علم و دین دامن زد و روز به روز بر پهنای آن افزود.

۳. نقادی کتاب مقدس

عامل دیگر برای پیدایش تجربه‌ی دینی، نقادی کتاب مقدس یا به عبارت دیگر نقادی مفهوم کتاب مقدس بود. کتاب مقدّس به دو طریق علمی نقادی شد: نقّادی متن و نقّادی مفهوم. نقّادی متن تلاشی برای به دست آوردن صحیح و معتبرترین نسخه از کتاب مقدس بود. بعد از نقادی متن، نوبتِ نقادی مفهوم بود که از متن فراتر می‌رود تا حقیقت وقایع برسد. برای این منظور دانشمندان

باید روشن سازند که هر قسمت از کتاب مقدس در چه تاریخی نوشته شده و نویسنده‌ی آن چه کسی بوده، برای چه علتی نگارش شده است. این نوع نقّادی به تشکیک‌هایی در دین مسیح و آموزه های کتاب مقدس منجر شد. با توجه به این عوامل بود که متکلمان مسیحی و در رأس آن‌ها، شلایر ماخر، دیدگاه تجربه‌ی دینی بودن وحی را در مورد وحی مسیحی مطرح کردند. بدین ترتیب اگر وحی از جنس تجربه دینی باشد هیچ یک از مشکلات فوق برای مسیحیت پیش نمی‌آید و تعارض علم و دین رخت بر می‌بندد[1]؛ زیرا ممکن است وحی با علم تعارض پیدا کند، مهم آن است که بدانیم وحی در ذات خود، فاقد تعارض است، لذا تعارض موجود مربوط به گزارش‌ها و تفاسیر آن است که آن هم، مبتنی بر تجارب و احوال درونی دینداران است.

همین مقوله؛یعنی، تعارضِ علم و دین به مفاهیم اسلامی نیز راه یافت؛ زیرا عده‌ای از روشنفکرانِ تجددخواهِ جهان اسلام که از نظریات شلایر ماخر متأثر شده بودند به این گمان و پندار رسیدند که میان آموزه‌های وحیانی اسلام ـ همچون دین مسیح ـ با علم تجربی تعارض وجود دارد، لذا با کپی برداری از نظریه‌ی شلایر ماخر و هیک، مقوله‌ی تجربی بودن دین و وحی را مطرح کردند. اینان در بسیاری از موارد در مقایسه‌ی دین اسلام و مسیحیت تحریف شده به اشتباه افتادند؛ برای مثال کتاب مقدس گزارش‌های

---

۱. همان.

افراد مختلف از انجیل است؛ چون یوحنا، لوقا و... امّا دین اسلام، یک گزارش وحیانی و فقط از جانب خداست و رسول اسلام هیچ گاه مدّعی نشده است که آن‌چه را می‌گوید از خود است ولی در انجیل گزارش‌های مختلف از جانب افراد مختلف به عنوان آموزه‌ی وحیانی در مسیحیت مطرح گردید.

وحی و سخن وحیانی در متون دینی اسلام

در متون اسلامی، تعبیر سخن خدا به عنوان وحی نخست در قرآن مجید به کار رفته است. در این کتاب، مشتقات مختلف ماده‌ی کلمه با خدا مطرح شده و خدا، متکلم، مبدأ کلمه و کلمات معرفی شده است. در آیه ۵۱ سوره ی شوری آمده است[۱] که خدا سه گونه با انسان سخن می‌گوید:

۱. وحی مستقیم ۲. از پشت حجاب ۳. فرستادن رسول و در آیه ١٦٤ سوره نساء درباره‌ی موسی گفته شده است که خدا با وی سخن گفت[۲] و در آیه ٦ سوره‌ی توبه خطاب به پیامبر آمده است: اگر کسی از مشرکان از تو پناه خواهد تا سخن خدا را بشنود به او پناه بده.[۳]

در این آیات، سخن خدا عبارت از آن خطاب معرفت آمیز

---

۱. وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِن وَرَاء حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ.

۲. وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيماً.

۳. وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلاَمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَعْلَمُونَ.

است که انسان در مقام مخاطبِ خداوندآن را می‌شنود و آن یک رابطه‌ی مفاهمه‌ای است که خدا آن را آغاز می‌کند و انسان می‌پذیرد. در آیات دیگری از قرآن؛ چون آیه‌ی ۱۰۹ سوره کهف کلمات خداوند، شرط انسان نمی‌خواهد[۱] بلکه منظور مخلوق است. در آیه‌ی ٤٥ سوره‌ی آل عمران از حضرت عیسی به کلمه خدا تعبیر شده است[۲]، در آیه‌ی ۸۲ سوره یاسین آمده که خدا هر چه را بخواهد آن را با خطاب «کُن» موجود می‌کند[۳]، در آیات دیگری از کلمات خدا به قضا و قدر تعبیر شده است (یونس ٦٤)[٤] در قرآن کریم تعبیر دیگری در باب سخن خدا وجود دارد و آن این‌که سخن خدا وقتی تنزّل یافته، به شکل آیه و سوره درآمد، کتاب نامیده می‌شود.[٥]

مفهوم وحی از دیدگاه متأهلان اسلامی[٦]

۱. نظر معتزله ۲. نظر اشاعره ۳. نظر فلاسفه‌ی مسلمان ٤. نظریه‌ی عرفانی محی الدین ابن عربی ۵. نظر ابن کلاب متکلم قرن سوّم هجری.

---

۱. قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً.
۲. إِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ.
۳. إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.
۴. لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَياةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.
۵. هرمنوتیک کتاب و سنت، مجتهد شبستری، ص ۱۳۴ ـ ۱۳۶.
۶. همان.

۱. دیدگاه معتزله در باب وحی

معتزله، مبانی عقلی خود را مبنا و معیار تفسیر قرآن و حدیث قرار داده، در تفسیر قرآن، تمام معنا، به عقل گرویده‌اند. افکار معتزلی از اواسط قرن ۲ شروع و در قرن ۵ به اوج خود رسید. معتزله که سعی داشتند مفاهیم دینی را کاملاً معقول سازند، درباره‌ی سخن وحیانی خدا نیز چنین می‌اندیشیدند، نظر آن‌ها این گونه بود که حقیقت سخن، عبارت است از حروف و اصوات منظوم که به معنایی دلالت می‌کند و سخن خدا نیز حروف و اصوات منظومی است که خداوند آن را در محلّی می‌آفریند و آن آفریده به معنایی دلالت می‌کند؛ مثلاً موسی از درختی شنید که گفت: من خدای تو هستم (طه /۱۲). خداوند در این مورد با موسی سخن گفت که اصوات و حروفی را در درختی آفرید و موسی شنید. این‌گونه اصوات منظومی نیز در هوا یا محل دیگر برای پیامبر اسلام آفریده می‌شد و پیامبر آن را می‌شنید. آن‌چه به وسیله‌ی پیامبر بر مردم خوانده شد، قرآن نام گرفت؛ یعنی حکایتی از سخن خدا. براساس چنین برداشتی، معتزله معتقد بودند که هر کدام از کلام‌های خدا با انبیای مختلف، مخلوقی جدید و حادثه‌ای نوین است؛ یعنی برای هرکدام از انبیا که مورد خطاب قرار گرفته است، سخن جدیدی آفریده شده، به همین جهت اسلام، یهود، مسیحیت هر کدام دین جدیدی است. در نظر معتزله، ویژگی و امتیاز سخن خدا این است که مستقیماً به وسیله‌ی خدا آفریده می‌شود و چون این طور است

یک پدیده‌ی غیر عادی و مستثنا از نظام قوانین طبیعی است.

۲. دیدگاه اشاعره در مورد وحی

این مکتب، بیش از همه‌ی مکاتب بر جهان اسلام اثر گذاشت، اینان معتقد بودند سخن خدا، یک صفت ذات است که از قدیم با خداوند همراه است و کتاب‌های وحیانی که بر انبیا شده وجود لفظی آن صفت ذات است.

بنابراین عقیده‌ی اشاعره، سخن خدا صوت و حرف نیست معنا و حقیقتی است که ازلاً و ابداً همراه خداست و کلام نفسی نام دارد لذا وقتی خدا با انسان سخن می‌گوید آن معنا و حقیقت را از طریق خلق به مخاطب خود ابراز می‌دارد پس قرآن و سایر کتب آسمانی، ظهور و نزول آن حقیقت واحد است. بنابراین سخن خدا نه مخلوق است و نه حادث، آن‌چه به صورت قرآن در دست مسلمانان است حکایت لفظی آن معنا و حقیقت قدیمی است. در این نظریه سخن خدا از آن جهت معنا و سخن خداست که صفت قدیمی است و هرگز از او جدا نمی‌شود.

۳. دیدگاه برخی از فلاسفه‌ی مسلمان در باب وحی

به نظر فلاسفه، آن‌چه حقیقتاً به خدا قابل استناد است، سخن نیست بلکه گونه‌ای تفهیم است که عقل فعّال (دهمین عقل از عقول دهگانه نزد فلاسفه) واسطه‌ی آن است. در نظر آن‌ها نبی، انسانی

است که در قوه‌ی نظر و عملی به کمال رسیده، بر اثر اتّصال قوه‌ی نظری عقل فعال، ذوات مجرده و حقایق بر او آشکار می‌شود و وحی خداوند همان افاضه‌ی عقل فعال است و حقایق افاضه شده، به نبی از باب تمثیل در محسوس به صورت اصوات منظوم (کلام) در سامعه نبی شنیده می‌شود. در این نظر وحی، مجازاً به خدا نسبت داده می‌شود؛ چون مبدأ این کلام، عقل فعّال است و عقل فعّال بدون اذن خدا عمل نمی‌کند.

۴. دیدگاه عرفانی ابنِ عربی

وی از عارفان مشهور قرن ٦ و ٧ هجری و اولین کسی بود که نظری خلاف دیدگاه‌های رایج ارائه کرد:

او به طور صریح از استمرار وحی سخن گفت و نبوت را به تشریعی و غیر تشریعی تقسیم کرد و ختم نبوت را از لحاظ زمانی به نوع اوّل آن مرتبط ساخت. وی وحی را فی نفسه برای همه، به معنای مجموعه‌ای از حقایق و معارف، اساس نظریه‌ی خود قرار نداد. بلکه نظریه‌ی ابن عربی این است که وحیانی بودن سخن، به چگونگی اثرگذاری آن در انسان مربوط می‌شود. ممکن است سخن واحد، برای یک شخص معیّن وحی باشد و برای شخص دیگر نباشد.

[او می‌گوید] برای وحیانی بودن سخن، نباید این سؤال را مطرح رد که آن سخن با انسان چه می‌کند که سخنان دیگر نمی‌کند، بلکه وحیانی بودن سخن با این صفت محقق می‌شود که آن سخن به

کلّی، سخن دیگر باشد.

براساس چنین نظریه‌ای، قرآن مجید برای پیامبر اسلام سخن وحیانی بود ولی برای دیگران در صورتی سخن وحیانی می‌شود که برای آن ها نیز به کلّی، سخن دیگر شود [لذا] وحی، فی نفسه برای همه و همیشه معنا ندارد.

ابن عربی، در فتوحات مکیه می‌نویسد: در وحی، افهام، مفهوم و فهم یک حقیقت است و وحی، سریع واقع می‌شود. اگر تو اتحاد این سه حقیقت را در وحی درنیابی پذیرنده‌ی، وحی نیستی لذا کلام وحیانی آن کلامی است که چنین ویژگی را دارد. وقتی خدا با وحی سخن می‌گوید فرشتگان مدهوش می‌شوند، چنانکه وقتی با موسی سخن وحی می‌گفت مدهوش می‌شد. اثر وحی در جان گیرنده، بسیار گیرا و نافذ است و این را جز عارفان به شئون الوهیت نمی‌دانند. در دیدگاه ابن عربی، وحی استمرار دارد و مخصوص انبیا نیست.

۵. دیدگاه ابن کلاب در باب وحی

وی معتقد بود که کلام نفسانی و سخن قدیمی خداوند گرچه به صورت کتاب‌هایی بر انبیا نازل شده ولی عین سخن، هیچگاه به صورت مصحف و کتاب مدون درنیامده است. وی معتقد است رسم و تعبیر عربی یا عبری کلام خدا غیر از عین کلام خداست و

قرآن مجید رسم و تعبیر عربی کلام خداست نه عین آن[1].

تفاوت وحی و الهام شاعرانه

از آن‌جا که برخی از دیدگاه‌ها، تجربه‌ی وحیانی رسول خدا را با الهام شاعرانه یکی می‌انگارند و در این راستا معتقداست: تجربه‌ی نبوی به خاطر هم سنخی‌اش با الهام شاعرانه می‌تواند در ادوار مختلف استمرار داشته باشد ما در این جا تفاوت‌های این دونوع را بیان خواهیم کرد:

اوّل: وحی با الهام متفاوت است، مراد از وحی آن پدیده‌ای است که محصولش قرآن مجید است. منشأ وحی از بیرون است و منشأ الهام از درون. الهام نقشی است که محصول تلألوء و تلاطم جان و دلشدگی شاعر است:«خون همی‌جوشد منش از شعر رنگی می‌زنم.» به تعبیر مولوی در این مصراع از دیوان شمس، جوشش رنگین خون است، شاعر هم به صراحت می‌گوید که تلاش و کوششِ تاب سوز شاعر او را به آستانه‌ی الهام می‌کشاند. شاعر است که کلمه را انتخاب می‌کند. در وحی سخن بر سر انتخاب مضمون و واژگان از سوی پیامبر نیست. جام جان او زلال و روشن آماده‌ی پذیرفتن سخن خداوند است به تعبیر ابن عربی قلب پیامبر منزل کلام خداوند می‌شود.. در الهام شعر، به شاعر متعلق است

۱. هرمنوتیک کتاب و سنت، مجتهد شبستری، ص۱۳۵.

حتّی اگر در درجه عالی از الهام باشد؛ مثل غزل حافظ و مولوی.[1]

دیدگاه نصر حامد ابوزید و دیگران در مورد وحی و تجربه دینی

نصر حامد ابوزید درمورد وحی می‌نویسد: طرفینِ ارتباط در فرایند وحی نبوی، خداست و رسولی از جنس بشر و این ارتباط خدا با انسان یا سخن گفتن او برای بشر، راه‌های معینی دارد که قرآن خود (شوری / ۵۱ ـ ۵۲)آن‌ها را این گونه بیان می‌کند:

﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِن وَرَاء حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ* صِرَاطِ اللهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللهِ تَصِيرُ الأمُورُ﴾ «هیچ انسانی را نسزد که خدا با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی یا از پس پرده ای (از موانع طبیعی) و یا این که خداوند قاصدی را (به نام جبرئیل) بفرستد و او به فرمان آفریدگار آنچه را که خدا می خواهد (به پیغمبران) وحی کند. وی والا و کار بجا است. * راه خدائی که متعلّق بدو است همه چیزهائی که در آسمان‌ها و زمین است. هان ! همه کارها به خدا بازمی گردد.»

اولین راه، همان وحی است به معنای الهام؛ مانند وحی به مادر موسی: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ﴾[2] «ما به مادر موسی الهام

---

۱. عطاء الله مهاجرانی، کلام الله، سایت رسمی عطاء الله مهاجرانی.
۲. قصص/۷.

کردیم که موسی را شیر بده».

وحی به زنبور

﴿وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾[1] «پروردگارت به زنبوران عسل الهام کرد که از کوهها و درختها و داربستهائی که مردمان می‌سازند، خانه‌هائی برگزینید.»

وحی به فرشتگان

﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلاَئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ﴾[2] «زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم.»

و هرگونه وحی که شخصی و مخفی باشد، مانند وحی به یوسف در کودکی هنگامی که برادرانش قصد داشتند او را در چاه اندازند: ﴿فَلَمَّا ذَهَبُواْ بِهِ وَأَجْمَعُواْ أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ﴾[3] «هنگامی که او را بردند و تصمیم گرفتند که او را به ژرفای چاه بیندازند، در همین حال بدو پیام دادیم که در آینده آنان را به این کاری که (در حق تو) کردند آگاه خواهی ساخت، در حالی که نخواهند فهمید.»

---

۱. نحل/۶۸.
۲. انفال/۱۲.
۳. یوسف/۱۵.

گونه‌ی دوّم؛ سخن گفتن خدا با انسان، از پس حجاب است؛ مانند تکلّم او با موسی از پشت حجاب درخت، آتش و کوه: ﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾[1] «هنگامی که به کنار آتش رسید، (از سوئی) ندا داده شد: ای موسی ! * بدون شکّ من پروردگار تو می باشم. کفش‌هایت را از پا بیرون بیاور، چرا که در سرزمین پاک و مبارک «طُوی» هستی. * من تو را (برای مقام رسالت) برگزیده‌ام، پس گوش فراده بدانچه وحی می‌شود».

حالت سوّم؛ از صوَر ارتباط خداوند با انسان همان وحی غیر مستقیم از طریق فرشته می‌باشد. در این حالت فرشته به اذن خداوند هر چه را می‌خواهد به گیرنده القا می‌کند.[2] این نوع سوّم، همان وحی معهود است که در آن جبرئیل کلمات را به پیامبر الهام وحیانی می‌کند نه ابلاغ قول وحیانی: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾[3] «جبرئیل آن را فرو آورده است. * بر قلب تو، تا از زمره بیم‌دهندگان باشی.»

﴿قُلْ مَن كَانَ عَدُوّاً لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللهِ مُصَدِّقاً لِّمَا

---

۱. طه/۱۳ـ۱۱.

۲. معنای متن، نصر حامد ابوزید، ترجمه مرتضی کریمی نیا، تهران، نشر طرح نو، چاپ چهارم، ۱۳۸۷، ص ۹۲ ـ ۹۴.

۳. شعرا/۱۹۴ـ۱۹۳.

بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾[۱] «بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد؛ زیرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است. قرآنی که کتابهای آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارت برای مؤمنان است».

از نظر ابوزید، وحی، ارسال پیام الهی به جبرئیل است و او نیز پیام را به پیامبر ارسال می‌کند تا آن را به مردم ابلاغ کند و در ضمن قرآن، یک پیام زبانی است که هیچ کس حقّ دست بردن در ظواهر یا تحریف آن را ندارد. به نظر وی، سرشت زبانی وحی با توجّه به آیاتی که پیامبر را در حالت دریافت وحی از شتاب ورزی نهی می‌کند می‌توان، دریافت[۲] از نظر نصر حامد ابوزید قرآن دارای نظام زبانی ویژه ای است چرا که گاه معانی برخی از واژه ها را تغییر داده و بر آن ها لباس فرهنگ خود را پوشانده است؛ مانند واژه های زکات، صیام و منقول عرفی و منقول شرعی.[۳]

ابوزید در کتاب «نقد الخطاب الدینی» در فصل «گفتمان چپ اسلامی» در باب وحی این‌گونه ابراز نظر می‌کند: « وحی، صرف حادثه‌ای نیست که در گذشته چندبار روی داده باشد و سپس متوقف شده، بشریت را به حال خود رها کرده است بلکه وحی، عنوانی است که به هر فعالیت ذهنی انسان در هر زمان و مکان

---

۱. بقره/۹۷.
۲. قیامت/۱۸ـ۱۶.
۳. همان، ص ۶۸.

اطلاق می‌شود.» و در ادامه می پذیرد که همه‌ی ما پیامبرانی هستیم که از طبیعت به ما وحی می‌رسد در نتیجه در نزد ما صدای طبیعت به جای صدای خداست.[1]

در بررسی سیر اندیشه ابوزید در باب وحی که معتقد به غیر وحیانی بودن الفاظ قرآن است و این‌که وحی، مقوله‌ای زبان شناختی است که به وسیله‌ی پیامبر در قالب کلمات و آیات ریخته شده است به نتایج زیر دست خواهیم یافت:

۱. قداست زدایی از الفاظ قرآن؛
۲. نفی اعجاز قرآن به ویژه اعجاز بیانی و لغوی؛
۳. نادیده انگاری قرآن و مرجعیت آن در فهم دین؛
٤. تعبیر از وحی به عنوان بیان زبانی یا تجربه روحی و نبوی پیامبر.

همزمان با نصر حامد ابوزید، کسانی گامی فراتر نهاده می‌گویند:وحی، همان تراوشِ وجدان مخفی است و تجلّی شعورِ باطن پیامبران است بنابراین فرشته‌ای در کار نیست و پیامبر از جانب خدا نمی‌باشد. آن‌چه پیامبران به نام وحی عرضه کرده‌اند انعکاس افکار درونی آنان است. پیامبران مردانی خیراندیش و اصلاح طلب بوده‌اند که خیراندیشی درونشان به صورت وحی و گاه به صورت ملک، تجسّم یافته است و گمان برده‌اند که از جایگاهی دیگر به آنان الهام شده است و به این سبب برخی

۱. نقد و بررسی دیدگاه نصر حامد ابوزید، ابوذر نوروزی.

نادرستی‌ها که در گفته‌ها و نوشته‌های آنان یافت می‌شود بدیهی و طبیعی است؛ زیرا ساختار فکری و اندیشه چنین مردانی مولود محیط و جوّ حاکم بر عقاید مردم آن زمان است. از همین روی در گفتارشان برخی باورهای زمان خویش را آورده‌اند که سپس نادرستی آن ثابت شده است و گرنه خدا، اعلی و اشرف از آن است که نادرستی‌هایی در سخنش یافت شود.[۱]

دیدگاهِ دکتر سروش در باب وحی

دیدگاه دکتر سروش درباره‌ی وحی با دیدگاه دانشمندان اسلامی از نظرگاه‌های مختلف، تفاوت بنیادی دارد. چنان‌که می‌دانیم در طول تاریخ، وحی به عنوان دریافت پیام خدا مطرح شده است؛ یعنی پیامبر فقط وسیله‌ای بوده جهت دریافت آموزه‌های الهی برای ابلاغ به مردم و آن‌ها مضمون الهی را بی کم و کاست به مردم ابلاغ می‌کردند امّا دکتر سروش معتقد است که پیامبر فقط دریافت کننده نبوده است بلکه تولید کننده است و به صراحت اعلام می‌دارد که پیامبر نقشی محوری در تولید قرآن داشته است لذا می‌گوید: « امّا پیامبر به نحوی دیگر آفریننده‌ی وحی است. آن‌چه او از خدا دریافت می‌کند مضمون وحی است امّا این مضمون را نمی‌توان به همان شکل به مردم عرضه کرد؛ چون بالاتر از فهم آن‌ها و حتّی

۱. دایره المعارف القرآن العشرین، فرید وجدی، ج ۱، ص ۷۱۵.

ورای کلمات است. این وحی، بی صورت است و وظیفه‌ی شخص پیامبر این است که به این مضمون بی صورت، صورتی ببخشد تا آن را در دسترس همگان قرار دهد. پیامبر باز همانند یک شاعر این الهام را به زبانی که خود می‌داند و به سبکی که خود به آن اشراف دارد منتقل می‌کند».[۱]

در جای دیگر می‌نویسد: «پیامبر، درست مانند یک شاعر، احساس می‌کند که نیرویی بیرونی او را در اختیار گرفته است امّا واقع یا حتی بالاتر از آن در همان حال، شخص پیامبر همه چیز است؛ آفریننده و تولید کننده بحث از این که آیا این الهام از درون است یا بیرون، حقیقتاً موضوعی ندارد؛ چون در سطح وحی، تفاوت و تمایزی میان درون و برون نیست، این الهام از نفس پیامبر می‌آید و نفس هر فردی الهی است امّا پیامبر با سایر اشخاص فرق دارد از آن رو که او از الهی بودن این نفس آگاه شده است».[۲]

وی در ادامه‌ی دیدگاه خود را در باب پیامبر و علوم روز اظهار می‌دارد: «من فکر نمی‌کنم که پیامبر به زبان زمان خویش سخن گفته باشد در حالی که خود، دانش و معرفتی دیگر داشته باشد او حقیقتاً به آن چه می‌گفته باور داشته است. این زبان خود و دانش خود او بود و فکر نمی‌کنم دانش او از دانش مردم هم عصرش درباره‌ی زمین، کیهان و ژنتیک انسان‌ها بیشتر بوده است او این

۱. دکتر سروش، متن مصاحبه با روزنامه هلندی، سایت رسمی دکتر سروش.
۲. همان.

دانشی که ما امروزه در اختیار داریم نداشته است و این نکته خدشه‌ای هم به نبوت وارد نمی‌کند؛ چون او پیامبر بود نه دانشمند و مورّخ.»

از دیدگاه دکتر سروش بر می‌آید، وی قرآن را به دو بخش خطاپذیر و خطا ناپذیر تقسیم می‌کند. ولی در این دیدگاه به نوعی تناقض می‌رسیم و آن این‌که چگونه ممکن است در مغیبات و جهان ماورا، قرآن خطاناپذیر نباشد امّا در علوم روز و بخش‌های مربوط به جهان طبیعی در قرآن خطا راه یابد.

دکتر سروش در مصاحبه با رادیو هلند در مورد راز زدایی از وحی در جهان مدرن می‌گوید: « وحی، الهام است، این همان تجربه‌ای است که شاعران و عارفان دارند هرچند که پیامبران این را در سطح بالاتری تجربه می‌کنند. در روزگار مدرن، ما وحی را با استفاده از استعاره شعر می‌فهمیم چنان‌که یکی از فیلسوفان مسلمان گفته است: وحی، بالاترین درجه‌ی شعر است. شعر، ابزار معرفتی است که کارکردی متفاوت با علم و فلسفه دارد. شاعر احساس می‌کند که منبعی خارجی به او الهام می‌کند و چیزی دریافت کرده است و شاعری درست مانند وحی، یک استعداد و قریحه است.»

وی باز در جای دگر می‌نویسد: شخصیت پیامبر نیز نقش مهمی در شکل دادن به این متن (قرآنی) ایفا می‌کند؛ تاریخ زندگی خود او، پدرش، کودکی‌اش و حتّی احوالات روحی‌اش در آن نقش دارند، اگر قرآن بخوانید حس می‌کنید که پیامبر گاهی اوقات شاد

است و طربناک و بسیار فصیح، در حالی که گاهی اوقات پُر ملال است و در بیان سخنان خویش بسیار عادی و معمولی است، تمام این‌ها اثر خود را در متن قرآن باقی گذاشته‌اند. این آن، جنبه‌ی کاملاً بشری وحی است.

دکتر سروش در پاسخ به این پرسش که آیا خطاپذیری در قرآن راه دارد یا نه اظهار می‌کند: «از دیدگاه سنّتی در وحی، خطا راه ندارد امّا امروز مفسرانِ بیشتر و بیشتری فکر می‌کنند وحی در مسائل صرفاً دینی مانند صفات خداوند، حیاتِ پس از مرگ و قواعد عبادت خطاپذیر نیست، آن‌ها می پذیرند که وحی می‌تواند در مسائلی که به این جهان و جامعه انسانی مربوط می‌شوند، اشتباه کند. آن‌چه قرآن درباره‌ی وقایع تاریخی، سایر ادیان و سایر موضوعات علمی زمینی می‌گوید لزوماً نمی‌تواند درست باشد. این مفسران اغلب استدلال می‌کنند که این نوع خطاها خدشه‌ای به نبوّت پیامبر وارد نمی‌کند؛ چون قرآن به سطح زمان خویش فرود آمده است و پیامبر با زبان زمان خویش با آن‌ها سخن گفته است.»[۱]

خلاصه‌ی دیدگاه سروش درباره وحی

۱. تجربه‌ی وحیانی پیامبر هم‌چون تجربه‌ی شاعران است امّا بالاتر؛
۲. پیامبر، آفریننده و تولید کننده‌ی قرآن است؛

---

۱. متن مصاحبه‌ی دکتر سروش با رادیو هلند، سایت دکتر سروش.

۳. مفاهیم از خدا و الفاظ از پیامبر ؛

٤. شرایطِ حاکم بر زندگی پیامبر، نقش محوری در تولید قرآن دارد؛

٥. وحی تابع پیامبر بوده است؛

٦. وحی در مسائل غیبی و عبودی می‌تواند خطاپذیر نباشد امّا در مسایل روز و علوم روز می‌تواند خطاپذیر باشد؛ مثلاً هفت آسمان؛

۷. پیامبر و وحی، سطح و دانش مردم زمان را مدّ نظر دارند؛

۸. از آن‌جا که پیامبر یک پیامبر است نه فیلسوف و مورّخ یا دانشمند علوم تجربی، لذا خطاپذیری آموزه‌های وحیانی در علوم روز یا مسایل تاریخی محتمل و معقول است؛

۹. تجربه‌ی نبوی (درمورد وحی الهی) پیوسته ادامه دارد و می‌تواند در طول زمان در افراد بروز نماید؛

۱۰. موقّتی بودن احکام دین.

دیدگاه دکتر مجتهد شبستری در باب وحی

دکتر مجتهد شبستری یکی دیگر از پیروان و مروّجان تفکّر فوق در حوزه‌ی دین شناسی و کلام جدید اسلامی در باب وحی، آرایی را به شکل ذیل بیان می‌دارد.[۱] که می‌توان آن را در دو اصل بنیادین خلاصه کرد:

۱. قرآن، لفظ و معنای کلام نبی است؛

---

۱. مجله‌ی مدرسه شماره شش، به نقل از سایت اصلاح، نقدی بر محمد شبستری، نویسنده یوسف اشکوری.

۲. این کلام نبوی کلاماً تفسیری است و صرفاً حاوی نگاه و بینش محمدﷺ از جهان و برخی از پدیده هاست.

آقای دکتر شبستری در تفسیر و توضیح خود بر مقوله‌ی وحی اظهار می‌کنند: «در قرآن، وحی، همان اشاره و انگیختن است که فعل خداست این اشاره و انگیختن تنها در مورد پیامبران به کار نرفته است؛ مثلاً حرکت غریزی زنبور عسل هم در قرآن وحی خدا نامیده می‌شود (سوره‌ی نحل آیه ٦٨) از طرف دیگر در آیه ٥١ سوره‌ی شوری آمده است: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلَّا وَحْيًا﴾ در این آیه، وحی مستقیم یا وحی با رسول (فرشته) گونه‌ای فعل تکلم به شمار آمده که می‌توان به خدا نسبت داد. با جمع میان مفاد این آیه و مباحث پیشین می‌توان گفت: از نظر قرآن، تکلم خدا با نبی امت اسلام است که سبب بعثت پیامبر و تکلّم او؛ یعنی خواندن آیات قرآن می‌شد. آیات قرآن، محصول وحی هستند و نه خود وحی، دعوی او (نبی) این بوده که او یک انسان ویژه است که بنا به تجربه‌اش خداوند او را برگزید، برانگیخت و او را از طریق وحی به گفتن این سخنان (تلاوت) قرآن توانا ساخت. این توانا سازی به سخن گفتن در قرآن وحی نامیده می‌شود.

وی در ادامه‌ی تحلیل خود بر وحی می‌گوید: آن نبی، نمی‌گفت که این متن کلام من نیست، تجربه‌ی وی این بوده که او از سوی خداوند برگزیده (اصطفا) و برانگیخته (مبعوث) شده و یک امداد

غیبی به او می‌رسد که از آن به وحی تعبیر شده و او بر اثر این امداد، قادر به تکلم؛ یعنی اظهار جملات معنادار و مفهوم دار می‌شود. ..

در ادامه آقای شبستری برای اثبات این مدعا که قرآن کلام نبی است دو دلیل ذکر می‌کند:

۱. دلیل زبان شناسی ۲. شواهد تاریخی قرآن.

۱. دلایل زبان شناسی، در این دلیل ایشان به دیدگاه یکی از زبان شناسان آلمان استدلال می‌کند که زبان به مثابه‌ی یک سیستم از شکل اظهارات با پنج محور قوام پیدا می‌کند: - محور گوینده که زبان از او نشأت می‌گیرد - محور شنونده که زبان متوجّه او است - محور زمینه‌ی متن که جایگاه زبان است - محور جماعت و اهل زبان که زبان در بین آن‌ها وسیله تفاهم مشترک است - محور محتوا که زبان آن را بیان می‌کند. آن گاه نتیجه می‌گیرد: بنا به تعریف یاد شده اگر شخصی بگوید الفاظ و مبانی معین به طور ویژه‌ای برای من به وسیله‌ی واسطه‌ای؛ مثلاً فرشته قرائت می‌شود و سپس آن‌ها را برای مخاطبان بخواند و خود را صرفاً بلندگو معرفی کند و بگوید گوینده‌ی این جملات من نیستم، در چنین حادثه‌ای به اصطلاح علمای علم اصول، دلالت تصدیقه‌ای وجود نخواهد داشت؛ چون این کلام برای مخاطبان گوینده‌ای ندارد و هیچ اراده‌ی جدّی در ورای این جملات دیده نمی‌شود، چنین جمله‌هایی نه تنها گوینده ندارد بلکه هیچ کدام از پنج محور تحقق کلام در آن ها

موجود نیست.[۱]

۲. شواهد تاریخی: آقای شبستری در این باره اظهار می‌دارند: «هرکس قرآن را به عنوان یک متن تاریخی مطالعه کند به وضوح می‌فهمد که میان پیامبر اسلام و قوم او یک گفتگوی جدّی و قابل فهم از سوی دو طرف با سبک‌های مختلف درگرفته است و آن به دو دلیل: از آن‌جا که کلام پیامبر از دو سو، گوینده و مخاطب مفهوم بوده است پس لزوماً بشری است. دوّم این‌که این کلام تحوّل مهمی در مخاطبان و مردمان پدید آورد و نهایتاً به پیدایش یک تمدن انجامید و این خود، دلیل روشنی است مبنی بر انسانی بودن این متن.

یکی دیگر از شواهد تاریخی دیگر قرآنی این است که مخالفان اسلام به رسول خدا می‌گفتند: تو ساحر، شاعر، کاهن و مانند این‌ها هستی این نسبت را وقتی به او می‌دادند که او با خواندن قرآن، مخاطبان را به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد و موجب ایمان آوردن آنان می‌شد. ساحر و کاهن نامیدن او از این باب بود که این قبیل افراد با کارها و رفتارهای خودشان دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهند و او هم دیگران را متأثر می‌ساخت. اگر خواندن قرآن تنها به معنای منتقل کردن اصوات شنیده شده به مخاطبان بود، مفهوم و مقبول نبود که به پیامبر بگویند تو یکی از این‌ها هستی. اگر خواندن قرآن، سخن گفتن پیامبر و کلام مؤثر در مخاطبان کلام او نبود،

---

۱. همان.

نمی‌شد گفت: که تو ساحر، کاهن یا شاعر هستی.

وی در پایان بحث خود نتیجه می‌گیرد کـه تمـام ایـن شـواهد، نشان می‌دهد که پیامبر این دعوی را نداشته که آیـات قـرآن، همـان طور که در مصحف شریف دیده می‌شود با لفظ و معنا از سوی خدا به او می‌رسد و او صرفاً آن‌ها را برای مردم می‌خواند [لذا] هم الفاظ و هم معانی از خود او بوده است، گرچه خدا را ملهم خـودِ تجربـه می‌کرد که از آن به وحی تعبیر می کرد. .. بعد می‌افزایند: به نظر من دلالتِ شواهد تاریخی قرآنی بر مدّعای این مکتوب آن چنان آشکار و قوی است که ما را ملزم می‌کند در هر کجـای قـرآن بـه تعبیـری برخورد کنیم که ظاهراً با استناد قرآن به عنوان کلام پیامبر ناسـازگار باشد باید آن را به گونه‌ای دیگر بفهمیم.»

پیشینه‌ی دیدگاهِ شبستری، سروش و نصر حامد ابوزید

در قرون میانه‌ی اسلام، نظریه شاذّی وجود داشته است که طبـق آن، لفظ قرآن، وحی نیست [بلکه] خداونـد معـانی و مفـاهیم را بـه گونه‌ای به نبی القا کرده و او با زبان و بیان شخصی و قـومی (زبـان عربی) و با توجه به فرهنگ زمانـه و ادبیـات و افکـار عمـوم مـردم عرب زبان در سده‌ی هفتم میلادی در حجاز، آن معـانی و در واقـع پیام را به مردمان آن عصر و زمان و مکان معیّن انتقال داده است. در این تلقی از وحیانی بودن قرآن می‌توان گفت که خداوند مفـاهیم را املا کرده و محمّد انشای خود آن را در قالب زبـان و بیـان ویـژه و

مفهوم به مخاطبانش ابلاغ کرده است. برخی از معتزله چنین نظریه‌ای ابراز کرده‌اند.در سده‌ی سوّم معمّر بن عباد السلمی معتزلی می‌گوید: «قرآن یک اثر ساخته‌ی انسان است، بدان معنی الهی است که پیامبری که آن را به وجود می‌آورد مخصوصاً از طرف خدا دارای این موهبت بوده است که قدرت ایجاد آن را داشته باشد و نیز آن را چنان به وجود می‌آورد که نماینده‌ی اراده و قصد خدا باشد [لذا] کلام خدا تنها قابلیتی است که خدا به پیغمبر خود ارزانی داشته تا اراده خدا را با الفاظ بیان کند.» دلیل کلامی آن است که شماری از معتزله (از جمله معمّر) قرآن را عرَض و مخلوق می‌دانند.

این گفتمان در برابر گفتمانِ غالب علمای اسلام از فرَق مختلف که قرآن را وحی ملفوظ می‌دانند هیچ گاه نتوانست قد علم کند و پیوسته در زاویه قرار گرفت امّا تحلیل عقلی و فلسفی پدیده وحی همچنان به عنوان یک راز باقی ماند.گرچه عارفان و فیلسوفان بسیار کوشیدند از منظر علمی و تجربی و عقلی به پدیده وحی بپردازند هنوز مسأله در ابهام بود. در دو قرن اخیر نیز به علت نفوذ افکار فلسفی غرب، دوباره بحث در باب ماهیت وحی مخصوصاً از لحاظ علمی و عقلی بالا گرفت، لذا عده‌ای از دانشمندان اسلامی سعی کردند از این مسأله رازگشایی کنند؛ افرادی چون اقبال لاهوری،

حسن حنفی و. ...[۱]

لذا دیدگاه و طرح مسأله‌ی وحی و ماهیّت آن در دیدگاه ابوزید، سروش و شبستری در واقع، ادامه‌ی همان بحث های تاریخی است که در یکی دو قرن اخیر دوباره از دل تاریخ اسلام سر برآورد. به بیان دیگر تلاش و سعی این بزرگواران در واکاوی و بازخوانی مقوله‌ی وحی، دنباله تفکرات مطرح در تاریخ اسلام است البته با اضافات، الفاظ و قالب‌های جدید که از جانب فیلسوفان غربی مطرح شد آن هم با تأثیر پذیری از دیدگاه کانت و شلایر مخار که رنگ و لعابی عقلی فلسفی به وحی بخشید.

نقد دیدگاه ابوزید، سروش و شبستری در مورد وحی[۲]

گرچه ما هنوز شناخت و درک و تحلیل درست و علمی روشن و دقیقی از پدیده‌ی وحی نداریم و نمی‌دانیم خداوند چگونه و با چه ابزاری با پیامبران سخن می‌گوید امّا (دقت شود!) مدّعا این است که کلام وحیانی در مقام تنزیل «به لسان قوم» است؛ یعنی در قالب الفاظ و بیانِ معیّن در زبان معیّن (عربی حجاز در قرن هفتم میلادی) بر نبی نازل شده و او آن را عیناً به دیگران ابلاغ کرده است. در این طرح، کلمات نازل شده کاملاً انسانی است؛ چرا که تمام قواعد عربی عصر نزول در آن رعایت شده و همان پنج محور

۱. همان.
۲. حسن یوسف اشکوری، سایت اصلاح، نقدی بر محمد مجتهد شبستری.

در آن حضور دارند: گوینده خداوند است که پیام خود را در زمینه «Kontaxt» فرهنگ و تاریخ قوم عرب در قالب کلمات معیّن و در زبان عربی قابل فهم از طریق یک انسان به عموم آدمیان با خطاب یاایّها الناس، یا عموم مؤمنان یاایّها الذین آمنوا انتقال داده است. چهار محور دیگر، حضور روشن دارند اعراب و در مرحله‌ی بعد تمام آدمیان، زمینه و متن زبان و فرهنگ عرب جماعت و اصل آن زبان، اعراب عصر نزول و محتوا خدا و توحید و آگاهی و اخلاق و عدالت و تمام موضوعات دینی.

بنابراین در تلقّی سنّتی و اجماعی مسلمانان از وحی ملفوظ نیز تمام ارکان مورد نظر زبان وجود دارد و از این رو مانند هر کلام دیگری قابل فهم و درک و تفسیر است، چنان‌که مخاطبان مستقیم آن کلمات با اعتقاد به کلام الهی بودن آن‌ها را می‌فهمیدند و پس از آن نیز در طول قرن‌ها مفسّران (حتّی غیر مسلمان) به فهم و قرائت اهتمام کرده و می‌کنند. در این زمینه تفاوتی که وحی ملفوظ با کلمات بشری دارد این است که در کلام بشری ما گوینده را می‌بینیم یا می‌توانیم ببینیم و کلام او را مستقیم یا با واسطه می‌شنویم با ابزار تکلم او آشنا هستیم امّا در کلام خدا گوینده را نمی‌بینیم و سخن او را از طریق یک انسان معتمد می‌شنویم و چون آن کلمات، تمام ضوابط و قواعد زبان بشری را رعایت کرده است برای ما قابل فهم است.

امّا اتهام ساحری و کاهنی و شاعری به پیامبر از سوی منکران نه تنها به معنای نفی انتساب قرآن به خداوند نیست بلکه بر عکس مثبِّت مدعای کلام الهی بودن این کتاب است؛ زیرا به شهادت قرآن، منکران برای نفی وحیانی بودن آیات خوانده شده به وسیله‌ی پیامبر دین، اثر کردن آن‌ها در اذهان و افکار مخاطبان، پیامبر را متهم به ساحر و کاهن و شاعر بودن می‌کردند و در مقابل، خداوند به حمایت از پیامبرش و اصالت دادن و اعتبار بخشید به قرآن و دفع زحمت از وی اقدام کرده است. لذا از اتهام شاعری و کاهنی به پیامبر نمی‌توان نتیجه گرفت که قرآن، کلام پیامبر بوده است.

نظریه‌ی انتساب کلمات قرآن به خداوند یا نبی

از برخی از نظریات هرمنوتیکی آقای شبستری چنان استنباط می‌شود که نمی‌توان از متن قرآن برای اثبات یا ردّ نظریه و فهمی اتخاذ سند کرد به ویژه ایشان مراد متکلم و حجیّت ظواهر را قبول ندارند. در هر حال ما برای اثبات دیدگاه وحیانی و خدایی بودن الفاظ و معنای قرآن از آیات صریح قرآن سود می‌جوییم[1]:

در قرآن، آیات متعددی مربوط به وحی وجود دارد که فهم و تفسیر آن‌ها در یک مجموعه و در یک نظام تحلیلی عام به ما می‌آموزد که کلمات قرآن و آیات آن، لفظاً و معنائاً از خداوند بوده

۱. همان.

و پیامبر جز این نمی‌گفته و مسلمانان نیز از همان زمان تا حال چنین عقیده‌ای داشته و دارند اینک به برخی از این آیات اشاره می‌شود:

۱. تفاوت الفاظ یا معنا

در سوره‌ی آل عمران آیه ۱۰۸ آمده است: ﴿تِلْكَ آيَاتُ اللهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِّلْعَالَمِينَ﴾[1] اگر منظور از آیات در این جمله، آیات قرآن باشد و خواندن نیز به معنای متعارف آن باشد، دلالت آیه این است که «ما» خداوند «آیات الهی» را بر «تو» محمد می‌خوانیم و این دلالت معنایی جز تلاوت و خواندن لفظ ندارد وگرنه تلاوت معنا نه مفهوماً درست است و نه اساساً القای معنای آیه و کلام شمرده می‌شود. در واقع معنا و محتوا اساساً وجود خارجی ندارد تا مورد اشاره قرار گیرد.

۲. عدم تعجیل در خواندن قرآن:

در سوره‌ی طه آیه ۱۱٤ گفته شده: ﴿فَتَعَالَى اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْماً﴾[2]

---

۱. این‌ها آیات خدا هستند که مشتمل بر حق و حقیقتند، و خداوند (هیچ گاه) ستمی برای جهانیان نمی‌خواهد.

۲. والا مقام خدا است که شاه حقیقی او است پیش از این که وحی (آیات) قرآن به پایان برسد، در آن عجله مکن. بگو: پروردگارا ! بر دانشم بیفزا.

صراحت آیه، روشن‌تر از آن است که محتاج تأویل و تفسیر باشد. خداوند به پیامبر می‌فرماید پیش از پایان گرفتن وحی در خواندن قرآن شتاب مکن. ظاهراً تردیدی نیست که منظور از قرآن همین آیات نازل شده بر پیامبر باشد. در این صورت، خداوند، محمد را از عدم تعجیل در خواندن کلام قرآن فرمان می‌دهد. مشارٌالیه و متعلّق فرمان خداوند، همین قرآن محسوس و حیّ و حاضر است نه چیزی ذهنی و موهوم.

۳. در سوره‌ی قیامت آیات ۱۶ تا ۱۹ آمده است

﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾[۱] ظاهراً موضوع این آیات، خواندن آیات نازل شده‌ی قرآن به وسیله‌ی جبرئیل بر پیامبر و شأن نزول آن، هشدار خداوند به پیامبر در مورد انتخاب روش درست و عدم شتابزدگی در قرائت وحی (موضوع آیه ۱۱٤ طه) است. در این آیات چند نکته مورد تأکید است: ۱ ــ گردآوری و نظم و تدوین قرآن بر عهده‌ی خدا است؛ ۲ ـ شرح و بیان قرآن بر عهده خداوند است؛ ۳ ـ خواندن و قرائت قرآن بر پیامبر نیز به وسیله‌ی خداوند صورت می‌گیرد؛ ٤ ـ خداوند به پیامبر هشدار داده که پیش از آن‌که

۱. (به هنگام وحی قرآن) شتابگرانه زبان به خواندن آن مَجُنبان. چرا که گردآوردن قرآن و خواندن آن، کار ما است. پس هرگاه ما قرآن را (توسّط جبرئیل بر تو) خواندیم، تو خواندن آن را (آرام و آهسته) پیگیری و پیروی کن. گذشته از اینها بیان و توضیح آن بر ما است.

آیاتِ وحی بر او قرائت و خوانده شـود او نبایـد در فراگیـری و یـا انتقال و ابلاغ آن شتاب کند؛ ۵ ـ پیامبر صرفاً موظّـف بـه پیـروی و فراگیری لفظ به لفظ و کاملِ همان کلمات نازل شده است. این بیان صریح قرآن نیز کاملاً مؤیّد این نظر است که قرآن، خودِ وحی است نه محصول وحی و پیامبر کـم‌تـرین نقـشی در پـردازش و سـاختن کلمات ندارد.

۴. در قرآن، بارها خداوند از خود با «نا» سخن گفته است

در مجموع، کلمه‌ی انزلنا، انزلناه و انزلناها، ۵۵ بار در قرآن آمـده است. اگر «نا» یا «ما»های قرآن را شماره کنیم، صدها مورد می‌شود. اگر صرفاً قرآن به عنوان یک متن ادبی معمولی نگاه کنیم قابل قبول نیست که محمّد به عنوان گوینـده‌ی ایـن کلمـات، ضـمیر « مـا» را درباره‌ی خداوند به کار برده باشد و این خلاف فصاحت و بلاغـت است که از جانب خداوند بگوید که ما بودیم که فلان قوم را هلاک کردیم (در قرآن ۲۹ بار صفت هلاک کردن به خدا نسبت داده شـده است.) در حالی که اگر این سـخن، تعبیـر محمّـد بـود بایـد گفتـه می‌شد اوست که چنین و چنان کرد.

۵. در قرآن، بارها نزول قرآن به خداوند نسبت داده شده است

از جمله آیه‌ی اوّل سوره‌ی قدر[۱] و آیات ۹۲ و ۱۵۵ سوره انعـام[۲]

---

۱. إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.
۲. وَهَذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ(۹۲) وَهَذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُواْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۵۵).

و آیه‌ی اوّل سوره نور [۱]، در این آیات صریحاً گفته شده است که «این کتاب را ما نازل کردیم.» اگر وحی، توانا سازی است و قرآن کلام نبی است، نسبت نزول قرآن به خداوند، لغو و نادرست خواهد بود. و اگر بخواهیم به مقوله‌ی وحی که قرآن به وحی به موجوداتی؛ چون زنبور عسل و.. . یا وحی به پیامبران اشاره می‌کند باید بگوییم: هر دو نوع از این وحی، وحی الهی شمرده می‌شوند؛ یعنی پدیده‌های مادی در قلمرو «وحی تکوینی» هستند و وحی به پیامبران در حوزه‌ی «وحی تشریعی» است.

۶. «قُل»های قرآن

در قرآن، بارها به پیامبر خطاب شده است؛ واضح است اگر این کلمات از پیامبر بود نه جایی برای چنین خطابی بود و نه اساساً در این مورد، تعبیرِ تفسیر معنا دارد. اگر قرآن، کلام نبی و آن هم گزارشی تفسیری او باشد، هیچ توجیهی برای حضور این خطاب‌ها و قل‌ها در قرآن وجود ندارد. آیا محمد خود به خود خطاب کرده که فلان چیز را بگو؟!

۷. ملامت‌های قرآن

در قرآن کریم، پیامبر، چندبار مورد ملامت قرار گرفته است؛ از جمله آیات اولیه‌ی سوره‌ی عبس. به نظر می‌رسد که این بخش از

---

۱. سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.

آیاتِ قرآن کاملاً در تعارض با نظریه‌ی کلام نبی بودنِ قرآن است؛چون این‌که انسان‌ها از توبیخ و سرزنش خرسند نمی‌شوند. این گزارش و انعکاس آن در قرآن که کاملاً محصول ذهن و زبان محمّد است چه ارتباطی با مدّعای تفسیری بودن آیات قرآن دارد.

۸. مسئولیت قرآن به عهده خداوند است

در آیات ۴۳ تا ۴۷ سوره‌ی الحاقه آمده است: ﴿تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ، وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ، فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾[1] در این آیات تهدیدآمیز، به صراحت گفته شده است: اگر پیامبر سخنی به ناحق به خداوند نسبت داد، خداوند دست راست و شاهرگش را قطع خواهد کرد.

۹. عربی بودن قرآن

چند بار اشاره شد که قرآن به زبان عربی است و در آیات نیز بارها به آن اشاره شده است. منظور قرآن از نزول قرآن به زبان عربی چیست؟ اگر محمّد خود، این کلمات را سروده و گفته است دیگر سخن گفتن از آن بی معنی و حتّی می‌توان گفت خارج از

۱. (بلکه کلامی است که) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. اگر پیغمبر پاره ای سخنان را به دروغ بر ما می‌بست. اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می‌بست. ما دست راست او را می‌گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم. و کسی از شما نمی‌توانست مانع (این کار ما در باره) او شود (و مرگ را از او باز دارد).

بلاغت و لغو خواهد بود. مگر بنا نبود که محمّد در میان قوم عرب زبان که زبان دیگری نمی‌دانست به غیر عربی؛ مثلاً سریانی، فارسی یا یونانی حرف بزند؟ لحن و زبان قرآن، همراه با شواهد حالیه و مقالیه نشان می‌دهد که قرآن با تکیه بر عربیت زبانِ وحی به پدیده-ی خارق العاده و معجزه آسای قرآن، اشاره می‌کند و این امر با مدّعای کلام نبی بودن سازگار نیست.

۱۰. تضمین صحت قرآن

در آیات اوّل تا هجدهم سوره‌ی پنجم درباره‌ی وحی و اوصافی از فرشته‌ی وحی سخن رفته است که مجموعه‌ی آن‌ها با تمام ابهامی که از نظر تفسیری دارد، مؤیّد این نکته است که کلماتی بر محمد وحی شد و او آن‌ها را عیناً دریافت کرد و این دریافت‌ها خود وحی است نه محصول وحی؛ مثلاً گفته می‌شود: «و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی» در این آیه بر دو نکته تأیید کرده است: یکی آن‌چه پیامبر می‌گوید همان وحی است نه محصول وحی؛ دیگر این‌که گفته‌های وحیانی محمّد از سر هوای نفس نیست.

۱۱. اجماع مسلمانان

گرچه ما دقیقاً نمی‌دانیم که مسلمانان عصر نزول قرآن و در روزگار پیامبر چه تلقی‌ای از ماهیت قرآن و مفهوم وحی داشتند امّا در مجموع روایات می‌توانیم استناد کنیم که شخص پیامبر، قرآن را

عین کلام خدا می‌دانست و خود او جز ابلاغ کامل و لفظ به لفظ آن به مخاطبان نقشی نداشته است و مسلمانان آن عصر و حتّی بعد از او نیز به طور عام بر این باور، اجماع نظر داشته‌اند.

۱۲. خلط بین قرآن و حدیث

از همان زمانِ پیامبر، مسلمانان بین قرآن و حدیث فرق نهاده‌اند و برای هر کدام، جایگاه و نقش خاصّی قائل شده‌اند و در واقع احادیث، فرع بر وحی شمرده می‌شد؛ مثلاً طبق رهنمود شخص پیامبر، مسلمانان در برابر نزول و قرائت تسلیم بودند امّا در برابر سخنان یا رفتار پیامبر برای خود حق پرسش و اعتراض قایل بودند (مثلاً جنگ احزاب) و این نکته‌ی مهمی است که یکی از پژوهشگران غربی نیز بدان توجه کرده است. ویلفرد کنتول اسمیت می‌گوید: « در انجیل، گزارش وحی است نه خود وحی، در حالی که قرآن کلام وحی است. » اسمیت از این‌جا نتیجه می‌گیرد که معادل انجیل در اسلام حدیث است.

پاسخ به شبهاتی در باب وحی

وحی و شریعت مُراوده‌ی پیامبر است نه خدا

دکتر سروش در این باره می‌نویسد: «تلقّی من این است که شارع احکام فقهی، پیامبر بوده است، شخص پیامبر در این مسایل، قانون گذاری کرده است و البته خداوند بر قانونگذاری پیامبر صحّه

می‌گذاشته است. وحی تابع پیامبر بوده؛ یعنی متناسب بود با شخصیت پیامبر یا حوادثی که در زمان پیامبر رخ می‌داد یا بنیه‌ی مزاجی و عقلانیتی که قوم او داشتند. .. در واقع، خود را با این مسائل وفق می داد.»[۱]

و چنان‌که قبلاً نیز بیان شد دکتر سروش در مصاحبه با رادیو هلند می‌گوید: « امّا پیامبر به نحوی دیگر، آفریننده‌ی وحی است. آن‌چه او از خدا دریافت می‌کند مضمون وحی است امّا این مضمون را نمی‌توان به همان شکل به مردم عرضه کند و وظیفه‌ی شخص پیامبر این است که به این مضمون بی صورت، صورتی ببخشد تا آن را در دسترس همگان قرار دهد.»[۲]

وی با این مقدمات در ادامه نتیجه می‌گیرد: «وحی می‌تواند در مسائلی که مربوط به این جهان و جامعه انسانی مربوط می شوند، اشتباه کند؛ مانند موضوعات تاریخی و موضوعات علمی زمینی. »[۳]

در پاسخ خواهیم گفت[۴]:

اولاً از آیات زیادی استفاده می‌شود که پیامبر تابع وحی و شریعت نازل شده از جانب خدا بر اوست. خداوند، تعالیم آسمانی را به پیامبر القا و تعلیم می‌داد و او سهمی در ساختن و پروراندن

---

۱. عبدالکریم سروش، اسلام، وحی و نبوت، مجله آفتاب، ش ۱۵، اردیبهشت ۱۳۸۱، ص ۶۸.
۲. سایت رسمی دکتر سروش، مصاحبه با رادیو هلند.
۳. همان.
۴. صراط مستقیم، عباس نیکزاد، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اوّل، ۱۳۸۹، ص۳۲۲ـ۳۲۱.

آن‌ها نداشت.

پیامبر می‌بایست منتظر می‌نشست تا خداوند هر وقت مصلحت دید، آیات و سوره‌هایی را بر او نازل کند. از این رو پیامبر گاهی به انتظار دستور خداوند می‌نشست و اگر مدتی بر او وحی نازل نمی‌شد ناراحت و دلگیر می‌شد و چه بسا این نگرانی به او دست می‌داد که نکند خداوند او را به حال خود واگذاشته است. اینک به برخی از آیات که گواه این مدعاست اشاره می‌کنیم:

﴿وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِآيَةٍ قَالُواْ لَوْلاَ اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يِوحَى إِلَيَّ مِن رَّبِّي هَذَا بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾[۱] «هنگامی که آیه‌ای برای آنان نمی‌آوری، می‌گویند: چرا آن را بر نمی‌گزینی و از پیش خود نمی‌سازی ؟ ! بگو: من تنها از قرآنی پیروی می‌کنم که به من وحی می شود. این قرآن بینش و هدایت و رحمت پروردگارتان است برای کسانی که مؤمن باشند».

﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ إِنَّ اللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً﴾[۲] «از چیزی پیروی کن که از سوی پروردگارت به تو وحی می شود. بی‌گمان خداوند از کارهایی که انجام می‌دهید آگاه است».

﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىَ يَحْكُمَ اللهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾[۳]

---

۱. اعراف/۲۰۳.
۲. احزاب/۲.
۳. یونس/۱۰۹.

«از آن‌چه بر تو وحی می شود، پیروی کن و شکیبا باش تا خداوند داوری می‌کند و او بهترین داوران است».

﴿وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلاً﴾[1] «اگر ما بخواهیم آنچه را که (از قرآن) به تو وحی کرده‌ایم، از تو بازپس می گیریم آن گاه کسی را نخواهی یافت که در این رابطه علیه ما از تو دفاع کند».

ثانیاً از بسیاری از آیات قرآن به وضوح استفاده می‌شود که شارع دین مبین اسلام، خداست نه پیامبر و احکام و مقررات و آموزه‌های قرآن و اسلام، منسوب و متعلق به خداست نه پیامبر. از این رو همان‌گونه که قرآن را کلام خدا می‌دانیم نه کلام پیامبر، احکام قرآن را نیز احکام خدا می‌دانیم نه پیامبر. اینک به برخی از آیات در این زمینه اشاره می‌کنیم: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾[2] «ای فرستاده (خدا، محمّد مصطفی !) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است برسان، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده ای و خداوند تو را از مردمان محفوظ می‌دارد خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌نماید».

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ

---

۱. اسراء/۸۶.

۲. مائده/۶۷.

وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾[1] «بگو: از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید اگر سرپیچی کردید و روی گردان شدید، بر او انجام چیزی واجب است که بر دوش وی نهاده شده است و بر شما هم انجام چیزی واجب است که بر دوش شما نهاده شده است امّا اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید یافت بر پیغمبر چیزی جز ابلاغ روشن و تبلیغ آشکار نیست».

﴿وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾[2] «و اگر هم شما (سخنان مرا) تکذیب کنید، ملّتهای پیش از شما (نیز پیغمبرشان را) تکذیب کرده اند و وظیفه پیغمبر جز تبلیغ روشن و روشنگر نمی‌باشد».

﴿مَّا عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاَغُ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾[3] «پیغمبر وظیفه ای جز تبلیغ (و رساندن پیام آسمانی) ندارد. خداوند آگاه از چیزی است که آشکار می سازید و باخبر از چیزی است که پنهان می‌نمائید».

﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾[4] «هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است او و امثال او بیگمان کافرند».

---

۱. نور/۵۴.
۲. عنکبوت/۱۸.
۳. مائده/۹۹.
۴. مائده/۴۴.

این آیات و آیات فراوان دیگر دلالت بر این دارند که شارع احکام و مقررات شریعت خداوند متعال است نه پیامبر، و نقش پیامبر در وحی شریعت نقش ابلاغی بوده است؛ یعنی پیامبر مبلّغ و رساننده‌ی پیام‌ها و احکام الهی است.[۱]

پیامبر، نقش محوری در تولید قرآن دارد

دکتر سروش در مصاحبه با رادیو هلند و در کتاب بسط تجربه نبوی، بیان می‌دارند که پیامبر، نقشی محوری در تولید قرآن داشته است. وی در اثبات این دیدگاه به استعاره‌ی شعر متوسل می‌شود و می‌گویند:

«پیامبر، درست؛ مانند یک شاعر احساس می‌کند که نیرویی بیرونی او را در اختیار گرفته است امّا در واقع یا حتی بالاتر از آن، در همان حال شخص پیامبر همه چیز است آفریننده و تولید کننده...».[۲]

آقای مصطفی حسینی طباطبایی در نقد این دیدگاه می‌نویسد[۳]:

«اولاً پیش از این گفتیم که قیاس وحی با شعر، قیاسی دور از تحقیق و صواب است، شاعر اگر درست مانند پیامبر احساس می‌کرد که مقهور و مسخّر نیرویی بیرونی است چنان‌که دکتر

۱. همان، ص ۳۲۵.
۲. سایت رسمی دکتر سروش، متن مصاحبه دکتر سروش با رادیو هلند.
۳. وحی قدسی، در نقد سخن عبدالکریم سروش.

سروش ادعا دارد به خود حق نمی‌داد تا در شعرش دخل و تصرّف کند زیرا می‌دانست که

این همه آوازها از شه بُود گرچه از حلقوم عبدالله بود

به علاوه پیامبر پاره‌ای از اوقات مدّت‌ها در انتظار می‌ماند تا وحی الهی در رسد و هم‌چون شاعری نبود که چون شعری از او بخواهند در آستین حاضر داشته باشد یا لحظه ای به تفکّر بنشیند و سجع و قافیه‌ای فراهم آورد.

سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار

سامری کیست که دم از ید بیضا زند

به راستی شاعری کجا و پیامبری کجا؟ کتبِ سیره آورده‌اند که پیامبر به عنایت خداوند پیش از بعثت نسبت به دو چیز بیزار شده بود: یکی بت پرستی و دیگری شعر سرایی. ..

ثانیاً: این نظریه پردازی‌ها که پیامبر آفریننده و تولید کننده‌ی وحی بود و الهامات وی از نفس او بر می‌آمد یا نفس پیامبر با خدا یکی شده بود دلیل که ندارد هیچ، مخالف با اظهارات خود پیامبر است و هر کس به قرآن بنگرد، ده‌ها آیه‌ی روشن، خلاف ادّعاهای مذکور در قرآن می‌یابد مانند: ﴿ان اتّبع الا ما یوحی الیّ * وَ مَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوی * وَ مَا عَلی الرَّسولِ الاّ البَلاغُ * قُل انّما اَنا بشَرٌ مثْلَکُم یُوحی اِلیَّ﴾ و آیات فراوان دیگر که آفرینندگی وحی از آن‌ها بر می‌آید، نه الهاماتی که از نفس پیامبر سر می‌زنند و نه ادّعای اتّحاد و

وحدت با خدای سبحان.

مشکل دکتر سروش و امثال ایشان همان است که می‌خواهند مسأله‌ی نبوت را با نگاهی صوفیانه بررسی کنند نه از منظری که پیامبران خدا نشان داده‌اند. آری، صوفیان وحدت وجودی بودند و هستند که ادعا داشتند با فرو رفتن در خود و فانی شدن، به الهامات آن چنانی نائل می‌شوند و از این رو سخن مشایخ خویش را هم چون کلام الهی می‌شمردند. ..

امّا منطقِ انبیا با این مدعیان از زمین تا آسمان تفاوت دارد. ایشان از بندگی خدا و پیام آوری او قدمی فراتر ننهادند و هیچ گاه «لیس فی جبّتی الّا الله» نگفتند. از این رو وحی ایشان نیز با الهام صوفیانه تفاوت دارد و همچنان است که خود جناب مولوی در کتاب « فیه ما فیه» تفسیر نمود: چون مجسمه‌هایی سنگی که از دهانشان آب فرو می‌ریزد. وحی، آن آبِ ریزان، سرچشمه‌ای دیگر دارد و از مجسمه‌ها نیست. این تمثیل تفاوت وحی نفسی را با وحی نبوی به خوبی می‌رساند. یکی از نشانه‌هایی که وحی انبیا را از امور نفسانی و تجربه‌های بشری جدا می‌کند، پیشگویی‌های پیامبران است که با پیش بینی‌های عارفان تفاوت اساسی دارد. چنان‌که پیشگویی مولوی در مورد خلافت عباسی در زمان مولوی خلاف از آب درآمد امّا پیشگویی پیامبر در مورد هجوم مغولان که پیامبر از ٤٠٠ سال قبل خبر آن را داده بود به وقوع پیوست (نگا:

صحیح بخاری، ج، ص ۵۱۷، چاپ مصر).

آری، این نشانه‌ای از وحی خدایی و قدسی است که خلاف الهام نفسی خطا در آن راه ندارد.[1]

۱. همان.

فصل پنجم

وحی و خطا پذیری آن در مسائل
علمی و این جهانی)



وحی و خطاپذیری آن در مسائل علمی و این جهانی

یکی دیگر از دیدگاه‌هایی که از جانب نوگرایان و تجدد خواهان در متون دینی مطرح می‌گردد این است که وحی در مسائل این جهانی و علوم تجربی می‌تواند خطاپذیر باشد؛به دیگر سخن، می‌توان این دیدگاه را پذیرفت که چون قرآن مطابق با دانش‌های زمان خود نازل شده است، لذا مسائل مطرح علمی در آن بر اساس دانش روز آن زمان است و اگر تناقضی میان علم و قرآن به وجود آید بر خاسته از همین علت است.

دکتر عبد الکریم سروش یکی از طرفداران این نظریه بیان می‌دارد: «امروز مفسرانِ بیشتر و بیشتری فکر می‌کنند که وحی در مسائل صرفاً دینی؛ مانند صفات خداوند، حیات پس از مرگ و قواعد عبادت خطاپذیر نیست. آن‌ها می‌پذیرند که وحی می‌تواند در مسائلی که به این جهان و جامعه‌ی انسانی مربوط می‌شوند، اشتباه کند؛ مانند مسائل تاریخی و موضوعات علمی زمین.»[1]

---

۱. همان.

همین دیدگاه از جانب افرادی چون مجتهد شبستری، نصر ابوزید، محمد ارکون و. .. طرح و تأیید شده است.

بر اساس نظریه فوق متون دینی از جمله قرآن کریم به دو بخش تقسیم می‌گردد:

۱. بخش مغیبات و متافیزیک که خطا پذیر نیست؛

۲. بخش مسایل این جهانی و آن‌چه به علوم روز و مسایل علمی، تاریخی مربوط می‌شودکه می‌تواند خطاپذیر باشد؛ زیرا به قول این بزرگواران پیامبر، پیامبر بود نه مورّخ و دانشمند.[۱]

آقای مصطفی حسینی طباطبایی در این نقدِ مقال می‌نویسد: «آن‌چه دکتر سروش از مفسران تازه و امروزی وحی گزارش نموده، در حقیقت به ابطال وحی و نبوت می‌انجامد نه تفسیر آن. آیا هیچ معنا دارد که ادعا کنیم قرآن در بیان وقایع تاریخی و توضیح مذاهب بشری و امور زمین گرفتار اشتباه است ولی هر چه در مورد مسایل متافیزیکی و آسمانی گفته همگی جامه‌ی صدق پوشیده و دور از خطا است».[۲]

در این جا لازم می‌بینم این نکته را یاد آور شوم که هدف انبیا، توضیح اسرار طبیعت نبوده است آن‌گونه که در علوم رسمی یا تجربی بحث می‌شود ولی آن‌ها سخنی نگفته‌اند که با دستاوردهای علوم مزبور در تعارض و ناسازگاری باشد.

---

۱. عبد الکریم سروش، مصاحبه با رادیو هلند، برگرفته از سایت رسمی دکتر سروش.

۲. وحی قدس، مصطفی حسین طباطبایی در نقد سخنان دکتر سروش.

اگر کسی قرآن کریم را به دقت بررسی کند البته از دانش ژنتیک، اثری در آن نمی‌بیند ولی چیزی مخالف این دانش و دیگر دانش‌ها در آن نخواهد یافت بلکه گاه اشاراتی به علوم طبیعت در قرآن، باعث اعجاب و شگفت دانشمندان شده است؛ به عنوان نمونه سخن دکتر «جرالدسی گورینجر» استاد جنین شناسی در بخش بیولوژی دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه «جرج تاون» که در باب مطالعه آیات از قرآن درباره تکامل جنین می نویسد:

"In a relatively few ayahs (Quranic verses) is contained rather comprehensive description of human development from the time of commingling of the gametes through organogenesis. No such distinct and complete record of human development, such as classification, terminology, and description, existed previously. In most, if not all, instances, this description antedates by many centuries the recording of the various stages of human embryonic and fetal development recorded in the traditional scientific literature"

ترجمه:

در چند آیه‌ی قرآن، شرحِ کاملی از تشکیل موجودیت آدمی از مرحله‌ی به هم آمیختگی سلول‌های جنسی تا ایجاد نطفه انسان داده شده است. هیچ ثبت و ضبطی چنین دقیق و کامل از تشکیل نطفه‌ی آدمی شامل طبقه بندی، اصطلاحات و توضیح آن‌ها قبلاً وجود نداشته است. توضیحات داده شده چندین قرن با یافت های ثبت شده علمی از تشکیل جنین انسان فاصله دارد. قرآن نه تنها تشکیل ساختار خارجی بلکه مراحل و تحوّلات داخلی جنین را

نیز از خلقت تا توسعه‌ی آن با تأکید بر وقایعی که علم امروز می‌شناسد، توضیح داده است.

هم چنین، دکتر «مارشال جانسون» استاد آناتومی و بیولوژی دانشگاه «توماس جفرسون» نیز با مطالعه قرآن کریم نوشته است:

"As a scientist, I can only deal with things which I can specifically see. I can understand embryology and developmental biology. I can understand the words that are translated to me from the Quran. As I gave the example before, if I were to transpose myself into that era, knowing what I knew today and describing things, I could not describe the things which were described. I see no evidence for the fact to refute the concept that this individual, Muhammad, had to be developing this information from some place. So I see nothing here in conflict with the concept that divine intervention was involved in what he was able to write."

ترجمه:

«به عنوان یک عالم علوم تجربی، من سر و کارم فقط با چیزهایی است که می توانم شخصاً ببینم، می توانم جنین شناسی و بیولوژی پرورشی را بفهمم. قادر هستم که کلمات قرآنی را که برایم ترجمه شود، درک کنم. هم‌چنان که پیش از این مثال آوردم. اگر بنا باشد من خود را با معلومات و بیانی که امروز از مسائل دارم در آن دوران در نظر گیرم. باز نمی‌توانستم اینگونه مطالب را چنان‌که در قرآن آمده توضیح دهم. من هیچ دلیل و شاهدی برای آن‌که در مخالفت با این حقیقت قرار گیرم نمی‌بینم که این شخصِ محمد

باید این اطلاعات را از جایی بدست آورده باشد. بنابراین من چیزی در این‌جا در تعارض با این نظریه نمی‌بینیم که دخالتی الهی در آن چه او نوشته، وجود داشته است.»

پس، سطحی نگری است که ما معلومات پیامبرﷺ بزرگوار اسلام را در حدّ چند صوفی خانقاهی و زاویه نشین تنزّل دهیم و با سخنانی یأس آور، جامعه را از تعالیم عالیه‌ی وی ناامید و محروم سازیم.

تعارض‌های قرآن با علم روز و پاسخ به آن‌ها

در ادامه به طرح و نقد پاره‌ای از موضوعات قرآنی خواهیم پرداخت که از جانب دکتر سروش ودیگران به عنوان تناقضات یا بهتر بگوییم تعارضات قرآن با دانش نوین بیان شده است و آن هم بر این مبنا که قرآن بر اساس فرهنگ و دانش عصر خود نازل شده است:

۱. هفت آسمان

طرفداران نظریه تناقض یا تعارض علم و قرآن می‌گویند در آیاتی از قرآن به خلقت هفت آسمان اشاره شده است، امّا امروزه علم، فقط از یک آسمان خبر داده است.

نقد و بررسی هفت آسمان در قرآن

آیاتی از قرآن کریم که در آن‌ها به هفت آسمان اشاره شده است:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء

فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾[۱] «خدا آن کسی است که همه موجودات و پدیده های روی زمین را برای شما آفرید، آن گاه به آسمان پرداخت و از آن هفت آسمان منظّم ترتیب داد. خدا دانا و آشنا به هر چیزی است».

﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَكِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيماً غَفُوراً﴾[۲] «آسمان‌های هفتگانه و زمین و کسانی که در آن‌ها هستند همگی، تسبیح خدا می گویند و بلکه هیچ موجودی نیست مگر این که حمد و ثنای وی می‌گویند، ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید. بی‌گمان یزدان بس شکیبا و بخشنده است».

﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاء أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاء الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظاً ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾[۳] «آن گاه آن‌ها را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند و در هر آسمانی فرمان لازمه‌اش را صادرفرمود. آسمان نزدیک را با چراغهای بزرگی بیاراستیم و محفوظ داشتیم. این برنامه ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است».

﴿اللهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ

---

۱. بقره/۲۹.
۲. اسراء /۴۴.
۳. فصلت/۱۲.

بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً﴾[1] «خدا همان است که هفت آسمان را و همانند آن زمین را آفریده است. فرمان (خدا) همواره در میان آنها جاری است تا بدانید خداوند بر هر چیزی توانا است، و آگاهی او همه چیز را فرا گرفته است».

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً مَّا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ﴾[2] «آن که هفت آسمان را بالای یکدیگر و هماهنگ آفریده است اصلاً در آفرینش و آفریده های خداوند مهربان خلل و تضادّ و عدم تناسبی نمی بینی. پس دیگر باره بنگر آیا هیچ گونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی؟»

﴿أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً﴾[3] «مگر نمی بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگر آفریده است؟»

﴿قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾[4] «بگو: چه کسی صاحب آسمان‌های هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟»

مفسران و قرآن پژوهان در تفسیر و توضیح این آیات سه دیدگاه عمده را بیان کرده‌اند:

الف) ذکرِ عدد هفت در این آیات برای کثرت است و در این

---

۱. طلاق/۱۲.
۲. ملک/۳.
۳. نوح/۱۵.
۴. مؤمنون/۸۶.

صورت منظور از هفت آسمان یا هفت طبقه زمین تعداد و شماره‌های زیاد است.

ب) منظور از هفت، در این آیات، همان عدد معدود است؛ یعنی عدد مذکور برای شماره و عدد بیان شده است، لذا هفت آسمان یا هفت طبقه زمین دقیقاً منظور از هفت آسمان یا هفت لایه‌ی زمین است.

ج) واقعیت علمی هفت آسمان، اینان در تأیید دیدگاه خود آسمان را به هفت لایه‌ی مختلف تقسم بندی کرده‌اند.

الف) کسانی که عدد هفت در قرآن و خلقت آسمان های هفت گانه را از باب کثرت می‌دانند دلایلی را بر مدعای خود نقل می‌کنند از جمله این‌که با مراجعه به فرهنگ لسان العرب (بزرگترین و مهم ترین فرهنگ لغت تا قرن ۷) خواهیم یافت که در ذیل واژه‌ی «سبع و سبعه » می‌نویسد «... و قد تکرر ذکر السبعه و السبع و السبعین و السبعمأئه فی القرآن و الحدیث، و العرب تضعها موضع التضعیف و التکثیر لَقوله تعالی: کمثل حبّه انبتت سبع سنابل و لَقوله تعالی: اِن تستغفر لهم سبعین مره، فلن یعفر اللّه، و لَقوله تعالی: الحسنهُ بعشر امثالها الی سبعمائه» یعنی ذکر هفت آسمان مذکر و مؤنث و هفتاد و هفتصد در قرآن و حدیث بسیار آمده است، و عرب زبانان آن را برای بیان چند و چندین و بسیار به کار می‌برند؛ مانند سخن خداوند ـ بلند مرتبه ـ که می‌فرماید: همچون دانه‌ای که هفت خوشه

بر آورد یا اگر برای آنان هفتاد بار استغفار کنی هرگز خداوند آنان را نخواهد بخشود و این‌که می‌فرماید: کار نیک، ده برابر پاداش دارد تا هفتصد برابر.»[۱]

علی اکبر دهخدا در لغت نامه‌ی خود ذیل واژه‌ی هفت، نکات بسیار مهم و جالبی را ذکر کرده‌اند و مؤید این نکته است که ذکر عدد هفت در قرآن از برای تکثیر و کثرت است و منظور از آن تعداد و شماره‌ی زیاد می‌باشد:

از میان اعداد، شماره‌ی هفت از دیر باز مورد توجّه اقوام مختلف جهان بوده، اغلب در امور ایزدی و نیک و گاه در امور اهریمنی و شر به کار می‌رفته است. وجود بعضی عوامل طبیعی؛ مانند تعداد سیاره‌های مکشوف جهان باستان و هم‌چنین رنگ‌های اصلی، مؤیّد رجحان و جنبه‌ی ماوراطبیعی این عدد گردیده است. قدیم‌ترین قومی که به عدد هفت توجه کرده، قوم سومر است؛ زیرا آنان متوجّه سیارات شدند و آن‌ها را به صورت اربابِ انواع پرستیدند. عدد هفت در مذاهب و تاریخ جهان، در تصوف و در سنن و آداب اهمیّت زیاد داشته و شماره‌ی بسیاری از امور و مواضیع هفت بوده است؛ مانند: هفت طبقه زمین، هفت طبقه آسمان، ایام هفته، هفت فرشته‌ی مقدّس در نظر بنی اسرائیل، هفت بار طواف بر گرد کعبه، هفت پروردگار آریایی، نزد هندوان قدیم، هفت امشاسپند در

---

۱. لسان العرب، ذیل واژه ی سبع.

مذهب زردشت، تقسیم جهان به هفت کشور یا هفت اقلیم، اعتقاد به هفت مقام و درجه‌ی مقدس در مهرپرستی، هفت ایزد در مذهب مانوی، هفت در و هفت طبقه دوزخ در قرآن، هفت شبانه روز بلای قوم عاد، هفت گاو فربه و هفت گاو لاغر که فرعون به خواب دید، هفت عضوی که در سجده باید بر زمین باشد، هفت بار تطهیر در قوانین طهارت، مراتب هفتگانه در مذهب اسماعیلیه، هفت شهر عشق و هفت مردان در تصوف، همه‌ی اینها و بسیاری موارد دیگر که در افسانه‌های دیرین و سایر شوون تمدنی بشر دیده شده است، نشانه‌ی اهمیّت فوق العاده‌ی عدد هفت در نظر اقوام مختلف جهان است.

ترکیب‌های عدد هفت

هفت آب، هفت آباق، هفت آب خاکی، هفت آب و خاک، هفت آذر، هفت آسمان، هفت آسیا، هفت آینه، هفتایی، هفتاد، هفت اختان، هفت اختر، هفت اخگر نیاره، هفت اژدها، هفت اصل، هفت اعضا، هفت افزار، هفت اقلیم، هفت الوان، هفت امام، هفت امامی، هفت انجم، هفت اندام، هفت اوتاد، هفت اورنگ، هفت ایوان، هفت باغ، هفت بام، هفت بانو، هفت بر، هفت برادران، هفت برگ، هفت بزم، هفت بلگ، هفت بنا، هفت بند، هفت بنیان، هفت بهر، هفت بیخ، هفت بید، هفت بیرون، هفت پایه، هفت پدر، هفت پر، هفت پر ثریا، هفت پرده، هفت ازرق، هفت پرده چشم، هفت

پرگار، هفت پرند، هفت پشت، هفت پوست، هفت پهلو، هفت پیر، هفت پیروزه کاخ، هفت پیکر، هفت تابنده، هفت تپه، هفت تن، هفت تنان، هفت جوب، هفت جوش، هفت چاه، هفت چتر آبگون، هفت چراغ، هفت چشم چرخ، هفت چشم خراس، هفت چشمه، هفت چشمه بهشت، هفت چوبه، هفت حال، هفت حجله، هفت حجله نور، هفت حرف، هفت حرف آبی، هفت حرف آتشی، هفت حرف استعلا، هفت حرف خاکی، هفت حرف هوایی، هفت حصار، هفت حکایت، هفت حوض، هفت خاتون، هفت خال، هفت خانه، هفت خدنگ، هفت خراس، هفت خروارکوس، هفت خرگاه، هفت خزینه، هفت خضرا، هفت خط، هفت خلیفه، هفت خم، هفت خوان، هفت خواهران، هفت خیل، هفت دادران، هفت دانه، هفت دایره، هفت دختر خضرا، هفت در، هفت در هفت، هفت دریا، هفت دستگاه، هفت دکان، هفت دور، هفت دوزخ، هفت ده، هفت ده خاکی، هفت راه، هفت رخشان، هفت رصد، هفت رقعه ادکن، هفت رنگ، هفت رنگی، هفت رواق، هفت رود، هفت زرده، هفت زمین، هفت سالار، هفت سایره، هفت سبع، هفت سر، هفت سقف، هفت سلام، هفت سلطان، هفت سیاره، هفت سین، هفت شاخ، هفت شادروان ادکن، هفت شمع، هفت شهر عشق، هفت شهر طلسم نمرود، هفتصد، هفت ضلعی، هفت طارم، هفت طبق، هفت طبقه، هفت طفل جان شکر، هفت طوق، هفت عالم، هفت عروس، هفت عضو، هفت علفخان، هفت فرس، هفت فرش، هفت فرشته،

هفت فرشی، هفت فلک، هفت قرا، هفت قلعه مینا، هفت قفلی، هفت قلم، هفت قلم آرایش، هفت قواره، هفت کار، هفت کحلی، هفت کرده، هفت کره، هفت کشخور، هفت کشور، هفت کول، هفت کوه، هفت کیمیا، هفت گانه، هفت گانی، هفت گاه، هفت گرد هفت گردون، هفت گره، هفت گل، هفت گنبد، هفت گنج، هفت گنج پرویز، هفت گنج خانه، هفت گنجینه، هفت گوهر، هفت گیسودار، هفت لنگ، هفت لای، هفت لو، هفتم، هفت مادر، هفت مجمره، هفت محراب فلک، هفت محیط، هفت مدبر، هفت مرد، هفت مردان، هفت مرکب، هفت مشعبد، هفت مشعله، هفت مغز، هفت ملت، هفت ملل، هفت مندل، هفت منزل، هفت موج، هفت مهد، هفت میدان، هفتاد، هفتمین، هفت میوه، هفت نان، هفت نژاد، هفت فلک، هفت نطع، هفت نقطه، هفت نوبتی چرخ، هفت نه، هفت نیم خایه، هفت واد، هفت وادی، هفت وچار، هفت و شش.[۱]

ب) گروه دوّم کسانی هستند که معتقدند عدد هفت که ذکر آن در قرآن آمده است از باب کثرت نیست بلکه دقیقاً به هفت آسمان مختلف اشاره دارد؛ اینان در تأیید دیدگاه خود می‌گویند: این‌که علم نتوانسته تاکنون هفت آسمانِ مختلف را کشف کند دلیلی بر ناتوانی علم است نه تناقض یا تعارض قرآن با علم جدید، لذا باید ایمان داشته باشیم که روزی علم به آن درجه از ترقی خواهد رسید که

---

۱. لغت نامه‌ی دهخدا، ذیل واژه‌ی هفت.

بتواند آسمان‌های هفت گانه را که قرآن بیان فرموده کشف نماید؛ زیرا تا کنون علم نتوانسته هیچ یک از دیدگاه‌های علمی قرآن را رد کند یا مورد تشکیک قرار دهد.

ج) عده‌ای دیگر نیز که معتقدند عدد مذکور در قرآن دقیقاً اشاره به هفت آسمان مختلف یا هفت طبقه زمین است برای تطابق دیدگاه قرآن و علم، آسمان را به هفت لایه‌ی مختلف زیر تقسیم کرده‌اند:

دانشمندان به تازگی دریافته‌اند که آسمان و فضای بی کران کهکشان از هفت طبقه و لایه‌ی مختلف تشکیل شده است:

۱. جوّ یا پوشش جویی زمیین؛
۲. فضایی که محیط بر زمین است و ماه با نیروی جاذبه‌ی خود در آن شناور است؛
۳. فضایی که مجموعه‌ی شمسی و کرات آن در آن قرار دارند؛
٤. فضا و کهکشانی که مجموعه‌ی شمسی در داخل آن است؛
٥. فضای بی انتهایی که کهکشان راه شیری اشغال کرده است؛
٦. فضای قابل رؤیت که در آن هزاران کهکشان وجود داردو کهکشان راه شیری یکی از آن‌هاست؛
۷. فضای بی‌نهایت که پیوسته در حال توسعه است[1].

دکتر «*طارق سویدان*» نویسنده‌ی کتاب «اِعجازُ القرآن» می گوید:

---

۱. الموسوعه الذهبیه فی اعجاز القرآن الکریم و السنه النبویه، احمد مصطفی متولی، ص ۱۹.

«در غرب، کتابی به نام «جهان ماوراء» خواندم که نوشته بود: در مرحله‌ی انفجار **بزرگ** (Big Bang) که کائنات از هم جدا شد، جهان به هفت بخش یا به قولی دیگر به هفت آسمان تقسیم شد.»[۱]

راقم این سطور با بررسی سه دیدگاه مختلف درباره‌ی عدد هفت یا آسمان‌های هفت‌گانه که در قرآن ذکر آن آمده است به این نتیجه رسیده‌ام که عدد هفت مذکور در قرآن از برای کثرت است و منظور قرآن از آن لایه های مختلف می‌باشد هر چند که دیدگاه دوّم را نیز ردّ نمی‌کنم، چه بسا روزی از این راز قرآن رمز گشایی شود؛ چون ما معتقدیم که در قرآن چیزی نیامده که مخالف با علم جدید باشد و اگر کسانی خود اهل کاوش وتحقیق در قرآن باشند به روشنی درخواهند یافت که تمامی مضامین علمی قرآن از جانب علم جدید با پیشرفت علم مورد تأیید قرار گرفته است. واللّه اعلم.

۲ ـ خروج نطفه از میان صلب و ترائب

در نظر جناب آقای دکتر سروش و هم‌فکرانش، بیان داشتِ قرآن درباره‌ی خروج مَنی از بین صلب و ترائب با واقعیت علمی همخوانی ندارد. در ذیل به بررسی علمی دو واژه‌ی صلب وترائب خواهیم پرداخت و بیان خواهیم کرد که منظور از آن چه می‌باشد و دیگر این‌که خطای کج فهمی و ترجمه‌های نادرست را نباید به

۱. اعجاز القرآن، فصل پنجم.

گردن قرآن انداخت، حال بررسی علمی دو واژه ی مذکور:

مجاری و مخازنِ ساختِ نطفه (اسپرم)

درقرآن کریم (در باره‌ی آفرینش انسان) آمده است:

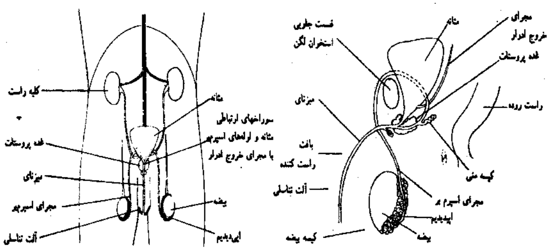
﴿فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِن مَّاء دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾[1] «انسان باید بنگرد و دقّت کند که از چه چیز آفریده شده است ؟! او از آب جهنده ناچیزی آفریده شده است. از میان پشت و استخوان‌های سینه بیرون می‌آید».

آیات فوق [جزوآیاتی است] که دانشمندان و مفسران را شگفت زده و متحیّر ساخته است، امّا [قبل از بیانِ مسایل اعجازی آن] ناگزیر برای فهم [بهتر] باید خواننده از نظرگاهِ کالبد شکافی با دستگاه تناسلی مرد آشنا شود، گرچه این آشنایی اختصار گونه باشد:

نطفه‌های (اسپرم‌ها) مردان در لوله‌های بیضه‌ها شکل گرفته، از آن‌جا به مجاری یا لوله‌های اسپرم بَر منتقل می‌شوند. اسپرم‌ها (نطفه) بعد از آن که در اپیدیدیم (لوله‌ی پیچ خورده‌ای که حدودِ شش متر طول دارد و در خارج از بیضه‌ها قرارگرفته است) جمع آوری شده، از طرف غددِ پرستات، مایعی مغذّی به آن اضافه می‌شود. در واقع، بیضه‌ها از انبوهی از لوله‌های باریکِ اسپرم ساز درست شده‌اند. از هر بیضه، یک مجرای اسپرم بَر جدا و در بالای

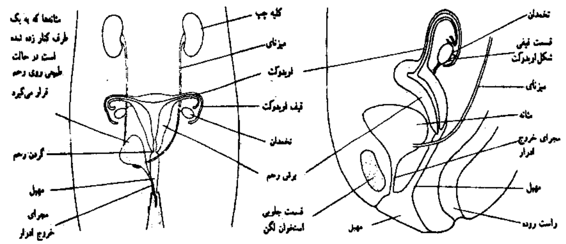
1. طارق/۵،۶،۸.

مجرای ادرای قرارگرفته به داخل آن بازمی‌شوند. قبل از این‌که مجرای مذکور واردِ غدّه‌ی پروستات شود از آن، لوله‌ی چین خورده و کوتاهی به نام کیسه‌ی منی جدا می‌شود. ادرار و منی هر دو از مجرای خروجِ ادرار پایینْ رفته از نوک آلت تناسلی مرد بیرون می‌روند.



(الف) نمای دستگاه از جلو — (ب) برش قائم

شکل ۳ ـ اندامهای تولید مثلی نر



(الف) نمای دستگاه تولید مثلی ماده از جلو — (ب) برش قائم

شکل ۲ ـ اندامهای تولید مثلی ماده

منظور از صلب و ترائب درآیه‌ی فوق

صُلب: شامل قسمت‌های زیر است: ستون فقرات، استخوان خاجی و استخوان دنبالچه.

صُلب، از نظرگاهِ عصبی به مرکزِ فرماندهی دستگاه تناسلی اطلاق می‌شود که رفتارهای جنسی؛چون جهش یا عدَم جهشِ مَنی (نطفه) را کنترل می‌کند و مقدّمات عملیات [موفق] جنسی را فراهم می‌سازد. علاوه برآن، دستگاه تناسلی به وسیله‌ی رشته‌های عصبی زیادی که از صلب نشات گرفته‌اند، کنترل و حمایت می‌شود که از آن جمله می‌توان به شبکه‌ی خورشیدی، شبکه‌ی خاجی و رشته‌های عصبی دستگاهِ تناسلی اشاره کرد. رشته‌های‌عصبی مذکور، همراه با رشته‌های عصبی، مسئولِ انقباض و انبساطِ شریان‌های خونی و نعوض و رخوت آلت تناسلی و امور مربوط به انجام عمل جنسی هستند.

[با این توصیفات] اگر بخوایم مکان صلب را که مسئول این کنترل و هدایت است مشخص نماییم، خواهیم گفت که صلب در محدوده‌ای مابین مهره‌ی دوازدهم پشت و مهره‌ی اول و دوم کمری و مهره‌ی دوم، سوم و چهارم و استخوانِ دنبالچه‌ی مردها قرار دارد.

ترائب: مفسرانِ قرآن برای ترائب معانی زیادی برشمرده‌اند ازجمله گفته‌اند: ترائب؛ یعنی، استخوانِ سینه، استخوانِ ترقوه، استخوان دست و پا، استخوان مابین هر دوپا، کتف و گردن. .. حال

که درباره‌ی واژه‌ای «ترائب» وسعتِ معانی وجود دارد، ما از میان معانی مذکور، آن معنی را بر خواهیم گزید که ترائب را به معنی استخوان میان هر دو پا آورده است و با حقیقت علمی آیه نیز همخوانی دارد.

لازم است به آیه‌ی قرآن برگردیم که می‌فرماید: ﴿خُلِقَ مِن مَّاء دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾ : «مَّاء دَافِقٍ» در آیه‌ی مذکور، مصداقِ منی مرد است که از میان صُلب(محدوده‌ی ستون فقرات، استخوان خاجی و دنبالچه)و ترائب مرد استخوان هر دو پا خارج می‌شود[1].

تا این جا، معنی آیه روشن شد ؛ به سخن دیگر، تمامِ نقاط و مجاریی که اسپرم (منی) از آن خارج شده ـ هم چنان که قبلاً بیان کردیم ـ از نظرگاه کالبدشکافی، همگی در محدوده‌ی صلب و ترائب قراردارد. هم‌چنین غدد کیسه‌ای پروستات (که مایعی انرژی‌زا به منی اضافه می‌کند) در منطقه‌ی صلب و ترائب قرار گرفته‌اند.

شایان ذکر است که درباره‌ی غدد تراوشگر منی، دیدگاه‌های مختلفی مطرح است، از آن جمله: غُددِ تراوشگر منی، علاوه بر تکوینِ مَنی به عنوان مخازن منی نیز عمل می‌کنند. دیدگاه‌های علمی جدید معتقد است که غدد مذکور را نمی‌توان به عنوان

۱. در تفسیر ابن کثیر، ج ۴ص ۴۹۸ از ضحاک نقل شده است که ترائب میان پستان‌ها، دو پا یا دو چشم قرار گرفته است.

مخازن مَنی محسوب کرد، امّا مهم این است که غدد مذکور از غدد تراوشگری هستند که بخشی از ساخت و پرداخت منی را عهده دارند. ترشحات این غدد به رنگ زرد و از لحاظ فرکتوز (نوعی از قند میوه و انرژی‌زا) بسیار غنی هستند. هم‌چنین غددِ مذکور، نقش ارزنده‌ای در جهش مَنی به خارج به شیوه‌ی انقباض عضلات برعهده دارند.

با توجه به آن چه بیان شد [نتیجه خواهیم گرفت] هیچ اشکال و شبهه‌ای باقی نخواهد ماند که قرآن مسأله‌ی (صُلب و ترائب) را به گونه‌ای اعجاز آمیز و پند برانگیز بیان کرد؛ آن هم در عصری که کالبد شکافی یا میکروسکوپی وجود نداشت تا از جایگاه و مسیر نزولِ منی قبل از خارج شدن از جسم خبر دهد.

چون از نظر گاه عصبی و اهمّیت آن، به بحث مذکور بنگریم در خواهیم یافت که تمام گونه‌های مربوط (از نظرگاهِ علم و شرع) باهم تطابق دارند و چون بخواهیم از زاویه‌ای دیگر، بحث مذکور را پردازش نماییم، می‌توانیم بگوییم وقتی شما می‌گویید «خَرَجَ الأمر من بین زیدٍ و عمروٍ» یعنی فلان مساله از میان زید و عمرو خارج و برداشته شد. مقصود این است که زید و عمر باهم و با مشارکت هم، بر حل و رفع آن مشکل اقدام کرده‌اند.لذا وقتی خداوند باری تعالی می‌فرماید: ﴿يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾ این معنی را به ذهن القا می‌کند که صلب و ترائب باهم و با مشارکت هم به انزال

منی از کیسه‌های منی و مجاری آن اقدام می‌کنند. پس صحیح می‌نماید اگر معتقد باشیم که منی (اسپرم) از صُلب مرد یا مرکزِ کنترل و فرمان اعصابِ تناسلی با همکاری و تعاون ترائبِ مرد (که چون رشته‌های عصبی، مجری فرمان مرکز کنترل است) خارج می‌شود. با هماهنگی و مشارکت بین صلب (مرکز کنترل و فرمان) و ترائب (مرکز اجرای فرمان) است که خروج و انزال منی به صورت جهنده، صورت می‌گیرد. [نتیجه آن‌که] آن‌چه درباره‌ی اعجاز این آیه بیان گردید از نظرگاه دانش جدید نیز محقق و ثابت شده است.

پُر واضح است که مرکز فرمان و کنترل دستگاه تناسلی و مرکز اجرا و مشارکت آن دو باهم، نقش مهمّی در انزال و خارج کردن منی برعهده دارند و اگر یکی از این دو مرکز از کار بیفتد عمل جنسی به صورت خودکار متوقف می‌شود.

در پایان، آن‌چه درمورد این آیات بیان شد برداشت و استنتاج ما بوده است اگر راهِ خطا رفته‌ایم عیب از ماست و چون طریق صحیح پیموده‌ایم از الطاف خداوندی است. سپاس و ستایش او را سزاست و اوست آگاه به اسرار و رموز قرآن خویش.[1]

۳. مسّ شیطان

در دیدگاه این بزرگواران یکی دیگر از نقاط ناسازگاری ظواهر

---

۱. حضاره الأسلام (مجله) دکتر هویدی، سال بیستم، شماره۱.

قرآن با علم روز این است که دیوانگی را معلول مسّ شیطان می‌داند.

آیه‌ای از قرآن که در آن به مسّ شیاطین اشاره شده است آیه‌ی ۲۷۵ از سوره‌ی بقره است که در وصف ربا خواران می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لاَ يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَن جَاءهُ مَوْعِظَه مِّن رَّبِّهِ فَانتَهَىَ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللهِ وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ «کسانی که ربا می خورند برنمی‌خیزند مگر همچون کسی که شیطان او را سخت دچار دیوانگی سازد؛ این از آن‌رو است که ایشان می گویند: خرید و فروش نیز مانند ربا است. و حال آن که خداوند خرید و فروش را حلال کرده است و ربا را حرام نموده است. پس هر که اندرز پروردگارش به او رسید و (از رباخواری) دست کشید، آن‌چه پیشتر بوده از آن او است و سروکارش با خدا است امّا کسی که برگردد این گونه کسانی اهل آتشند و جاودانه در آن می‌مانند».

با اندکی دقت در مضمون آیه روشن خواهد شد که آیه‌ی مذکور ربطی به قرآن و ناسازگاری آن با علم جدید ندارد؛ زیرا آیه در نظر تمام مفسران قرآنی در مقام تشبیه بیان شده است آن هم تشبیه محسوس به معقول. در این جا ربا خواران به صرعیان و دیوانگان تشبیه شده‌اند و این نوع از تشبیه در بین تمامی ملل وجود دارد چنان‌که نیکوکاران و اشیای زیبا را به فرشته و انسان‌های بدکار

را به دیو و شیطان تشبیه می کنند.

نتیجه آن‌که تعبیر قرآنی در این آیه نه تنها ربطی به تعارض علم و قرآن ندارد بلکه به واقع آیه در مقام علم بلاغت و ظرایف آن قابل بحث می‌باشد نه حوزه‌ی علوم تجربی.

۴. قرآن و تأثیر پذیری از نجوم بطلمیوسی

بعضی نیز در راستای استدلال بر مدعای خویش، به نظریه علمی قرآن اشکال کرده، گفته‌اند:

در قرآن، مطالب علمی و تجربی زیادی دیده می‌شود. اگر در قرآن کریم، هیئت بطلیموسی یا طبّ جالینوسی، منعکس باشد، نباید انکار کرد و نباید نتیجه گرفت و احکامی از قرآن را ابطال کرد؛ زیرا قرآن، فرهنگ زمانه را باز یافته است، نه لزوماً در همه‌ی موارد، حقایق ازلی و ابدی را و در جای دیگر، مسئله هفت آسمان را از این باب می داند. در ماجرای محاجّه، حضرت ابراهیم(علیه السلام) به نمرود گفت: پروردگار من خورشید را از طرف مشرق بیرون و از طرف مغرب پنهان می‌کند، در حالی که این جمله، عکس گردش طبیعت است و زمین را ساکن می‌داند. این کلام از نشانه‌های متأثر شدن از زمان است.

بررسی و نقد شبهه

الف) هیئت بطلیموس (متولد به سال ۱۵۰ م) بر افکار جهانیان

در عصر بعثت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)(حدود ۶۱۰م) سایه افکنده بود و مردم عرب آن را پذیرفته بودند اما قرآن با نظریه‌ی هیئت بطلیموس به مخالفت برخاست؛مانند آیه های حرکت زمین.

ب) مطالب قرآن، برای هدایت بشر و در راستای کمال انسانیت، آمده است و علوم تجربی در قرآن موضوعیت ندارد و اگر اشاره‌ای کوتاه به علم نجوم، طب، بهداشت و...دارد، با گذشت زمان و با کشفیات جدید، معجزه بودن قرآن در باب علم آشکار می شود؛ مانند: مراحل جنین، زوجیت، حرکت خورشید، کوه ها و زمین و.....

ج) علم جدید تاکنون خلاف قرآن نظریه‌ای نداده است، ولی مطالب آن را بارها و به مناسبت موضوع‌های مختلف، تأیید کرده است.

د) اشاره به حرکت خورشید، در احتجاج حضرت ابراهیم(علیه السلام) با نمرود و دیگران بوده است. در جدال احسن، چه اشکالی دارد انسان بر اساس مبانی طرف مقابل، چیزی بگوید و نظر او را باطل کند. این دلیل پذیرفتن بر قبول آن نظریه نیست؛ زیرا قرآن خود در جای دیگر، مسئله حرکت زمین را مطرح می کند. در محاجّه حضرت ابراهیم علیه‌السلام مسئله‌ی سکون زمین مفروض قرآن نیست، بلکه برای نقل تاریخ و برای اثبات ادّعای حضرت ابراهیم علیه‌السلام از جدل استفاده شده است. امروزه هم، حتی دانشمندان،

هر گاه از کار خود فارغ می‌شوند، می‌گویند: از طلوع تا غروب خورشید، کار کردم، در حالی که طبق حرکت زمین، این آفتاب و خورشید نیست که طلوع و غروب می‌کند؛ بنابراین، این یک تعبیر رایج عرفی است، بدون آن که با مبنای علمی، مخالف باشد. در نتیجه نظریه‌ی علمی در قرآن، موضوعیت ندارد و برای بیان آیات و نشانه‌ی خود و تفکر در طبیعت و هموار نمودن مسیر خداشناسی و... مطالب علمی را مطرح کرده است و بیشتر نظریات علمی هیئت قدیم با علم امروز مخالفت دارد، در حالی که مطالب علمی قرآن با نظریه قطعی دانشمندان امروز، موافقت می‌کند.

در پایان باید گفت: اگر مفسران آیات قرآن را بر حسب علم خود بر اساس هیئت بطلمیوس تفسیر کرده‌اند نشان از تعارض علم و قرآن نیست و این که قرآن بر اساس نجوم بطلمیوسی مسایل و پدیده ها را بیان کرده است. در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که به مسایل علمی اشاره دارد و علم نه تنها با آن مخالفت نکرده است بلکه بعکس به تأیید آن‌ها پرداخته است.

۵. فرو رفتن خورشید در چشمه‌ی گل آلود

مقوله‌ی فوق یکی از مواردی است که از جانب پیروان نظریه‌ی تعارض قرآن و علم جدید مطرح شده است و آن این‌که طبق یکی از آیات قرآن، ذوالقرنین احساس کرد، خورشید در چشمه‌ی گل آلود فرو می‌رود. ظاهراً این آیه با علم جدید منافات دارد؛ چرا که

اوّلاً بنا بر نگرش علمی، خورشید هیچ گاه در چشمه‌ی گل آلود غروب نمی‌کند. دوّم این‌که هیچ مکانی برای غروب یا طلوع خورشید وجود ندارد؟ خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوْماً قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْناً﴾[1] «تا وقتی که به غروبگاه خورشید رسید. به نظرش آمد که آفتاب (انگار) در چشمه گل‌آلودِ تیره رنگی فرو می‌رود و در آنجا گروهی (متمرّد کافر) را یافت. (از راه الهام به او) گفتیم: ای ذوالقرنین ! یا آنان را عذاب می‌دهی، یا این که نسبت بدیشان خوبی می‌کنی».

پاسخ به شهبه‌ی فوق

۱. چنان‌که در قرآن آمده، این حس، حسّی کاملاً شخصی برای ذوالقرنین بود. «وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ» و نه وحی خدا به او و از طرف خدا به او گفته نشده است: خداوند خورشید را در چشمه فرو برده است.

۲. ما و دنیای امروز هم اگر به جای ذوالقرنین باشیم همان دید و درک را خواهیم داشت. اگر کسی بگوید دیدگاه و درک خود را تعریف کن، شما حق ندارید علوم و قوانین کلّی طبیعت را تعریف کنید بلکه امانت در این است که مشاهدات خود را عیناً نقل کنید.

---

۱. کهف/۸۶.

این‌گونه قرآن از قول ذوالقرنین نقل قول می‌کند که خورشید در آن محل غروب کرد. واژه ی « وَجَدَ » به معنای «رَأی » دیدن، به کار می‌رود.

۳. قطعاً خود ذوالقرنین هم می‌دانسته که خورشید که در مغرب، درون دریا فرو رود، نمی‌تواند از مشرق درآید؛ چرا که مغرب را ارتباطی با مشرق نیست.

٤. از دیگر سو، این آیه، عکس نظر اسلام ستیزان را ثابت می‌کند؛ چرا که انسان آن زمان به نجوم کپرنیکی باور داشته که گمان می‌کرد زمین ثابت و خورشید از محل مشخّص طلوع و در مکان مشخص غروب می‌کند. ولی آیه به صراحت طلوع و غروب را نسبی می‌داند.[1]

برخی از معجزات علمی قرآن

در این‌جا برای آشنایی خوانندگان عزیز چند مورد از موارد اعجازی قرآن با مطابقه‌ی علوم روز بیان می‌شود تا دریچه‌ای باشد به دنیایی از روشنی‌های اعجاز علمی قرآن.

اگر کسانی خواهان دریافت اطّلاعات بیشتر و عمیق‌تر درباره‌ی اعجاز علمی قرآن کریم هستند، می‌توانند به کتاب «اعجاز قرآن در عصر فضا و تکنولوژی»[2] تألیف راقم این سطور و کتاب « طب در

---

۱. سایت درگاه، پاسخ به مسایل دینی.

۲. اعجاز قرآن در عصر فضا و تکنولوژی، کمال روحانی، سنندج، نشر آراس، چاپ سوم، ۱۳۸۹.

قرآن»[1] اثر دکتر عبد الحمید دیاب و احمد قرقوز با ترجمه‌ی این جانب مراجعه فرمایند.

خورشیدِ فروزان و ماهِ تابان

﴿تبَارَكَ الَّذي جَعَلَ فِي السَّماءِ بُروجاً و جَعَلَ فيها سِراجاً مُنِيراً﴾[2]

«پاینده و بزرگوار است خدایی که بر آسمان برجهای دوازده گانه ی فلکی را به وجود آورد و درآن خورشید فروزان و ماه تابان را قرار داد.»

﴿هُوَ الَّذي جَعَلَ الشَّمسَ ضياءً و القمرَ نوراً﴾[3] «پروردگار یکتا ست که خورشید فروزان و ماه تابان را آفرید».

﴿جَعَلَ القَمَرَ فيهنَّ نوراً وجَعَلَ الشَّمسَ سراجاً﴾[4] «و ماه را در میان آن‌ها تابان و خورشید را فروزان آفرید.»

وقتی به اوصاف قرآن در باره‌ی خورشید و ماه می‌رسیم، خواهیم دید، زیباترین و دقیق‌ترین وصف از آن دو آمده است. قرآن، خورشید را چراغ فروزان و ماه را چراغ تابان معرفی می کند. این اوصاف قرآنی در بادی امر، ساده به نظر می‌رسد، ولی با تحقیق بر واژگان و کمک گرفتن از دانش نوین، به ظرایف آن‌ها دست می‌یابیم. یکی از این ریزه‌کاری‌های قرآنی، این است که چرا قرآن،

---

۱. طب در قرآن کریم، عبد الحمید دیاب و احمد قرقوز، ترجمه کمال روحانی، سنندج، نشر آراس، چاپ سوم، ۱۳۸۹.

۲. فرقان/۶۱.

۳. یونس/۵.

۴. نوح/ ۱۶.

ماه را چراغ تابان و خورشید را چراغ فروزان معرفی می‌کند؟ پاسخ آن است که ماه در ذات خود نوری ندارد، بلکه نور آن، نتیجه‌ی انعکاسِ تابش خورشید است. امّا خورشید خود، منبع نور است که علاوه بر جهان، سطح ماه را نیز نورانی می‌کند. آیا زیباتر از این وصف، وصفی دیگر می توان یافت، که در آن خورشید را نورانی و فروزان معرفی کند و از ماه تعبیر مُسْتَنیر(نور بگیر) ارائه دهد.

از دیگر زاویه، درزبان عربی « ضیاء» به چیزی اطلاق می‌شود که از خود نور ساطع کند و « نور، منیر یا مستنیر» چیزی است که از خود نوری ندارد، بلکه از دیگر اشیا روشنی می‌گیرد[1].

شب، کلِّ کائنات را پوشانده است

﴿أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاء بَنَاهَا رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا﴾[2] «آیا آفرینش شما سخت تر است یا آفرینش آسمان ؟که خدا آن را بنا نهاده است ارتفاع و بلندی آن را بالا برد و گسترش داد و آن را آراسته و پیراسته گردانید و شبش را تاریک کرد و روز آن را روشن ساخت.»

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُواْ فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِراً﴾[3] «خداوند کسی است که شب را برای شما پدید آورده است تا در آن بیارامید

---

۱. توحید الخالق، عبد المجید الزندانی ج۳، ص ۵۸.

۲. نازعات/۲۹_۲۷.

۳. یونس/۶۷.

و روز را روشن گردایند».

﴿جَعَلْنَا الَّيْلَ لِبَاسَاً وَ جَعَلْنَـا النّهـارَ مَعاشَـاً﴾[1] «و شـب را جامـه و پوشش نموده‌ایم و روز را وقت تلاش و کوشش کرده‌ایم.»

﴿وَآيَه لَّهُمْ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَـإِذَا هُـم مُّظْلِمُـونَ﴾[2] «و نـشانه‌ای (دالّ بر قدرت ما) شب است. ما روز را از آن برمـی‌گیـریم، ناگهـان تاریکی آنان را فرا می‌گیرد».

﴿يُغْشي اللَّيْلَ النَّهَارَ﴾[3] «شب، روز را می‌پوشاند».

در آیاتِ فوق از لحاظ معنی لغات و کلمات بـا مـشکلی مواجـه نیستیم و به سادگی معانی را در می‌یابیم، امّـا از زاویـه‌ی اعجـاز در این آیات به مسایلی اشاره شده که دانش بـشری بعـد از پیـشرفت، واقعیت علمی آن‌ها را روشن ساخت.

کلمات اعجازی آیه

يُغْشي: می‌پوشاند.

نَسْلَخُ: از ریشه‌ی سَلْخِ، خارج کردن چیزی از پوست.

اگر در روز روشن که نصف زمـین روز اسـت از مـاهواره‌ای در فضا به زمین بنگریم خواهیم دید، ضخامت روشنایی روز، چیزی در حـدود دویـست مایـل اسـت، امّـا بـالای ایـن روشـنایی، تـاریکی

---

۱. نبأ/۱۱-۱۰.
۲. یس/۳۷.
۳. اعراف/۵۴.

قرارگرفته است. این نظریه که شب بر جهان محیط است، نظریه‌ای کاملاً علمی و ثابت شده است؛ یعنی، روز، فقط در زمین وجود دارد و در کُراتی؛ چون عطارد، زُحل، مریخ و ماه، همیشه شب است و اگر کسی از بالای مریخ به خورشید بنگرد آن را مانند ستارگان خواهد دید. نتیجه آن که روز جز در زمین یافت نمی‌شود. حال سؤالی که پیش می‌آید این است که روز از کجا به وجود می‌آید؟ پاسخ، این است: هنگامی که خورشید بر لایه‌ی جو تابیدن گرفت، مواد موجود در غلاف جویی چون هیدروژن، نیتروژن، هلیوم بر اثر تابیدن خورشید تشعشع گرفته، به زمین نور می‌رسانند در نتیجه روز از انعکاسِ اشعه‌ی خورشید بر جزءهای موجود در هوا به وجود می‌آید و این همان وصفی است که خداوند در مورد روز فرمود: «و النَّهارَ مُبْصِراً»: و روز را روشن گردانید. »

در یک جمع بندی، شب بر کلّ زمین و کائنات محیط است و روز، فقط در زمین، وجود دارد که آن هم، نتیجه ی انعکاس اشعه‌ی خورشید بر لایه‌ی جوّ است و چون به فضا بنگری در آن میلیون‌ها میلیون ستاره‌ی نورانی چون خورشید خواهی دید، امّا هیچ کدام نمی‌توانند دیگر کرات را روشن گردانند، بدان علّت که در دیگر کرات جوّ وجود ندارد تا نور انعکاس یابد و روز به وجود آید.

اگر غلاف جوّی نمی بود، ما هم خورشید را مانند دیگر ستارگان می‌دیدیم و در زمین هم خبری از روز نمی‌بود، امّا چه چیز باعث

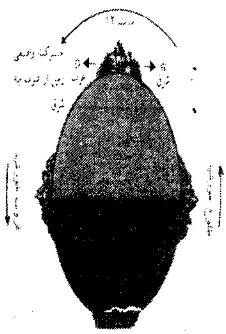
شد که از نور خورشید به صورت کنونی بهره‌مند شویم؟ چون در آیات قرآن دقت کنیم می‌توانیم پاسخ را بیابیم:

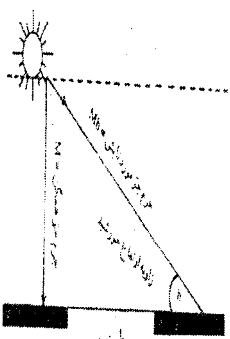
﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾[1] «و سوگند به روزآن‌گاه که خورشید را نمایان و جلوه‌گر سازد».

منظور همان انعکاس خورشید بر لایه ی جوّ است که باعث پیدایش روز و آشکار شدن خورشید می‌شود. در آیه‌ی فوق (ها) ضمیری است که به خورشید برمی‌گردد، طبق این آیه، روز، نور خورشید را نمایان می‌سازد:

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾[2] «و سوگند به شب آنگاه که خورشید را می‌پوشاند».

در این آیه نیز ضمیر (ها) به خورشید برمی‌گردد.





۱. شمس/۳.
۲. شمس/۴.

پیچیدهِ شدنِ شب و روز بر هم

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ﴾[۱] «خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است (نه به بازیچه) شب را بر روزو روز را بر شب می‌پیچد».

آفرینش جهان، داستانی عجیب دارد، خداوند آن را کُروی آفرید نه به شکل مُکَعَّب، لوزی یا مربَّع و در این اعجازی بس بزرگ نهفته است. وقتی به کرات آسمانی می‌نگریم، اکثر کُروی شکلند و در فضا، سیّاره یا کره‌ای نیست که مربّع یا مُستطیل شکل باشد.

اعجاز آیه

مفسِّران در مورد کلمه‌ی « **تکویر**» گفته‌اند: « آن از ریشه‌ی (کَوْر) به معنی پیچیده شدن عِمامه و دستار به دورِ سر است.» لذا مقصود آیه این است که شب و روز مانند پیچیده شدن عِمامه به دور سر، بر هم خواهند پیچید، امّا زمانی به راز علمی آیه پی می‌بریم که چگونگی آفرینش شب و روز را بدانیم.

آن‌چه امروز منجّمین به آن رسیده‌اند این است که شب بر کلِّ جهان محیط است، وقتی کره ی زمین در چرخش کُروی خود، به ترتیب در معرض خورشید یا اِختفای آن قرار می گیرد در آن قسمت که در معرض خورشید قرار گرفته است روز و قسمتی که

---

۱. زمر/۵.

در اختفای خورشید است، شب خواهد بود.

پیدایش جهان (زمین و آسمان‌ها) از نظرگاه قرآن

﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾[۱] «آیا کافران نمی‌بینند که آسمان‌ها و زمین (در آغاز خلقت به صورت توده عظیمی در گستره فضا، یکپارچه) به هم متّصل بوده و سپس (بر اثر انفجار درونی) آن‌ها را از هم جدا ساخته‌ایم (و تدریجاً به صورت جهان کنونی درآورده‌ایم) و هرچیز زنده‌ای را (اعم از انسان و حیوان و گیاه) از آب آفریده ایم.آیا (درباره آفرینش کائنات نمی اندیشند و) ایمان نمی‌آورند؟»

کلمات آیه

رَتْق: به هم چسبیدنِ شدید.

فَتْق: جدایی و انفصال.

در این آیه، خداوند سبحان می فرماید: « آسمان‌ها و زمین در ابتدا به هم چسپیده بود و بعد از آن انفصال رخ داد.» این تفسیر را علمای سلف ابراز داشته‌اند.

«ابن عباس»، «حسن» و «قتاده» گفته‌اند: «آسمان‌ها و زمین در

---

۱. انبیاء/۳۰.

ابتدا به هم پیوسته بود بعد از آن خداوند در بین آن‌ها جدایی افکند».

دانشِ نوین ستاره شناسی ثابت کرده است که آسمان‌ها و زمین در ابتدا یک جسم واحد بوده، قبل از این که انفصال رخ دهد، شب و روز آن ها یکی بود و بعد از انفصال است که برخی سرد، گرم یا تاریک، شدند. به دیگر سخن؛ احتمال داده می شود که خورشید در اثر تراکم ابر بزرگی از گاز و غبار به وجود آمده باشد. پس از تراکمِ مقداری گاز و تشکیل خورشید به صورت یک ستاره، گاز و غبار باقی مانده، شروع به چرخیدن نموده، به مرور زمان متراکم شده است، در نتیجه‌ی این تراکم، سیارات دیگر منظومه‌ی شمسی شکل گرفتند. آیه‌ی دیگری که به تأیید این مطلب می پردازد، آیه ی ۱۲ از سوره‌ی «فصلّت» است که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ اسْتَوي إِلي السَّماءِ و هِيَ دُخانٌ﴾ «سپس خداوند اراده‌ی آفرینش آسمان کرد در حالی که دود گونه و به شکل سحابی در گستره‌ی فضای بی انتها پراکنده بود».

آیه‌ی فوق، به نظریه‌ی سَدیم (نظریه ی غباری یا سحابی) اشاره دارد؛ چیزی که در اکتشافات علمی جدید، مطرح است.

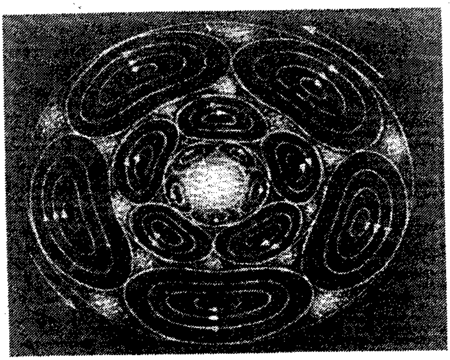
کوتاه سخن آن‌که، آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی فصّلت و آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی انبیا، توامان به تئوری « انفجار بزرگ یا نظریه‌ی غباری » اشاره می‌کنند که در صفحات آتی تطابق علمی و دقیق آیات قرآن با این نظریه‌ی علمی بیان می‌شود.

دیدگاه علم جدید درباره‌ی آفرینش جهان

نظریّه‌ی غباری چیست؟

نظریـه‌ی (DUST CLOUTHEORY) غبـاری دربـاری پیـدایش منظومه‌ی شمسی است. تنی چند از دانشمندان بر این عقیده‌انـد کـه چندین بلیون سال پیش خورشید بـه صـورت کـره‌ای از گـاز و بـا حرارت بسیار زیاد بود و آن را پوسته‌ای از گازهـای رقیـق و ذرات غبار احاطه کرده بود، این پوسته بعدها به علّت حرکت دورانـی بـه شکل قرصی از ابرهای سحابی به دور خورشید در آمد کـه قطـر آن در حدود قطر کنونی منظومه ی شمسی و در حدّ سیّاراتِ نُهْ گانـه‌ی بود، سپس به دلیل اختلاف سرعت بین قسمت هایی از سحابی کـه بـه خورشـید نزدیـک تـر و دارای سـرعت بـیش‌تـری بـوده‌انـد و بخش‌هایی که از خورشید دورتـر و دارای سـرعت کمتـر بـوده‌انـد. توده‌ی مزبور متلاطم شده، فضاهایی به نام حجره‌های تلاطـم در آن پدید آمد که هر حجره در خلاف جهت عقربه های سـاعت بـه دور خورشید گردش می‌کرد و بر عکس، مـاده‌ی درون آن‌هـا در جهـت حرکت عقربه‌های ساعت می‌گـشت، در نتیجـه غـلاف‌هـای متّحـدُ المرکزی به دور خورشید تشکیل شد که هر غـلاف پـنج حجـره ی تلاطـم دارد و سـیارات در نـواحی درون ایـن حجـره‌هـا تـشکیل یافته اند، بدین ترتیب که از به هم پیوسـتن پـنج تـوده کـه بـه یـک فاصله از خورشید بودنـد یـک سـیاره کـه اکنـون بـه آن فاصـله از خورشید واقع است، پدید آمد و اقمارِ سیّارات نیز به همـین طریـق

تنها در مقیاس کوچک‌تر به وجود پیدا کردند. این فرضیه نخستین بار به وسیله‌ی « امانوئل کانت» ارائه شد و فرضیه‌ی سحابی «لاپلاس» نیز از همین مقوله است.[1]



نظریه سحابی



گسترشِ پیوسته‌ی جهان تا نابودی از نظرگاه قرآن

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾[2] «ما آسمان را با قدرت بنا ساختیم و همواره آن را وسعت می‌دهیم».

این آیه، دلالت بر وسعت و گسترش پیوسته‌ی جهان و کائنات دارد؛ چیزی که امروزه علم کیهان شناسی به آن رسیده و به صورت یک واقعیّت علمی درآمده است. هنگامی که انیشتین « نظریه‌ی

۱. فرهنگ بزرگ گیتاشناسی، عباس جعفری، انتشارات سازمان جغرافیایی و کارتوگرافی (با اندکی ویرایش).
۲. ذاریات/۴۷.

نسبی» را در مورد زمین عرضه داشت که زمین در حال گسترش است به این واقعیّت علمی دست یافت، امّا نمی‌توانست عمقِ واقعی مسأله را دریابد، پس ابراز داشت که زمین در حال گسترش نیست، امّا علم آمد و نظریه‌ی « گسترش پیوسته ی کائنات» را به اثبات رسانید.

پُرْ واضِحْ است، کهکشان راه شیری به اندازه‌ای وسیع است که در آن صدها بلیون ستاره وجود دارد. نور، برای این که بتواند کهکشان راه شیری را درنوردد به چیزی در حدود چهارصد هزار سال نوری نیاز دارد، امّا علاوه بر کهکشان راه شیری، کهکشان های دیگری هم وجود دارند که مساحت آن صدها بلیون سال نوری است، لذا در خواهیم یافت که وسعتِ جهان بسیارْ بسیار زیاد است، این گسترش به هزار بلیون بلیون سال نوری در دقیقه می رسد؛ چیزی که جز اعداد خیالی نمی تواند آن را در خود گنجاند و این مؤیِّد همان گفته‌ی قرآن است که می‌فرماید: «إِنّـا لَمُوسِعُون». بعد از این که ثابت شد *«آلبرت انیشتین»* در این که «جهان ثابت است و لا یتغیّر» به خطا رفته است و علم جدید و قرآن ثابت کردند که اتِّساع جهان پیوسته ادامه خواهد یافت به این دیدگاه خواهیم رسید که عدّه ای از دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی اظهار داشته اند که جهان بعد از این گسترش در نقطه‌ای متوقف خواهد شد.

بر همین اساس، کیهان شناسان، آفرینش و آینده‌ی جهان را به

مراحلی تقسیم کرده‌اند:

۱. مرحله‌ای که در آن انفجار بزرگ (Big Bang) رخ داد و جهان کنونی شکل گرفت؛

۲. گسترش و اتّساع پیوسته‌ی جهان؛

۳. مرحله‌ی توقُّف و باز ایستادن جهان از گسترش و وسعت؛

٤. مرحله ای که در آن نابودی و تباهی بزرگ رخ خواهد داد و کرات و خورشید، ماه و ستارگان به‌هم برخورد خواهند کرد و جهان کنونی پایان می‌یابد.

الله اکبر! الله اکبر! جاوید است قرآن، این گفته‌ی دانشمندان غرب است؛ آنان که ایمانی به اسلام و قرآن ندارند، بلکه آن‌چه را می گویند نتیجه‌ی تحقیقات علمی است. حال ما نظر آنان را (مرحله‌ی چهارم)که جهان پایان خواهد یافت و کرات و خورشید و ستارگان و ماه بی نور خواهند شد و به هم برخورد خواهند کرد در تحقیقات ایشان دیده‌ایم و خوانده‌ایم، ولی قرآن با صراحت و زیبایی مخصوصْ به خود، از آن سخن راند و در حدود ۱۵۰۰ سال قبل به این حقیقت علمی اذعان نمود.

﴿يَسئَلُ اَيّانَ يوْمُ الْقيامهِ، فـإذا بَـرِقَ الْبَـصَرُ و خَـسَفَ الْقَمَـرُ و جُمِـع الشَّمسُ و الْقَمَرُ﴾[1] «می‌پرسد روز قیامت کی خواهد آمد؟ هنگامی که چشم‌ها سراسیمه و آشفته شود و ماه بی نور و روشنایی می گردد

۱. قیامه/۹ـ۶.

و خورشید و ماه گرد آوری می‌گردد.»

﴿یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاء کَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِیدُهُ وَعْداً عَلَیْنَا إِنَّا کُنَّا فَاعِلِینَ﴾[1] «روزی (تحقّق می پذیرد که) ما آسمان را درهم می پیچیم به همان صورت که طومار نامه‌ها در هم پیچیده می شود. همان گونه که (نخستین بار سهل و ساده) آفرینش را سر دادیم، آفرینش را از نو بازگشت می دهیم (و به شکل دیگری زندگی دوباره می بخشیم و مردمان را برای حساب و کتاب حاضر می آوریم. این وعده‌ای است که ما می‌دهیم و ما قطعاً آن را به انجام می‌رسانیم.»

﴿اذا السَّماءُ انْفَطَرَتْ و اِذا الْکَواکِبُ انْتَثَرتْ و اِذا الْبِحارُ فُجِّرتْ﴾[2] «آن هنگامی که آسمان شکافته شود و هنگامی که ستارگان فرو ریزند و زمانی که دریاها منفجر شوند.»

و آیاتی دیگر در قرآن؛ چون آیه ۸ و۹ سوره ی معارج، آیات اولیّه‌ی سوره‌ی انشقاق و آیات آغازین سوره‌ی حج، به پایان کار جهان اشاره دارند، و علم جدید به تأیید آن آمده است.

انفجارِ بزرگ و نابودی جهان از دیدگاه علم جدید

این نظریّه می‌گوید: جهان آغازی داشته و به انتها نیز می رسد. مکتب «کیهان شناختی انفجار بزرگ» پیشنهاد می‌کند که یک انفجار

---

۱. انبیاء/۱۰۴.

۲. انفطار/۳ـ۱.

کیهانی در مدّت‌ها قبل رخ داده است. «*پدرْ لیما تریک*» منجّم بلژیکی و «گاموف» فیزیکدان متولّد روسیه ــ که در سال ۱۹۳۶/۱۳۱۵م به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرد ــ کسانی هستند که شدیداً به این نظریه معتقدند[1] بر اساس نظریات کیهان شناسان انفجار بزرگ، جهان موجودیتش را از یک تجمّع فشرده و بسیار داغ ماده شروع کرده است. بعداً گاموف این ماده ی اولیه را «یلم» نامید[2]، نامی که ارسطو به ماده‌ی اولیه داد و به عقیده‌ی فلاسفه یونانی تمام مواد از آن نتیجه می‌شود احتمالاً ذرّات جهان در آن زمان به فشردگی ماده در هسته‌ی اتم به یکدیگر پیچیده شده بودند، گاموف این فرض را بر این حقیقت استوار ساخت که ماده در هسته، فشرده‌ترین شکل ماده‌ی شناخته شده را دارا می‌باشد

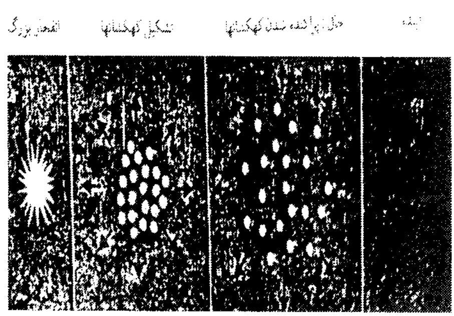
دمای یلم، دراین نقطه، تریلیون‌هادرجه بالا بوده‌است، همان طوری که جهان منبسِط می‌شود، دما کاهش یافت و در ابتدا به بیلیون ها و سپس به میلیون‌ها سقوط نمود، هنگامی که دما به حدود ۱۰ میلیون درجه کاهش یابد پروتون‌ها یا هسته‌های هیدروژن در گروه های چهار تایی با یکدیگر شروع به برخورد کرده تا هسته های هلیوم شکل گیرند. مقدار هلیوم تشکیل شده در زمان اولیّه دقیقاً معلوم نیست، امّا محاسِبات نشان می دهد که حداقل ۲۰ تا ۳۰ درصد

---

۱. اصول و مبانی جغرافیای ریاضی ص ۸۹.
۲. همان.

هسته‌های هیدروژن جهان در مراحل اولیه انفجار بـه هلیـوم تبـدیل شده اند. بنابراین تصویر نظریه‌ی انفجار بـزرگ وجـود هیـدروژن و هلیوم را در جهان توصیف می کند. بر اساس نظریه‌ی انفجار بـزرگ در آینده انبساط به طور نامحدودی ادامه مـی‌یابـد، همـان طـور کـه کهکشان‌ها به اطراف دور می شوند، فاصله‌ی بین آن هـا زیـاد شـده، فضا خالی تر و چگالی مادّه کمتـر مـی گـردد، لـذا سـتارگان جدیـد کمتری می توانند شـکل گیرنـد، سـتارگان قـدیمی یکـی پـس از دیگـری از بـین و جهان به تاریکی می گراید[1].

﴿فإذا بَرِقَ الْبَصَرُ و خَسَفَ الْقَمَرُ و جُمِعَ الشَّمسُ و الْقَمَرُ﴾[2] «هنگامی که چشم‌ها سراسیمه و آشفته شود و ماه بی نور و روشنایی می گردد و خورشید و ماه گرد آوری می گردد.»



۱. همان با اندکی ویرایش و تصرف ۹۰.
۲. قیامه/۹ـ۸.

بادهای بارور کننده‌ی ابرها

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾[۱] «و بادها را برای تلقیح (ابرها و بارور ساختن آن‌ها) به وزیدن می‌اندازیم و به دنبال آن از (ابرهای به هم پیوسته و تلقیح شده) آسمان آب می‌بارانیم و شما را بدان سیراب می‌گردانیم و شما توانائی اندوختن آن را (بدین گونه در فضا و زمین) ندارید».

خداوند سبحان، در این آیه از بادهای بارور کننده، سخن به میان می‌آورد همان بادهایی که در تلقیحِ گیاهان نقشِ مؤثّری دارند؛ یعنی، دانه‌ها به وسیله‌ی باد از جایی به جای دیگر می‌روند و لقاح، صورت می‌گیرد. این مفهوم به طور روشن از سیاق آیه به دست می‌آید. نکته‌ی دیگری که در ادامه‌ی آیه ما را به فکر وامی‌دارد این است که می‌فرماید: ﴿وأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحُ فَأَنْزَلنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ مشاهده می‌شود «ف» در «فَأَنْزَلْنَا» برای تعقیب و انجام کاری بدون تأخیر و درنگ است؛ بدین معنی که باد های بارور کننده، عاملی برای بارش بارانند. امروزه، علم جدید ـ با صدق این ادّعا ـ دریافت که بادها باعث ریزش هستند و موادّ ریزی با خود حمل می‌کنند که با چشم غیرِ مسلّح دیده نمی‌شوند، این ذرّات کوچک، بخار آب را در کمیّت‌های مناسب جذب کرده، به وسیله‌ی بادها حمل می کنند؛ به دیگر سخن، بعد از آمدنِ بادهای بارور کننده آن مقدار از بخار

---

۱. حجر/۲۲.

آب موجود در ابر با آن مقدار آب موجود در باد، حَوْلِ مواد و اجزای ریزِ موجود، جمع شده، ابر را به حالتی می‌رسانند که آماده ی بارش باران شود. گویی که باران از ابر به وجود آمده است و این بارش جز بعد از تلقیحِ ابر به وسیله‌ی بادها صورت نخواهد گرفت.

انواع ابرها در قرآن (ابرهای متراکم یا کومولو نیمبوس)

از دیگر جنبه‌های اعجازی آیات قرآن، اشاره به ابرها و مراحل تشکیل ابرهاست و از نقش مهم باد در پیدایش ابر و باران سخن می‌گوید: ﴿اَلَم تر أنَّ اللهَ يُزجي سَحاباً ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَينَهُ ثُمَّ يَجعَلُهُ رُكاماً، فَتَرَي الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِه وَيُنَزِّلُ مِنْ جِبال فيها مِنْ بَرَدْ فيُصيبُ بِهِ مَنْ يَشاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشاءُ يكادُ سَنَا بَرقِهِ يَذْهَبُ بِلْأبصارِ﴾[1] «مگر نمی دانی که خداوند ابرها را آهسته به سوی هم می‌راند، سپس آن‌ها را گرد می‌آورد، بعد آن‌ها را متراکم و انباشته می‌سازد، آن‌گاه می‌بینی باران از لابه لای آن ها بیرون می‌ریزد و نیز خدا از آسمان، از ابرهای کوه مانندآن، تگرگ‌های بزرگ را فرو می‌بارد و هر کس را بخواهد با آن زیان می رساند و هر کس را بخواهد از زیان بدور می دارد، درخشش برق (حاصل اصطکاک) ابرها (آن اندازه نیرومند است) نزدیک است چشم‌ها را (خیره) و از میان بردارد».

در هر لفظ و حرف از این آیه معجزه‌ای نهفته است که با

---

۱. نور/۴۳.

تحقیقاتِ دانشمندان و ماهواره های هـوا شناسـی ثابـت شـده و بـه اثبات کامل رسیده است.

شرح نِکاتِ علمی آیه (مراحل سه گانه‌ی تشکیل ابرهای متراکم)

الف) اَلَم‌تر أنَّ الله یُزْجی سَحاباً

«إزجـاء» در لغـتِ عـرب، آرام رانـدن و سـوق دادن اسـت و خداوند به وسیله‌ی باد، ابرها را به آرامی به سوی هم مـی‌رانـد، امّـا راندن و سوق دادن تا کجا ادامه دارد؟ دانشمندان مـی‌گوینـد: سـوق دادنِ ابرها تا نقطه‌ی اجتماع و به هم پیوستن آن‌ها ادامه پیدا می‌کند.

ب) ثُمَّ یُؤلِّفُ بَینَهُ

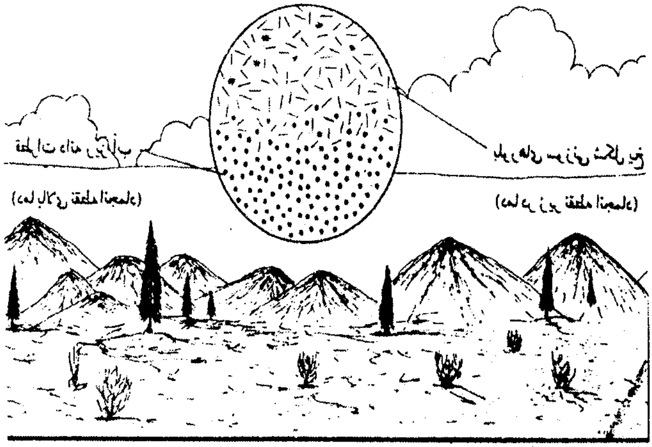
بعد از سوق و راندن ابرها و رسیدن آن ها به نقطه‌ی اجتماع، در مرحله‌ی دوّم، ابرها به هم پیوند می‌خورند؛ یعنی، ابرها قبل از ایـن، جدا و مستقل از هم هستند، امّا وقتی با هم پیوند خوردند یـک ابـرِ واحد را شکل می‌دهند.

محققانِ علوم هوا شناسی اظهـار داشـته‌انـد: « اجتمـاع و پیونـد ابرهای پراکنده ممکن نیست جز این که ابتدا بـه سـوی هـم رانـده شوند.» این پدیده، منطبق با مرحله‌ی اوّل شکل گیری ابرها در قرآن است.

ج) ثُمَّ یَجْعَـلُهُ رُکاماً

بر اثر وزش باد، ابرها بر روی هـم فـشرده و انباشـته شـده، بـه صورت ابرهای متراکم در خواهد آمد. ابرهای متراکم از طـرف بـالا

گسترش می یابند و به صورت توده های بسیار بزرگی در خواهند آمد که از دور به شکل کوه‌های بزرگی دیده می‌شود. بعد از آن که مراحل سه گانه‌ی پیشین سپری شد، مرحله‌ای دیگر در صحنه‌ی فضا شکل می‌گیرد که نزول باران، تگرگ و رعد و برق است، امّا چگونه؟ با بالا رفتن ابرها و بادهایی که از قسمت پایین با بار الکتریکی مثبت در حرکتند و برخورد با نیروی الکتریکی موجود در فضا یک میدانِ الکتریکی، شکل خواهد گرفت و بخاراتِ آب موجود را به صورت قطراتی بسیار ریز در خواهدآورد تا بر اثر فشار، تبدیل به قطراتِ باران شده، ببارند.



ابرها اجتماع قابل رؤیت قطرات ریز آب یا بلورهای دانه ریز یخ هستند که به علت کوچکی این ذرات آنقدر سبکند که در هوا معلق نگهداشته می‌شوند.

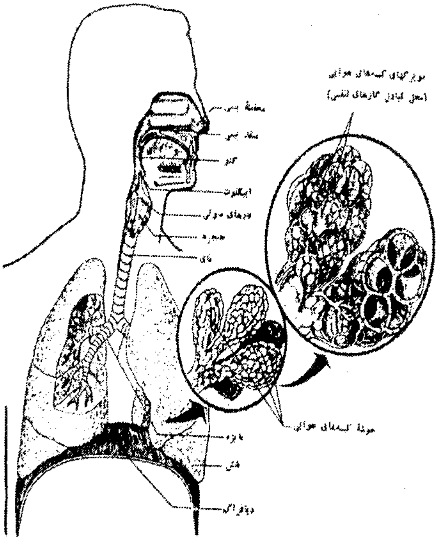
اثر ارتفاعاتِ بر انسان

﴿فَمَنْ یُرِدِاللهُ اَنْ یَهْدِیَهٗ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ اَنْ یُظِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کأَنَّما یَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ﴾[1] «آن کسی را که خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را با پرتو ایمان برای پذیرش اسلام گشاده می‌سازد و آن کسی را که خدا بخواهد، گمراه کند، سینه‌اش را به گونه‌ای تنگ می‌سازد که گویی به آسمان صعود می‌کند.»

قرآن، قبل از به راه افتادنِ کاروانِ علم از رازِ عجیبی سخن به میان آورد و آن این و قتی انسان به طرف آسمان، بالا می‌رود، بر اثر فشار کم هوا به او تنگی نفس دست می‌دهد.رسول اکرم اوّلین کسی است که از زبان وحی به این مهم اشاره کرد، درحالی که هیچ وقت طبقات بالایی جو را نپیمود و مضاف برآن هیچ یک از قُلَلِ عربستان آن قدر مرتفع نیست که انسان را با تنگی نفس مواجه سازد، امّا رسول خدا با بهره گیری از وحیِ قرآنی از مسایل بسیاری سخن به میان آورذ که بعد از پیشرفت علم، بشر آن‌ها را دریافت.

---

۱. انعام/۱۲۵.



در این آیه، خداوند، عدمِ پذیرشِ اسلام را ازجانب کفار به حالتِ فردی تشبیه می‌کند که به آسمان می‌رود، امّا در آن بالا رفتن، بر اثر کمی فشار هوا، سینه‌اش تنگ شده، احساس خفگی می‌کند.

دکتر « صلاح الدّین مغربی» استادِ « طبٍّ فضا » در کشورآمریکا و عضو انجمن طبّی فضا در انگلستان اظهار می‌دارد[1]: « آن هنگام که به کاوش درباره‌ی تأثیر ارتفاعات بر انسان پرداختیم، دریافتیم خلبانانی که ارتفاعات مختلف جو را می‌پیمایند در جاهایی که ارتفاع از سطح دریا حدود ۱۰۰۰ پا باشد با مشکل تنفّسی مواجه

۱. معجزات علمی قرآن و حدیث، کمال روحانی، چاپ اول، نشر سامرند، سال ۱۳۸۲، ص۳۷.

نخواهند شد، محدوده‌ای که پرواز، بدون مشکل صورت می‌گیرد، ولی چون ارتفاع به ۱۶۰۰۰ پا برسد، خلبان به منطقه‌ی « تکافوء فیزیولوژی» وارد می‌شود و در آن محدوده به سیستم های تنفسی بدن، فشار وارد آمده، با کمبود اکسیژن مواجه می‌گردد.

با زیادتر شدن ارتفاع از ۱۶۰۰۰پا تا ۲۵۰۰۰ پا، دستگاه های هوازیِ هواپیما و ابزارهای اکسیژن ساز، مختل شده، خلبان با مشاکلی چون بی‌هوشی، سرگیجه، سردرد، خواب آلودگی مفرط، تنگی تنفس، سختی دَم و باز دم وسرفه‌های شدید، روبه رو می‌شود. بعد از آن گازهای موجود در معده و روده، رو به اُفول می‌نهد و بر دیافراگمِ بدن (عضله‌ای در سطح میانین تنه که به طور افقی قرار دارد و تحدُّبش به طرف قفسه سینه است) یا سیستم حاجزی فشار وارد می‌آید»[1].

باران و آبستن ساختن زمین

خداوند می‌فرماید: ﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾[2] «و زمین را خشک و خاموش می بینی، امّا هنگامی که (فصل بهار در می رسد و) بر آن آب می‌بارانیم، حرکت و جنبش بدان می‌افتد و رشد و نمو می‌کند و انواع گیاهان زیبا و شادی‌بخش را می‌رویاند.»

---

۲. همان.

۲. حج/۵.

در نگاه کلّی، معنیِ آیه این است: زمینِ سرد و بی روح بر اثر بارش، آماده‌ی رویش شده، انواع گیاهان بر آن می‌روید.

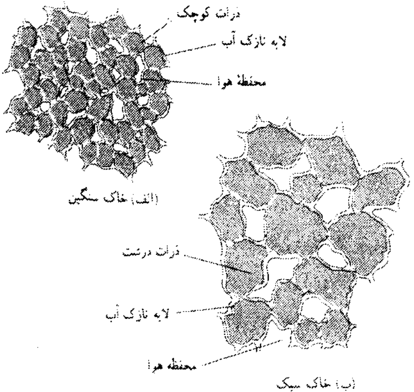
واژگان کلیدی آیه

اهْتَزَّتْ: به حرکت و تکان می‌افتد؛

رَبَتْ: پُفیده می‌شود و بالا می‌آید.

اعجاز علمی آیه

اعجازی که در این دو کلمه نهفته است، در ابتدا برای مردم و علمای اسلام، قابل فهم نبود تا وقتی که میکروسکوپ ها و دستگاه های ذرّه بینی کشف شد. بعد از آن بود که دریافتند، هنگامی که باران می‌بارد از آن جا که زمین سوراخ های بسیار ریز و پر از هوایی دارد بر اثر بارش، آن سوراخ ها از هوا خالی شده، آب جای آن را می گیرد و چون سوراخ‌ها از آب پُر شدند؛ موجودات بسیار ریزِ خاکْ ساز شروع به حرکت و نموّ کرده، خاک پفیده می شود و بالا می آید، چیزی که با میکروسکوپ‌ها مشاهده می‌شود و زمین بعد از آن بالا آمدن، آماده‌ی رویش می‌شود. دوباره وقتی که باران تمام شد آن سوراخ های پر از آب جای خود را به هوا داده، آن پُفیدگی خاک از بین می رود. این نکته‌ای است که قرآن، قرن‌ها قبل به آن اشاره فرمود و علم بعد از کشف میکروسکوپ به آن دست یافت.



تعبیر روز در قرآن و عدم همخوانی آن با علم جدید

﴿تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ و الرُّوحُ إليهِ في يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾[1]

«فرشتگان و جبرئیل به سوی او بالا می‌روند در مدتی که پنجاه هزار سال طول می‌کشد.»

﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾[2] «خداوند (تمام عالم هستی را) از آسمان گرفته تا زمین، زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است (و جز او مدبّری در این جهان وجود ندارد). سپس تدبیر امور در روزی که اندازه آن هزار سال از سالهائی است که شما می‌شمارید، به سوی او باز می‌گردد».

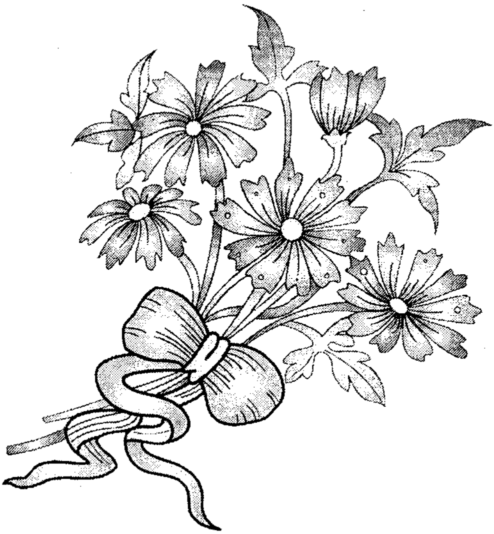
---

۱. معارج/۴.

۲. سجده/۵.

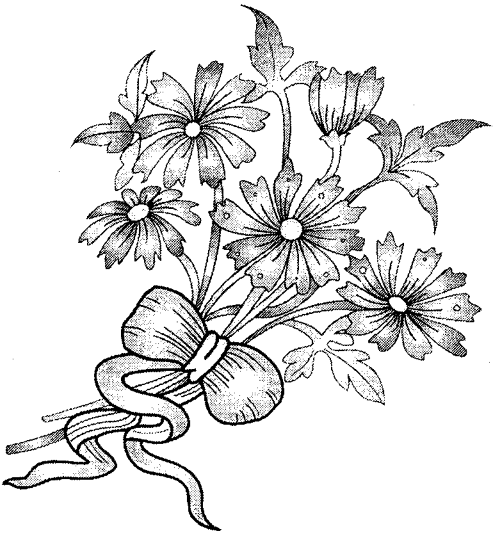
قرآن کریم از«یوم ـ روز» چندین بار با تعابیر مختلف سخن گفته است که برای نمونه دو آیه ذکر شد. پرسشی که به ذهن متبادر می‌شود این است آیا روز در قرآن همان مقدارِ معیَّن از زمان است که ما می‌شناسیم یا چیزی فراتر است؟ دانشمندان با چنگ یازی به تحقیقات مسجَّل نتیجه گرفتند که اذعان قرآن به (یَوْم) یک امر نسبی است نه مطلق؛ یعنی نزد ما ساکنان زمین، شبانه روز ۲۴ ساعت و سال ۳۶۵ روز است، امّا در کُرات دیگر چنین قانونی حکمفرما نیست؛ برای مثال، سیّاره‌ی «زُهْره» روز آن برابر با سی روز زمینی و سال آن هفت ماه از ماه های زمین است یا در سیاره‌ی « عطارد» چون نزدیک‌ترین سیّاره به خورشید است روز آن هشتاد و هشت روز زمینی است و سالِ عطارد در واقع یک روز است؛ زیرا، گردش آن به دَور خورشید و زمین در هشتاد و هشت روز صورت می‌گیرد.

با این توضیحات می توان گفت: خداوند در قرآن از روز با تعابیر مختلف سخن گفته است با این تفاوت، واژه‌ی روز، در اموری که به انسان‌ها مربوط است با تعابیر زمانی ما سنجش می‌شود و اموری که به خدا، قیامت یا مسائلی خارج از اختیارات انسانی مربوط می‌شود، تعابیر به کار رفته در قرآن نیز متفاوت است و این مؤیّد این آیه از قرآن: ﴿وَ مَا اُوتِیتُمَ مِنَ الْعِلْمِ الّا قلیلاً﴾ «و از علم و دانش مگر اندکی به شما داده نشد».



فصل ششم

(موقت یا دائم بودن احکام اسلام)



موقت یا دائم بودن احکام اسلام

از دیگر مباحثی که از جانب نو فلسفیان جدید مطرح گردیده است و با حرص و ولعی شدید از جانب ایشان دنبال می‌شود، بحثِ موقتی بودن احکام و آموزه‌های وحیانی است که آن هم بر گرفتهَ از همان نگاه هرمنوتیکی به دین می‌باشد و این اعتقاد که متون دینی بر اساس نظریات گادامر و دیگران باید در افق تاریخی مطالعه گردد؛ به دیگر سخن طرفداران این دیدگاه، معتقدند نصوص و احکام دینی تاریخ مصرف دارند و زمانی فرا می‌رسد که دیگر، تاریخ اجرای این احکام به سر خواهد آمد از دلایل مهم و قابل استناد این افراد این است که این آموزه‌ها و احکام، بر اساس تئوری انطباق با محیط، متناسب با محیط و جامعه زمان صدر اسلام بوده است نه متناسب با همه‌ی محیط‌ها و جوامع، و قهراً با تغییر و تحوّلِ محیط باید آموزه‌ها و احکام نیز تغییر کند.

در پاسخ خواهم گفت:

آن‌چه این بزرگوارن در مورد احکام اسلام مطرح کردند که

ناشی از مقایسه‌ی آن‌ها با کتاب مقدس است، در مورد دین اسلام صادق نیست؛چون بسیاری از آموزه‌های ثابت دین اسلام این تغییر و تحول را برنمی‌تابد آن هم به دلیل خدایی، فطری و دائمی بودن آن احکام.

این نظریه که تمام احکام فقهی اسلام موقتی و ناپایدار است، در واقع نادیده گرفتن فطری بودن احکام و شریعت اسلام و نیز اجتهاد پذیری متون و منابع دینی است. ما معتقدیم: احکام و معارف اسلام بر اساس فطرت انسانی است و چون فطرت انسانی ثابت و جاودانه است قهراً نوع احکام و آموزه های اسلام ثابت و جاودانه است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾[۱] «روی خود را خالصانه متوجّه آئین کن. این سرشتی است که خداوندِ مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است دین و آئین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم نمی‌دانند».

البته معنای فطری و دائمی بودن احکام و آموزه‌های اسلام این نیست که هیچ حکمی، هیچ گونه تحولی را نمی پذیرد بلکه در برخی موارد ممکن است موضوع حکم منتفی یا متبدل شود یا ممکن است استنباط فقیهی از متون دینی مغایر با استنباط فقیه دیگر

---

۱. روم/۳۰.

از همان متون دینی‌باشد امّا این متون به معنای موقتی و ن عصری بودن احکام اسلام آن هم، همه‌ی احکام اسلام نیست.[۱]

دکتر یوسف قرضاوی در این باره می‌فرماید: «ما معتقدیم، خداوند متعال ما را با شریعت اسلام ـ که خاتم تمام شریعت‌های آسمانی است ـ گرامی داشته و آیین اسلام، برای همه‌ی دوران‌ها و همه‌ی جهانیان است و برنامه‌ی این دین، برای همه‌ی بشریت و سراسر زندگی است. اسلام، آیینی برای انسان، خانواده، جامعه، امت، حکومت و در یک کلام انسانیّت است».

شریعت اسلام، برنامه‌ای کامل برای انسان در زمینه‌های فکری، جسمی، روحی، عاطفی و روابط انسان با دیگران و امور مربوط به دنیا و آخرت است؛ شریعتی که در هر مکانی فراگیر و در هر زمانی ماندگار و جاوید است و تأمین کننده‌ی مصالح انسان و ضامن خوش بختی و سعادت، گستردگی مکانی آیین اسلام با این آیه روشن می‌شود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾[۲] «ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم».

گستردگی زمان آن نیز از این آیه روشن می‌شود: ﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً﴾[۳] «محمّد پدر (نسبی) هیچ یک از مردان شما نبوده و بلکه

---

۱. صراط مستقیم، عباس نیکزاد، ص ۳۲۰.
۲. انبیا/۱۰۷.
۳. احزاب/۴۰.

فرستاده خدا و آخرین پیغمبران است. و خدا از همه چیز آگاه بوده و هست».

و گستردگی انسانی و آبادانی دین اسلام از آیه‌ی زیر به دست می‌آید: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلاء وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾[1] «روزی در میان هر ملّتی گواهی از خودشان بر آنان می گماریم (که در دنیا پیغمبر ایشان بوده است) و تو را (ای محمّد!) بر اینان گواه می گیریم و ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم که بیانگر همه‌چیز و وسیله هدایت و مایه رحمت و مژده‌رسان مسلمانان است».

واجب بودن پیروی از دستور شریعت

خداوند متعال ما را با شریعت اسلام گرامی داشته، پس واجب است که پذیرای احکام آن باشیم. پذیرش احکام اسلام از سر استحباب و دل بخواهی نیست بلکه یک واجب الهی و شرط کمال ایمان انسان و ایمان کسی صحیح نخواهد بود مگر آن‌که به شریعت اسلام و پذیرش فرمان‌ها و احکام آن معتقد باشد: خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً

---

۱. نحل/۸۹.

مُبِيناً﴾[1] «هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند. هر کس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد».

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[2] «مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخنشان تنها این است که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم ! و رستگاران واقعی ایشانند».

﴿فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيماً﴾[3] «امّا، نه ! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

شایستگی ماندگاری شریعت

شریعت اسلام، خاتم ادیان آسمانی است. مؤمن باور دارد که خداوند بهتر از او به مصالح و منافعش آگاه است؛ چرا انسان به

---

۱. احزاب/۳۶.
۲. نور/۵۱.
۳. نساء/۶۵.

دلیل دانش محدودش و چیرگی خواسته‌های نفسانی و نیز به علّت وجود پرده‌های فراوانی که مانع از رسیدن به حق است، از شناخت مصالح خود ناتوان است ولی خداوند متعال انسان را آفریده، به نیازها و منافع وی در راه رسیدن به کمال آگاه است[1]:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾[2] «مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند نمی‌داند و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است؟!».

لازم به یادآوری است که مجموعه تعالیم و آموزه‌های دین به سه بخش: مبانی اعتقادی، اصول احکام عملی و ارزش های اخلاقی و از جهت ثبات و تغییر به دو بخش «ثوابت و متغییرات» تقسیم می‌گردد:

بخش ثوابت

که اساس، رمز هویت دینی و تمایز امّت اسلامی از دیگر ادیان و ملّت‌هاست.

شامل:

۱. **ثوابت اعتقادی:** توحید و ایمان به خداوند، ملایک، کتب آسمانی، پیامبران و قیامت؛

۲. **ثوابت عبادی:** نماز، روزه، حج، زکات، جهاد؛

---

۱. عوامل تغییر فتوا، دکتر یوسف قرضاوی ترجمه فاروق نعمتی ۳۲ ـ ۳۴.
۲. ملک/۱۴.

۳. ثوابت اخلاقی: صداقت، امانت، تواضع، وفاداری، شکیبایی، بخشندگی و شجاعت و. ..

٤. و در عرصه‌ی سیستم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، اصول و قواعـدی کلّـی مانند (انتخابی بودن حاکمان، شورا و مردم سالاری، یا به تعبیر دیگر علم و عقل جمعی، عدالت، آزادی، تحریم ربا، احتکار و. .. موارد اندکی از احکام مالی و خانوادگی مانند: مقدار ارث برخی از وارثان و نکاح و طلاق و...)

زیرا که طبیعت این تعالیم به گونه‌ای است که دگرگونی زمان و تغییر اوضاع و احوال بر روی آن‌ها تاثیری ندارند؛ بدین معنا که ایمان به خداوند و اصل توحید و احکام نماز و روزه و مطلوب بودن امانت و رعایت صداقت، انتخابی بودن دولتمردان و عدالت و آزادی، به هیچ وجه دچار کُهنگی و ناکارآمدی نمی‌گردند. لازمه‌ی تزکیه و تعالی و عدالت و دادگری و امنیت و پیشرفت انسان در گرو مراعات این اصول و ثوابت است.

همان‌گونه که امام، ابن قیّم جوزی می‌گوید: «مقصد اصلی و نهایی شریعت، تأمین مصالح و منافع مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی و جلوگیری از مفاسد و مضارّ مادی و معنوی، دنیوی و اخروی در ارتباط با افراد و جامعه هاست.»

این اصول و ثوابت را می‌توان به خطوط قرمز منافع و مصالح درجه اول و یا قوانین اساسی کشورها تشبیه نمود، با این تفاوت که

قوانین اساسی کشورها از آن‌جا که حاصل علم و تراوش ذهن انسان است محدود به زمان و مکان هستند و پس از مدتی به تغییر و تبدیل نیاز دارند اما اصول و ثوابت اسلام از آن‌جا که وحی الهی و برخاسته از علم و حکمت مطلق و نامحدود خداوند هستند، هیچ‌گاه به تغییر و دستکاری نیاز پیدا نمی‌کنند.

به هیچ وجه ممکن و معقول نیست زمانی پیش بیاید که بی ایمانی و شرک و چند خدایی خوب و مطلوب و ایمان و توحید بد و مذموم باشند، یا انسان از نماز و نیایش و روزه و صداقت و بخشندگی بی نیاز شود و قطع ارتباط روحی و معنوی با خداوند، دروغگویی، بخل و نکاح محارم جای آن‌ها را بگیرند، آیا احکام زیر برای اهل دانش و اندیشه و برخوردار از فطرت و روان سالم دارای تاریخ مصرفند؟!

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ...﴾[1] «ازدواج با مادران و دختران و خواهرانتان بر شما حرام شده است»

﴿لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَه مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ﴾[2] «لوط را (نزد قوم خود فرستادیم و او) به قوم خود گفت: شما کار بسیار زشتی را انجام می دهید، کار زشتی که کسی از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده است!»

---

۱. النساء/۲۳.
۲. عنکبوت/۲۸.

امّا قرآن از زبان پیامبرﷺ می‌گوید که:

﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ﴾[1] «این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می‌رسد به وسیله آن (از کفر و شرک و پیامدهای آنها) بیم دهم.»

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾[2] «بلند مرتبه و جاوید است خدایی که فرقان، (قرآن مشخص کننده حق از باطل) را بنده خود (محمّد) نازل کرده است، تا که جهانیان را بیم دهد».

بخش متغیرات

دیگر آموزه‌های دینی ـ در عرصه‌های اقتصاد، سیاست، علوم و فنون ـ با حفظ آن اصول و قواعد و مراعات اهداف و مقاصد شریعت. تعدیل و یا تغییر پذیرند و در جهت برآورده نمودن نیازهای جوامع بشری و بر پایه‌ی راهکارهای اجتهاد علمی و پیشرفته به وسیله متخصصان و کارشناسان حقوقی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، روان شناسی و اقتصادی با توجه به پیشرفت‌های علمی و تحولات زمان، مکان، اشخاص و احوال قابل تغییر و تبدیل هستند.

برای مثال می‌توان به مسائل و موارد قابل بررسی و احیاناً تجدید نظرپذیر زیر اشاره نمود:

---

۱. انعام/۱۹.
۲. فرقان/۱.

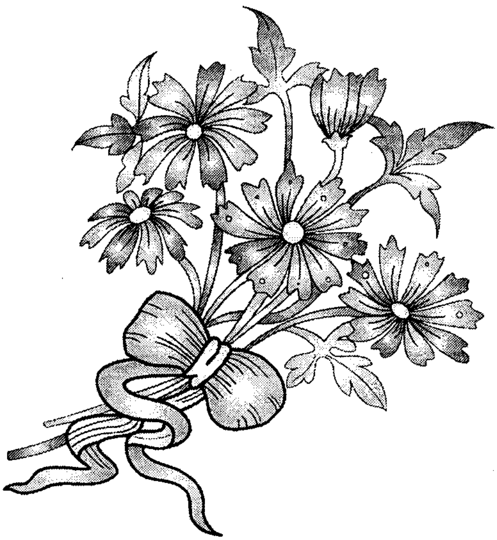
«حق ریاست و مدیریت سیاسی زنان، مفهـوم قوامـت و. .. هـم چنین راهکارهای علمی و تجربی سیاسی مانند شیوه انتخابات، نوع حکومت، چگونگی محاسبه اولیای امور، راهکارهای تحقق عدالت، آزادی و برنامه‌های لازم برای پیشرفت علمی و اقتصادی...»[۱]

---

۱. عبدالعزیز سلیمی.

فصل هفتم

(قرآن، اسلام و پیامبر از منظر دانشمندان و متفکران غرب)



دیدگاه دانشمندان و متفکران غرب در مورد اسلام و قرآن

چه بسا برای مسلمانی واقعی و کسی که از عمق جان و بن دندان به اسلام و آموزه‌های وحیانی آن ایمان دارد، گمانه ریزی و شبهه افکنی‌های دشمنان مهم نباشد و خللی در باورِ وی ایجاد نکند ولی کسانی می‌خواهند، بدانند متفکّران و دانشمندان دیگر ملل در مورد اسلام و قرآن کریم چگونه می‌اندیشند، لذا در این مقال، دیدگاه و نظر عده‌ای معدود از اساتید و دانشمندان غیر اسلامی را ذکر خواهیم کرد، بدان امید مطلوب واقع گردد.

*** سر ویلیام موئیس، دانشمند و مورخ انگلیسی (۱۸۱۹- ۱۹۰۵ م)**

«قرآن محمدﷺ کتابی است پر از دلائل واضح منطقی و مسایل بی شمار علمی و قوانین قضائی و حقوقی و دستورات عالیه که برای حفظ حیات اجتماعی و مدنی در این کتاب مقدس با عبارات ساده و در عین حال محکم و منظم آمده است که خوانندگان را جذوب می‌نماید.»[۱]

۱. اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص ۵۱.

*** فردگیوم، استاد دانشگاه لندن، دانشمند انگلیسی (متولد۱۸۸۸ م)**

«قرآن، کتابی است جهانی، که ادبیات خاصی دارد و نمی‌توان تأثیر آن را در ترجمه حفظ کرد. قرآن آهنگ خاص و زیبائی عجیب و تأثیر عمیقی دارد، که گوش انسان را نوازش می‌دهد.

بسیاری از مسیحیان عرب، تحت تأثیر شیوه‌ی ادبی قرآن قرار گرفته‌اند. قرآن بسیاری از مستشرقین را نیز به خود جلب کرده است، هنگامی که قرآن خوانده می‌شود ما مسیحیان می‌بینیم که اثری جادویی دارد که توجه شنونده را به سوی جملات عجیب و اندرزهای عبرت‌انگیز خود، جلب می‌کند. وجود چنین امتیازاتی این طرز تفکر را می‌بخشد که قرآن قابل رقابت نیست. و حقیقت این است که در ادبیات عربی با آن همه گستردگی که در نثر و شعر دارد چیزی که بتواند مقارنه و موازنه با قرآن کند یافت نمی‌شود.»[1]

*** پرفسور آرتور آربری، دانشمند و خاورشناس انگلیسی (۱۹۰۵- ۱۹۶۹م)**

«زمانی که به پایان ترجمه‌ی قرآن نزدیک می‌شدم، سخت در پریشانی به سر می‌بردم، اما در طول ایام پریشانی، قرآن، نویسنده را چنان آرامشی می‌بخشید و چنان حفظ می‌کرد که برای همیشه رهین منتش گردید.

از این جهت، من سپاس خود را به آن قدرتی که به بشر الهام نمود و به آن پیامبری که نخستین بار این صحیفه را ابلاغ کرد

---

۱. اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، ص ۳۸۱.

تقدیم می‌دارم.

... در تمام این مدت که وظیفه‌ی مطلوب خود را انجام می‌دهم خاطرات آن شب‌های رمضان را به یاد می‌آورم؛ آن هنگامی که در ایوان خانه‌ی جزیره مانند خود نشسته بودم در حالی که شیفته و فریفته‌ی الحان خوشِ قرآن شیخ ریش سفید همسایه بودم که با لذت زیاد و اشتیاق تمام برای مؤمنان و پرهیزکاران قرآن تلاوت می‌کرد. و من در حالی که دیانت اسلام ندارم، قرآن را خواندم تا آن را درک کنم و به تلاوت آن گوش دادم تا مجذوب آهنگ‌های نافذ و مرتعش کننده‌اش شوم و تحت تأثیر آهنگ‌هایش قرار گیرم و با همان کیفیت که مؤمنان نخستین و واقعی داشتند نزدیک گردم تا آن را بفهمم.

در برابر آن زحمات، این نعمت عظمی که درک قرآن است برایم حاصل شد، لذا این اثر ناقص ـ یعنی ترجمه خود ـ را به یاد آن خاطرات رؤیاانگیز شب‌های مصر اهدا می‌کنم.»[۱]

*** هربرت جورج ولز، دانشمند و محقق انگلیسی (۱۸۶۶- ۱۹۴۶ م)**

در پاسخ سؤالی که یکی از مجله‌های علمی اروپا نموده بود که بزرگ‌ترین کتابی که از آغاز تاریخ بشر تاکنون بیشتر از سایر کتب در دنیا تأثیر بخشیده و از همه مهم‌تر به شمار آمده کدام است، چند

۱. ترجمه تصویری و تفسیری آهنگین سوره فاتحه و توحید، بی آزار شیرازی، ص ۲۲.

کتاب را نام برده و در پایان نوشت:

«امّا کتاب چهارم که مهم‌ترین کتاب دنیاست، قرآن است؛ زیرا که این کتاب آسمانی اثری که در دنیا گذارد نظیر آن را هیچ کتابی به خود ندیده است. قرآن کتاب علمی و دینی و اجتماعی و تهذیبی و اخلاقی و تاریخی است. مقررات و قوانین و احکام آن با اصول قوانین و مقررات دنیای امروز تطبیق می‌کند و برای همیشه قابل پیروی و عمل است هر کس بخواهد دینی اختیار کند که سیر آن با تمدن بشر پیشرفت داشته باشد باید که دین اسلام را اختیار نماید و اگر خواهد که معنی این دین را بیابد به قرآن مراجعه کند.قرآن بهترین راهنمائی یک عقیده قلبی یعنی توحید و اخلاق فاضله است. در قرآن بهترین عبارات و عالی‌ترین جملات نازل گردیده، اسلوب فصاحت و بلاغت آن به حدی زیباست که عقول عقلا را حیران ساخته است، قرآن کتابی است ابدی و جهانی.»[1]

*** ج. م. رود ویل، اسلام‌شناس انگلیسی**

وی در مقدمه‌ای که بر ترجمه قرآن نوشته و در سال ۱۸۷٦ م به طبع رسیده، چنین نظر داده است:

«باید اعتراف کرد که قرآن، به واسطه‌ی ارشادات عالیه و نظریات عمیقش سزاوار است که مورد توجه کامل قرار گیرد. این

۱. آن‌چه باید از قرآن بدانیم، ص ۶۳.

کتاب، همان روح قوی می‌باشد که یک ملت نادان و فقیر را منقلب ساخت و تمدن نیرومندی را که رونقی کامل داشت به وجود آورد. تمدنی که بال‌های خود را از سمت مغرب تا اسپانیا و از سمت مشرق، به حدود هند گسترش داد و در اندک زمانی امپراطوری بزرگی را تأسیس نمود. قرآن، مقام والائی دارد؛ زیرا نام خداوند و خالق جهان و ستایش او را در میان ملل بت پرست، نشر داد و آن را به همه کس اعلام نمود. اروپا باید فراموش نکند که مدیون قرآن است. همان کتابی که آفتاب علم را در میان تاریکی قرون وسطی در اروپا، جلوه‌گر ساخت.»[1]

*** دکتر مارکس، دانشمند انگلیسی (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳ م)**

«قرآن، شامل تمام پیام‌های خدایی است که در تمام کتب مقدّس عموماً برای جمیع ملل آمده و آن از جمله مسائلی است: که فکر و اندیشه خداشناسی و یگانه پرستی را تأیید نموده، وحدانیت مصدری را تثبیت می‌کند که راهنمایان بشر و معلمان بزرگ تعلیمات خود را از آن فرا گرفته و از آن استمداد می‌جویند.

در قرآن آیاتی موجود است که اختصاص به طلب علم و دانش و تفکر و بحث و تدریس دارد و چاره‌ای جز این اعتراف ندارم که

۱. اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب، ص ۴۷ و زندگانی محمد، ص ۲۷ و نظر دانشمندان جهان درباره قرآن و محمدﷺ ص ۵۷.

این کتاب محکم بسیاری از اشتباهات بشر را تصحیح کرد».[1]

*** کینت گریک، استاد دانشگاه کمبریج انگلستان**

«من مسلمان نیستم تا بگویم قرآن کلام خدا می‌باشد. ولی در مدت چهارده قرن که از آمدن قرآن می‌گذرد هیچ کس نتوانسته است در زبان عربی کلامی بیاورد که با قرآن برابری نماید. قرآن کتابی نیست که برای یک دوره به خصوص آمده باشد، کتابی است جاوید برای تمام اعصار و تا جهان است نوع بشر می‌تواند (و باید) که قرآن را راهنمای زندگی خود قرار بدهد و بر طبق دستورهای آن رفتار نماید. چرا قرآن برای یک دوره به خصوص نیامده و هرگز کهنه نمی‌شود و تا روزی که نوع بشر باقی است راهنمای انسان خواهد بود؟ زیرا چیزی وجود ندارد که در قرآن نیامده باشد. هنگامی که قرآن را برای نخستین بار گشودم و تحت تأثیر آن قرار گرفتم، تصور کردم اثری که آن کتاب در من کرده استثنائی است و در سال‌های بعد که با چندین تن از مترجمان قرآن به زبانهای اروپائی مکاتبه کردم و بعضی از آن‌ها را نیز دیدم، دریافتم تأثیری که خواندن قرآن در ما اروپائیان می‌کند همگانی است، اما مشروط بر این که قرآن در متن اصلی خوانده شود و ترجمه قرآن در هیچ یک از زبان‌های اروپائی تاثیر متن اصلی را ندارد.»[2]

---

۱. تاریخ قرآن، ص ۱۴۵ و قرآن و دیگران، ص ۴۰.

۲. قرآن و پدیده‌های طبیعت از دید دانش امروز، ص ۱۹.

*** ویل دورانت، دانشمند محقق و مورخ معروف معاصر (متولد ۱۸۸۵ م)**

«در قرآن قانون و اخلاق یکی است، رفتار دینی در قرآن شامل رفتار دنیوی نیز هست و همه‌ی امور آن از جانب خدا و به طریق وحی آمده است. قرآن، شامل مقرراتی در خصوص ادب و تندرستی و ازدواج و طلاق و رفتار با فرزند و برده و حیوان و تجارت و سیاست و ربا و دین و عقود و وصایا و امور صناعت و مال و جریمه و مجازات و جنگ و صلح است. مدت چهارده قرن، قرآن در حافظه‌ی اطفال مسلمان محفوظ مانده و خاطرشان را تحریک کرده، اخلاقشان را فرم داده و قریحه صدها ملیون مرد را صیقلی کرده است. قرآن در جان‌های ساده عقایدی آسان و دور از ابهام پدید می‌آورد که از رسوم و تشریفات ناروا و از قید مراسم بت پرستی و کاهنی آزاد است، و ترقی اخلاق و فرهنگ مسلمانان به برکت آن انجام گرفته و اصول نظم اجتماعی و وحدت جمعی را در میان آن ها استوار کرده و به پیروی مقررات بهداشت ترغیب‌شان کرده، عقولشان را از بسیاری اوهام و خرافات و از ظلم و خشونت رهائی داده.»[۱]

*** دکتر فیلیپ. ک. حتی، استاد دانشگاه پرینستون (متولد ۱۸۸۶ م)**

«قرآن کلام خداست و آخرین کتاب وحی نازل از آسمان است.

---

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، ج ۱۱، ص ۵۲، ۴۵؛

این کتاب الهی ازلی و غیر مخلوق است. آن‌چه از قرآن است: از حروف و قراآت و اسالیب لغوی و مجازات کلامی مطابق است بعینه با ام الکتاب یا لوح محفوظ که در سماء علوی ابدالاباد وجود دارد. قرآن از تمام معجزات بزرگ‌تر است و اگر سراسر اهل عالم جمع بشوند همانا از آوردن مثل آن عاجز خواهند ماند... مؤثرترین قسمت‌های قرآن شریف که به اعماق ضمیر و درون نفس انسانی نفوذ می‌کند آن قسمتی است که از مسئله آخرت و عقبی سخن می‌گوید... اوامر و احکام قرآنی منحصر به چند اصل نیست؛ مثلاً قاعده احسان یکی از مقررات شریف قرآنی است و مانند دیگر کتب آسمانی که متضمن تعالیم عالیه اخلاقی است در قرآن شریف آیات عدیده که نمونه اعلای مکارم اخلاق است نازل شده.»[1]

*** پرفسور مری گلیورد دورمان، دانشمند و خاورشناس**

«قرآن، لفظ به لفظ به وسیله‌ی جبرئیل بر محمدﷺ وحی شد و هر یک از الفاظ آن کامل و تمام است. قرآن معجزه‌ای است جاوید و شاهد بر راست بودن ادّعای محمدﷺ قسمتی از جنبه‌ی اعجاز آن مربوط به سبک و اسلوب انشای آن می‌باشد، و این سبک و اسلوب به قدری کامل و عظیم و با شکوه است که در حقیقت امر نه جن و نه انس توانائی بر آوردن مثل آن را ندارند و نمی‌توانند کوچکترین

۱. قرآن و دیگران، ص ۴۳ و اسلام از نظر گاه دانشمندان غرب، ص ۲۴۱.

سوره‌ای نظیر و شبیه به آن بیاورند. قسمت دیگر از اعجاز قرآن مربوط به تعلیمات و پیشگویی‌هایی است که در آن مندرج می‌باشد و این قرآن به نحو اعجاز دارای اطلاعاتی است که مرد درس نخوانده‌ای؛ مانند محمدﷺ هیچ گاه قادر نبود شخصاً آن کلمات و الفاظ و اطلاعات را جمع‌آوری کرده باشد.»[۱]

*** دکتر جرینه، هنگامی که علّت مسلمان شدن او را سئوال کردند، پاسخ داد:**

«من در تمام آیات قرآنی که در زمینه‌ی علوم طبیعی و بهداشتی و طبّی بود مطالعه کردم و آن‌ها را به خوبی فهمیدم و با علوم جدید منطبق دیدم از این رو مسلمان شدم؛ زیرا یقین کردم که محمّدﷺ متجاوز از هزار سال پیش بدون این که معلّم بشری داشته باشد، حق را بیان کرده است اگر هر عالمی آیات مربوط به علم خود را در قرآن مطالعه کند و خود را از غرض دور نگه دارد، بدون تردید مانند من مسلمان خواهد شد.»[۲]

*** سَدیو، مستشرق و نویسنده مشهور فرانسوی (۱۸۱۷ - ۱۸۹۳)**

«در قرآن چیزی از مقررات اخلاقی و اجتماعی فرو گذار نشده و قوانین آن بر پایه‌ی علم و اساس آن بر عدل و احسان استوار

۱. قرآن و دیگران، ص ۲۹؛ و تابش اسلام در اروپا، ص ۱۳۳ و اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص ۴۴.
۲. ویژگی‌هایی از قرآن مجید، ص ۱۱۵.

است و هدف آن نشان راه حق و جلوگیری از باطل و دفع گمراهی و ضلالت و بیرون راندن بشر از تاریکی‌های ذلّت و خواری به سوی نور و فضائل و کمالات انسانیّت است. قرآن توانست مردم عرب را از انواع فجایع و رسوائی‌ها و ارتکاب گناه باز دارد و آن‌ها را به راه راست هدایت فرماید، این کتاب، مشتمل بر حقایقی است که چشم‌های عیب جویان را از دیدن و گوش‌های آن‌ها را از شنیدن کور و کر کرده است.»[1]

*** دکتر موریس فرانسوی**

«محققاً قرآن، بهترین و برترین کتابی است که قلم صُنع و دست هنر ازلی برای بشر، ظاهر ساخته است. قرآن برترین کتابی است که عنایت ازلی به سوی بشر فرستاد و آن کتابی است که شک و ریب در آن راه ندارد. بدون کوچک‌ترین اغراق یا تعصّب باید گفت از همه جهات معجزه است.»[2]

*** پرفسور هانری کربن، اسلام شناس معاصر فرانسوی**

«اگر اندیشه محمدﷺ خرافی بود و اگر قرآن او وحی الهی نبود، هرگز جرأت نمی‌کرد بشر را به علم دعوت کند. هیچ بشری و هیچ

---

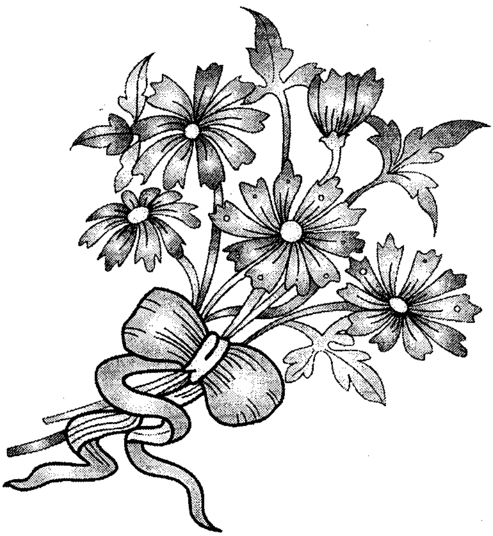
۱. قرآن و کتابهای دیگر آسمانی، ص ۲۹۸ و نظر دانشمندان جهان درباره قرآن و محمدﷺ، ص ۴۰.
۲. همان.

طرز فکری به اندازه‌ی محمّد و قرآن به دانش دعوت نکرده‌اند تا آن جا که در قرآن نهصد و پنجاه بار از علم و فکر و عقل سخن به میان آورده است.»[۱]

الحمد لله ربّ العالمین

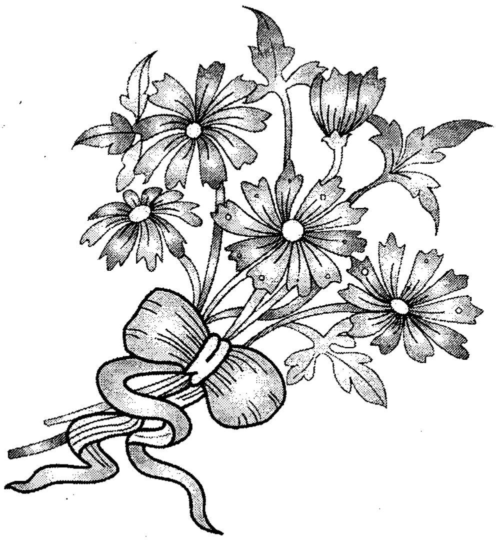
پایان و حکایت همچنان باقی...

۱. اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص ۱۱۰ و قرآن و دیگران، ص ۱۴.



فصل هشتم

فهرست‌ها: (نام‌ها، مکان‌ها، منابع و مآخذ)



فهرست اعلام (اشخاص و مکان‌ها)

فهرست کتاب‌ها، سایت‌ها، روزنامه‌ها، فصل‌نامه و مجلات به کار رفته در متن کتاب

فهرست منابع و مآخذ

۱. آژند، یعقوب، تجدد ادبی در دوره‌ی مشروطه، تهران، نشر انجمن قلم ایران، چاپ اول، ۱۳۸۸

۲. ابوزید، نصر حامد، چنین گفت ابن عربی، ترجمه سیّد محمد راستگو، تهران، نشر طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۷

۳. ــــــــــ، معنای متن، ترجمه حسن یوسف اشکوری و محمد جواهر کلام، تهران، نشر یادآوران، چاپ اول، ۱۳۸۳

۴. ــــــــــ، نقد گفتمان دینی، ترجمه مرتضی کریم نیا، تهران، نشر طرح نو، چاپ چهارم، ۱۳۸۷

۵. احمدیان، عبدالله، کلام جدید، مهاباد، نشر رهرو، چاپ اول، ۱۳۸۲

۶. احمدنعیم، عبدالله، نواندیشی دینی و حقوق بشر، ترجمه‌ی حسنعلی نوری‌ها، تهران، چاپ اول ۱۳۸۱

۷. احمدی، عبدالکریم، مبانی فقه، تهران، نشر احسان، چاپ سوم، ۱۳۸۵

۸. باپیر، علی، ترور، اسلام و سکولاریسم، ترجمه کمال روحانی، سنندج، نشر آراس، چاپ اول، ۱۳۸۷

۹. پالمر، ریچارد.ا، علم هرمنوتیک، ترجمه‌ی محمد سعید حنائی کاشانی، تهران، نشر هرمس، چاپ دوم، ۱۳۸۲

۱۰. پترسون، مایکل، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه‌ی احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، نشر طرح نو، چاپ دوم

۱۱. تریک، راجر، عقلانیت و دین، ترجمه‌ی حسن قنبری، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵

۱۲. حاجی زاده محمد، فرهنگ تفسیری ایسم‌ها، تهران، نشر جامه دران،

چاپ اول، ۱۳۸۴
۱۳. حسینی، سیّد حسن، پلورالیزم دینی یا پلورالیزم در دین، تهران، نشر سروش، چاپ اول
۱۴. حسینی تهرانی، محمد، نگرشی برمقاله‌ی بسط و قبض تئوریک شریعت، تهران، مؤسسه‌ی نشر معارف اسلام، ۱۴۲۹ق
۱۵. حمید اللّه، محمد، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، ترجمه محمد حسینی، تهران، نشر سروش، چاپ اول، ۱۳۷۴
۱۶. خرّم دل، مصطفی، تفسیر نور، تهران، نشر احسان، چاپ دوم
۱۷. دیاب و قرقوز، عبدالحمید و احمد، طب در قرآن، ترجمه‌ی کمال روحانی، سنندج، نشر آراس، چاپاول، ۱۳۸۹
۱۸. روحانی، کمال، اعجاز قرآن در عصر فضا و تکنولوژی، سنندج، نشر آراس، چاپ سوم، ۱۳۸۹
۱۹. ــــــــــ، سیمای ابن تیمیه از منظر موافقان و مخالفان، (زیر چاپ)
۲۰. سبحانی، جعفر، ارتداد و آزادی، قم، مؤسسه امام صادق، چاپ اول، ۱۳۸۴
۲۱. ــــــــــ، داروینیسم یا تکامل، قم، مؤسسه امام صادق، چاپ دوم، ۱۳۸۷
۲۲. ــــــــــ، عرفی شدن دین، قم، مؤسسه امام صادق، چاپ دوم، ۱۳۸۷
۲۳. ــــــــــ، هرمنوتیک، قم، مؤسسه امام صادق، چاپ دوم، ۱۳۸۵
۲۴. شبستری، مجتهد، پژوهش‌هایی درباره‌ی قرآن و وحی، تهران، دفتر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم
۲۵. ــــــــــ، تأملاتی بر قرائت‌های انسانی از دین، تهران، نشر طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۴

۲۶. ـــــــــــ، نقدی بر قرائت رسمی از دین، تهران، نشر طرح نو، چاپ سوم، ۱۳۸۴
۲۷. ـــــــــــ، هرمنوتیک کتاب و سنت، تهران، نشر طرح نو، چاپ ششم، ۱۳۸۴
۲۸. شرفی، عبد الحمید، اسلام و مدرنته، ترجمه‌ی مهریزی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ، چاپ اول، ۱۳۸۳
۲۹. سروش، عبدالکریم، ایدولوژی شیطانی، تهران، نشر یاران، چاپ چهارم، ۱۳۶۱
۳۰. ـــــــــــ، بسط تجربه‌ی نبوی، تهران، نشر صراط، چاپ سوم، ۱۳۷۸
۳۱. ـــــــــــ، صراطهای مستقیم، تهران، نشر صراط، چاپ هشتم، ۱۳۸۷
۳۲. ـــــــــــ، قبض و بسط تئوریک شریعت، تهران، نشر صراط، چاپ دهم، ۱۳۸۷
۳۳. ـــــــــــ، قصّه‌ی ارباب معرفت(دفتر نخست) تهران، نشر طرح نو، چاپ هفتم، ۱۳۸۷
۳۴. شیمسا، سیروس، نقد ادبی، تهران، نشر فردوس، چاپ اول، سال ۱۳۷۸
۳۵. صانعی، یوسف، برابری دیه، قم، نشر فقه الثّقلین، چاپ دوم، ۱۳۸۷
۳۶. عدالت نژاد، سعید، اندر باب اجتهاد، تهران، نشر طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۴
۳۷. عمّاره، محمد، جنگ و جهاد در اسلام، ترجمه احمد فلاحی، تهران، نشر احسان، چاپ اول، ۱۳۸۳
۳۸. قرضاوی، یوسف، اجتهاد در شریعت اسلامی، ترجمه احمد نعمتی، تهران، نشر احسان، چاپ دوم، ۱۳۸۸

۳۹. ــــــــــــ، عوامل تغییر فتوا در عصر کنونی، ترجمه فاروق نعمتی، تهران، نشر احسان، چاپ اول، ۱۳۸۸
۴۰. مهاجرانی، عطاء الله، تهران، نشر اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۸۴
۴۱. مودودی، ابوالحسن، ترجمه عبدالغنی سلیم قنبر زهی، تهران، نشر احسان، چاپ اول، ۱۳۸۳
۴۲. نصری، عبدالله، یقین گمشده، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰
۴۳. نیک‌زاد، عباس، صراط مستقیم، تهران، نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۹
۴۴. هیک، جان، فلسفه‌ی دین، ترجمه‌ی بهزاد سائلی، تهران، نشر المهدی، چاپ سوم، ۱۳۸۱

مقالات، فصل‌نامه‌ها و سایت‌ها

۴۵. آزاد، علی رضا، نگاهی به رویکرد هرمنوتیکی فضل الرحمان، مجله‌ی علمی پژوهشی «پژوهش دینی» شماره‌ی ۱۹
۴۶. ابوزید، نصر حامد، متن بودن قرآن، ترجمه روح اله فرج زاده، سایت معتزله
۴۷. اشکوری، حسن یوسف، قرآن کلام خدا، یاست اصلاح
۴۸. ایرانی، سلیمان، ابوزید و کتاب معنای متن
۴۹. بررسی و نقد مکاتب سکولاریسم، فمینیسم و پلورالیسم، ۱۳۸۴
۵۰. بررسی مجازات‌های خشن و غیر انسانی(سایت باقر العلوم)
۵۱. بیّنات، مجلّه، بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن، سال دوم
۵۲. حجّت، مهدی، نصر حامد ابوزید و نگاهی به نقد گفتمان دینی، سایت خاوران
۵۳. حسینی طباطبایی، مصطفی، وحی قدسی ۱و۲، درپاسخ به سروش
۵۴. حسینی، محمّد، دین و مسایل سیاسی حکومتی(سایت نقد ونظر)

۵۵. خرمشاهی، بهاء الدین، آتش بر خرمن نبوت، پاسخ خرمشاهی به سروش
۵۶. ----------، قرآن کلام محمد، پاسخ خرمشاهی به دین ستیزان، خبرگزاری فارس
۵۷. سبحانی جعفر، بشر و بشیر، پاسخ به سروش
۵۸. سمینار نقد گفتمان دینی ۱و ۲، شایت خاورن
۵۹. صادقی، امید، احکام الهی یا احکام بشری، (سایت ناجی کُرد)
۶۰. داود علوی، محمد، وحی و تجربه‌ی دینی داود علوی، محمد، ماه-نامه‌ی هادی
۶۱. کامیار، نگاهی به اندیشه‌های نصر حامد ابوزید، (سایت خاوران)
۶۲. کیان، مجله (مجله‌ی کیان) شماره‌های ۵-۲۳-۲۶-۵۴-
۶۳. ملازاده، محمد، عقل گرایی فلسفی از منظر قرآن ۳و۲و۱، سایت اصلاح و کیله شین
۶۴. ندای اسلام، سال نهم، شماره ۳۵، ۳۴، پاییز ۱۳۸۷،
۶۵. نصری، عبدالله، ابوزید و قرائت متن در افق تاریخی
۶۶. نیم نگاهی به اندیشه‌های ابوزید، نشریه‌ی سیاسی فرهنگی افغانستان
۶۷. ولایت تی وی، قرآن و فرهنگ زمانه(پاسخگویی به شبهات قرآنی)، بیانات محمد علی رضایی اصفهانی(۱۳۸۹)
۶۸. ولی الله، عباس، همسان انگاری وحی و تجربه‌ی دینی، فصل‌نامه‌ی رواق اندیشه
۶۹. سایت اصلاح(جماعت دعوت و اصلاح)
۷۰. سایت حقیقت، پاسخ سروش به سبحانی
۷۱. سایت جام جم آنلاین
۷۲. سایت خبر آنلاین
۷۳. سایت خاوران

۷۴. سایت درگاه (پاسخ به مسائل شرعی)
۷۵. سایت رسمی دکتر سروش
۷۶. سایت رسمی دکتر مهاجرانی
۷۷. سایت کیله شین
۷۸. سایت معتزله

منابع عربی

۷۹. ابن‌کثیر، ابوالفداء اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الأحیا التراث العربی، چاپ دوم، ۱۹۹۴م
۸۰. ابوزید، نصر حامد، الأمام الشافعی و تأسیس الأیدیولوجیه الوسیطه، مصر، قاهر، نشر دار سینا، ۱۹۹۲م
۸۱. ــــــــــ، الأتجاه العقلی فی التفسیر(دراسه فی قضیه المجاز عند المعتزله)، مصر، قاهر، مکتبه المدبولی، ۱۹۹۶م
۸۲. ــــــــــ، فلسفه التأویل، لبنان، بیروت، نشر دار التنویر، ۱۹۸۳م
۸۳. ــــــــــ، مفهوم النص، مصر، قاهر، نشر دار الثقافه، ۱۹۹۴م
۸۴. ــــــــــ، نقد الخطاب الدینی، مصر، قاهر، نشر دار الثقافه، ۱۹۹۲م
۸۵. الحوالی، سفر بن عبدالرحمن، العلمانیه، مصر، قاهره، مکتبه الطیّب، چاپ دوم، ۱۹۹۰م
۸۶. الزحیلی، وهبه، التفسیر المنیر، دمشق، دار الفکر المعاصر، چاپ اول، ۱۹۹۶م
۸۷. ــــــــــ، الوجیز فی اصول الفقه، تهران، نشر احسان، چاپ اول، ۱۳۶۱
۸۸. القحطانی، محمد بن سعید، الولاء و البراء، ریاض، دار طیّبه، چاپ دوازدهم، ۱۴۲۳ق

۸۹. شاکر، محمد، العلمانیه و ثمارها الخبثه، ریاض، دار الوطن، چاپ اول، ۱۴۱۱ق
۹۰. قطب، محمّد علی، رساله الی العلمانیین، بیروت، المکتبه العصریه، چاپ اول، ۲۰۰۲
۹۱. شاهین، عبد الصبور، قصه ابوزید و انحسار العلمانیه فی جامعه القاهره، مصر، قاهره، دار الأعتصام
۹۲. ندوی، ابو الحسن، ماذا خسرالعالم بانحطاط المسلمین؛ بیروت، دار ابن کثیر، چاپ ۶۳، ۱۹۶۳

از همین قلم:

ردیف	نام کتاب	مؤلف	مترجم	ناشر
۱	براهینی بر یکتاپرستی	عبدالمجید الزندانی	کمال روحانی	احسان تهران
۲	تاریخ جامع تصوّف کردستان	کمال روحانی	—	احسان تهران
۳	یسألونک فی الدین و الحیاه	د. احمد شرباصی	کمال روحانی	محمّدی
۴	آزادی و عدالت	کمال روحانی	—	محمّدی
۵	هُمای جغدنما	کمال روحانی	—	چاپ اول رهرو - دوم سامرند
۶	معجزات علمی قرآن و حدیث	کمال روحانی	—	چاپ اول و دوم سامرند
۷	اعجاز قرآن در عصر فضا و تکنولوژی	کمال روحانی	—	چاپ اول و دوم و سوم آراس
۸	ترور، اسلام سکولاریسم	علی باپیر	کمال روحانی	آراس
۹	انواع مکاتبات و نامه‌های اداری	کمال روحانی	---	اول و دوم، آراس
۱۰	احکام و فتاوای پزشکی معاصر	کمال روحانی		اول و دوم آراس
۱۱	الأعتصام (ج۱)	امام شاطبی	کمال روحانی	اینترنتی (بر روی سایت)
۱۲	نامه‌های اداری نگارش و تدوین	کمال روحانی	---	آراس
۱۳	دین سوزی معاصر (کتاب حاضر)	کمال روحانی	---	آراس
۱۴	سیمای ابن تیمیّه از منظر موافقان و مخالفان	کمال روحانی	---	زیر چاپ
۱۵	الفتاوی العصریه فی المسائل الطبیّه (عربی)	کمال روحانی	---	زیر چاپ
۱۶	الکفر بالطاغوت رکن التوحید	ضیاء الدین قدسی	کمال روحانی	زیر چاپ
۱۷	طب در قرآن (مع الطب فی القرآن الکریم)	د. عبدالحمید دیاب و احمد قرقوز	کمال روحانی	آراس